



# نوبهار عالم جا

مناقب مہدوی در شعر فارسی

احمد احمدی بیرجندی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# نوبهار عالم جان

[مناقب مہدوی در شعر فارسی]

احمد احمدی بیرجندی



معاونت فرهنگی



نوبهار عالم جان

احمدی بیرجندی، احمد

ناشر: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول — زمستان ۱۳۶۹

چاپ: شمشاد

## فهرست مطالب

| صفحه | عنوان  |
|------|--|
| [۱۱] | مقدمه  |
| [۲۱] | قوامی رازد<br>در منقبت حضرت مهدی (ع) گوید  |
| [۲۳] | خواجوی کرمانی<br>در مدح حضرت حجة القائم علیه...  |
| [۲۵] | محمد بن حسام خوشفی<br>قصیده در مناقبت قائم آل محمد (ص)   |
| [۲۸] | حکیم شفائی اصفهانی<br>در مدح حضرت امام مهدی علیه السلام  |
| [۳۱] | محمد رفیع درمیانی الامع<br>در نعت حضرت صاحب الزمان (عج)  |
| [۳۷] | صائب تبریزی<br>«ای روشن از رخ تو زمین و زمان همه»  |
| [۳۹] | حزین لاهیجی<br>در مدح امام مهدی سلام الله علیه / در مدح<br>امام زمان عجل الله تعالی فرجه                       |
| [۴۳] | غالب دهلوی<br>در منقب خاتم ائمه اثنی عشر امام مهدی<br>هادی علیه السلام   |
| [۴۶] | سروش اصفهانی<br>مهدی مظفر امام عصر (ع)   |
| [۴۸] | افسر کرمانی<br>در منقبت حضرت مهدی (ع)  |
| [۵۲] | محیط قمی<br>در مدح امام الانس والجان صاحب العصر<br>والزمان علیه السلام / در میلاد سعادت بنیاد<br>امام زمان (ع) |
| [۵۶] | عمان سامانی<br>هادی طریق   |

- میرزا حبیب خراسانی  
[۵۹] مولود ختم ولایت زمان عجل الله فرجه
- ادیب الممالک فراهانی [امیری]  
[۶۴] در تهنیت میلاد مقدس حضرت ولی الله  
الأعظم صلی الله علیه و آباءه وسلم
- ادیب پیشاوری  
[۶۸] در تغزل و تخلص به مدح ولی عصر  
حجة بن الحسن (ع) گوید
- سید اشرف الدین گیلانی [نسب شمال]  
[۷۳] در مدح حجت حق، رحمت رحمان (ع)
- غافل مازندرانی  
[۷۶] به پیش چشم تو بیمار هست نرگس شوخ
- ابوالحسن میرزا شیخ رئیس  
[۸۰] در عید ولادت بسا سعادت حضرت  
صاحب الامر (عج)
- حکیم صفای اصفهانی  
[۸۳] مستط بهاریه در نعت ولی عصر عجل الله  
تعالی فرجه فرماید
- محمد کاظم صبوری [ملک الشعراء]  
[۸۸] در ولادت حضرت صاحب الامر (ع) / در  
نعت حضرت صاحب الزمان (ع)
- مفتون همدانی  
[۹۲] در مدح ولی عصر عجل الله تعالی فرجه
- فؤاد کرمانی  
[۹۵] در توسل به عنایات حضرت صاحب  
الزمان (عجل) / آیت کبریٰ
- فکرت  
[۱۰۰] المديحة القائمة القائيمة
- صابر همدانی  
[۱۰۳] در منقبت حضرت حجة بن الحسن العسكري  
عجل الله تعالی فرجه
- جیحون یزدی  
[۱۰۶] در مدح حجة حق، صاحب الزمان، (ع)
- علامه غروی اصفهانی [مفتی]  
[۱۰۹] در مدح حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه
- حاج میرزا علی اکبر نوقانی  
[۱۱۱] شمشیر کجست راست کند قامت دین را /  
شاهباز قدس
- شوقی اصفهانی  
[۱۱۳] هادی خلق
- آصف  
[۱۱۶] نقطه پرگار
- علامه مازندرانی  
[۱۱۹] در انتظار ظهور امام قائم (ع) / غزل به یاد  
امام عصر ارواحنا فداه
- محمد حسین [صغیر اصفهانی]  
[۱۲۴] در مدح حضرت بقیة الله حجة بن الحسن  
علیه السلام / در تهنیت عید مولود ولی

|       |  |                            |
|-------|--|----------------------------|
|       | ذوالمنن حضرت حجة بن الحسن (عج)   |                            |
| [۱۲۸] | صاحب العصر والزمان آمد   | امیرالشعراء نادری          |
| [۱۳۱] | در مکاتبه خزان و بهار و منقبت حجة بن الحسن علیه السلام                                       | شیخ هادی بیرجندی           |
| [۱۳۴] | تغزل در منقبت ولی عصر حجة بن الحسن (ع) / (ع)   | ملک الشعراء بهار           |
|       | در منقبت حضرت حجة (ع)  |                            |
| [۱۳۸] | قصیده در میلاد و مدح امام عصر (عجل)  | مقدس علیشاه فانی           |
| [۱۴۲] | در بشارات مسرت انگیز و اشارات لطافت آمیز به ظهور ولی عصر حجة بن الحسن (عج)                   | آیتی بیرجندی               |
| [۱۴۵] | قصیده در مدح حضرت مهدی (عج)  | الهی قمشاه                 |
| [۱۴۷] | در مدح قائم آل محمد (ص) / نسیم سحرگاه  | عبدالعلی خراسانی [نگارنده] |
| [۱۴۹] | به مناسبت میلاد مسعود حضرت ولی عصر عجل الله فرجه / به مناسبت میلاد با سعادت قائم آل محمد (ع) | دکتر قاسم رسا              |
| [۱۵۳] | جلوه رحمان / خطاب به ولی عصر (عج)  | حاج شیخ عبدالله واعظ یزدی  |
| [۱۵۶] | کنگرة عدل  | کمال                       |
| [۱۵۸] | خورشید پنهان   | موسوی گرمارودی             |
| [۱۶۲] | در پناه تو بود ملت ما، کشور ما   | غلامرضا قدسی               |
| [۱۶۵] | مظهر قدرت  | صاحبکار اسهی               |
| [۱۶۸] | به یاد دوست  | علی باقرزاده [بغا]         |
| [۱۷۰] | بانگ تکبیر   | ناصر مکارم شیرازی          |
| [۱۷۲] | نسیم وصل / حسرت دیدار  | محمد جواد غفورزاده [شفق]   |
| [۱۷۴] | ای مظهر خدا به عنایت به مانگر  | سید محمد خسرو نژاد [خسرو]  |
| [۱۷۶] | ترجیع بند در ولادت با سعادت امام زمان (ع)  | مؤتد                       |
| [۱۸۰] | در نعت و ولادت حضرت بقیه الله (عج)   | عبدالحسین فرزین            |
| [۱۸۱] | توروشنای عالم قدسی   | علاء الدین حجازی [ساحل]    |
| [۱۸۲] | طلوع مهدی  | محمد علی مردانی            |
| [۱۸۵] | میان قافله گفتیم تک سواری هست  | عباسعلی اسفربزی [مهدی]     |

«مَنْ قَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»

(رسول اکرم (ص))

(هرکس از دنیا برود، بی آنکه امام زمان خود را شناخته باشد،

همچون مردم «دوران» جاهلیت از دنیا رفته است.)



ای پادشه خوبان داد از غم تنهائی  
مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد  
یارب به که شاید گفت این نکته که در عالم  
ساقی چمن گل را بی روی تورنگی نیست  
ای درد توأم درمان در بستر نا کامی  
در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم  
زین دایره مینا خونین جگرم، می ده  
حافظ شب هجران شد بوی خوش وصل آمد

دل بی توبه جان آمد وقتست که بازائی  
کز دست بخواهد شد پایاب شکیبائی  
رخساره به کس ننمود آن شاهد هر جائی  
شمشاد خرامان کن تا باغ بیارائی  
وی یاد توأم مونس در گوشه تنهائی  
لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمائی  
تا حل کنم این مشکل در ساغر مینائی  
شادیت مبارک باد ای عاشق شیدائی

((حافظ))

## مقدمه

صد هزاران اولیا روی زمین  
از خدا خواهند مهدی را یقین  
یا الهی مهدیم از غیب آر  
تا جهان عدل گردد آشکار  
مهدی هادی است تاج اتقیا  
بهترین خلق، برج اولیا  
ای تو هم پیدا و پنهان آمده  
بنده عطارت ثناخوان آمده  
«عطار نیشابوری»

بیش از هزار سال است حضرت مهدی (ع) فرزند امام حسن  
عسگری (ع)، دوازدهمین پیشوای معصوم، از دیدگان بی فروغ ما پنهان  
است، همه جا او را می‌جوئیم و هر گل را به بوی او می‌بوئیم.



که برق امید بر دلها بر افکند و به نابسامانیهای ما پایان دهد؟  
خدا می‌داند.

\* \* \*

ولادت «امام غائب حضرت حجة بن الحسن المهدی» به سال ۲۵۵ هجری اتفاق افتاد، در شب نیمه شعبان، شب جمعه، سحرگاه. چون برابر کتب پیشینیان و روایات اسلامی، همه می‌دانستند که از امام حسن عسگری (ع) فرزندی بوجود خواهد آمد که حکومت جباران را واژگون می‌کند و عدل و داد را در جهان می‌گسترده، بدخواهان، بویژه حکمرانان ستمگر دودمان عباسی، مراقبت بسیار در شناسائی و نابودی این خلف صدق و حجت حق داشتند. اما مشیت الهی و حکمت بالغه خداوندی برین امر قرار گرفته بود که همه نقشه‌ها نقش بر آب شود.

این فرزند گرامی از مادری پاک دامن و نیکوگهر، «نرجس» یا «نرگس» در شب موعود متولد شد، رشد کرد، بالید تا در سن پنج سالگی به هنگام وفات پدر بزرگوارش «حضرت امام حسن عسگری» از سرای بیرون آمد و عمویش، جعفر کذاب، را به یک سوزد و بر پیکر پدرش نماز گزارد و امامت و پیشوایی اش را بر همگان ثابت کرد.

این حادثه عظیم سبب شد که دشمنان جدی‌تر، در صدد نابودی امام (ع) برآیند و به هجومی ناجوانمردانه دست یازند. لاجرم حضرت صاحب الامر از نظرها غایب شد. این غیبت ۶۹ سال بود که به «غیبت صغری» شهرت دارد. در این مدت امام (ع) وسیله اصحاب مورد اعتماد خود که به «نواب خاص» مشهورند با امام در تماس بودند و کارهای مردم به وساطت آنان انجام می‌شد. گاه جمعی از مؤمنان به وسیله نایبان خاص با امام دیدار می‌کردند و از پرتو دانش و معرفت آن پیشوای راستین حل مشکل می‌خواستند.

اما، این دوران بسر آمد. دوران «غیبت کبری» آغاز شد. این دوران هجران اندوهبار، برای انسانهای کامل و مؤمنان نیکو اعتقاد با سوز و گداز همراه بود. این دوران مشتاقی و مهجوری بسی اشکها بر گونه‌ها روان کرد و بسی امیدواران به دیدار امام (ع) را، با دلی گدازان و دیده‌ای منتظر و امیدوار به ظهور آن پیشوای داد گستر به ساحل زندگی و پایان عمر کشاند، در حالی که دلی از حسرت آکنده داشتند و قلبی از اندوه جان آوار و آه سوزان مشتعل.

اما این آرزو همچنان در دل مشتاقان و منتظران راستین امام (ع)، موج می‌زند، گویی زبان حالشان این است:

مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد  
کز دست بخواهد شد پایاب شکیبائی  
ای پادشه خوبان داد از غم تنهائی  
دل بی توبه جان آمد وقت است که بازایی

اصولاً انسانهای فضیلت خواه و سائقه فطرت، آرزوی «مصلحی» را در دل می‌پرورند که نابسامانیهای اجتماع را از بین ببرد و مرهمی بر جراحتهای جسمی و روحی بشر بگذارد. و بساط قسط و دادگری بگسترده و به ایجاد «مدینه فاضله» دست یابد.

همهٔ دین باوران و دلبستگان به سرنوشت بشریت در همهٔ مذاهب و ادیان، بویژه دین جهانی اسلام بالاخص «شیعه» که به وجود «منجی» و «مصلح» حقیقی در آخرالزمان اعتقاد دارند، گویی همه پیشگوئیها را در وجود مقدس حضرت مهدی (ع) خلاصه کرده و وی را تجسم و مصداق آن مواعید و بشارات دانسته‌اند و با توجه به جهانی بودن ظهور موعود که حادثه‌ای منحصر به فرد در تاریخ بشر خواهد بود، از بشارات و اشارات خود به مهدی موعود (ع) که به اعتقاد ما و بر حسب احادیث فراوان از فرزندان رسول الله (ص) است نظر دارند.

همهٔ آزادگان، دلباختگان حق و عدالت و دلسوختگانی که چشم



به آینده‌ای بهتر و جهانی آباد و آزاد از فشار همه ستمها و ستمکاریها دوخته‌اند، با امید و امیدواری، در انتظاری سوزنده و سازنده و توش و توان بخشنده بسر می‌برند و خود را آماده ظهور امامی معصوم و مصلحی موعود می‌سازند که ایده‌آل همه نیکان و نیکخواهان است.

هر گروهی که چراغ امید در دلشان خاموش گشت و دیوی‌آس در دلشان خانه کرد هرگز روی سعادت و موفقیت را نخواهند دید.

اما آنان که در انتظار موفقیت‌اند باید تا سرحد امکان راه رسیدن به هدف را هموار سازند و خودشان را از جهت قوای مادی و معنوی آماده سازند تا به دولت باقی برسند.

صدها سال است هر کس با زبانی و بیانی این شوق دیدار و انتظار فرج را فریاد کرده است. صدها شاعر و نویسنده از این دسته آرزومندان‌اند که می‌گویند:

زهی خجسته زمانی که یارباز آید      به کام غمزدگان غمگسار باز آید

\* \* \*

این دفتر — که هم اکنون پیش روی شماست — بخشی از این سوز و گدازها را که با زبان شعر فارسی بیان شده، باز می‌گوید.

سخن هجران دوست و بیان منقبت امام (ع) بیش از اینهاست که ما درین دفتر بدانها دسترسی پیدا کرده‌ایم.

سخن درباره حضرت مهدی (ع) و اعتقاد به «مهدویت» که مورد اتفاق اکثر فرق اسلامی — با کیفیت خاص — می‌باشد، از دیرباز در آثار شعرای فارسی زبان، دیده می‌شود، از جمله عطار نیشابوری شاعر قرن هفتم هجری می‌گوید:

صدهزاران اولیا، روی زمین      از خدا خواهند مهدی را یقین...

شیخ محمود شبستری شاعر قرن هشتم گوید:

بسی گفتند از عیسی و مهدی  
برو از علم مهدی بهره برگیر  
خوشا وقت کسان عهد مهدی  
ز علمش خلق عالم، علم گیرند  
هر آن سری که هست امروز پنهان  
به دورش، دولت حق رخ نماید  
بتابد نور او از سوی مغرب  
برآید آفتاب از سوی مغرب

شاعران دیگر زبان فارسی نیز اگر چکامه ویژه‌ای در منقبت امام  
زمان (عج) نسروده‌اند. در دواوین آنان جای جای سخنی از امام  
غایب (ع) آمده است. نمونه را در این جا از شاعر قرن هشتم هجری ابن  
یمین فریومدی سخنی می‌آوریم که در ضمن قصیده‌ای در مدح حضرت  
خاتم الانبیاء (ص) و بقیه امامان معصوم (ع) سروده است. می‌گوید:

... چون گذشتی زو، تقی رادان امام، آنکه نقی

پس امام عسگری، اهل هدی را پیشواست

بعد از صاحب زمان کز سالهای دیر باز

دیده‌ها در انتظار روی آن فرخ لقا است

چون کند نور حضور او جهان را با صفا

هر کژی کاند در جهان باشد شود یکباره راست

این بزرگان هریکی را در جناب ذوالجلال

از بزرگی رفعتی فوق السماوات العلی است

خواجوی کرمانی نیز در ترکیب بندی که در مدح چهارده

معصوم (ع) سروده است، بندی را به منقبت حضرت ولی عصر (عج)

اختصاص داده است؛ بدین سان:



|                                  |                                 |
|----------------------------------|---------------------------------|
| به مقدم خلف منتظر امام همام      | مسیح خضر قدوم و خلیل کعبه مقام  |
| شعیب مدین تحقیق، حجة القائم      | عزیز مصر هدی، مهدی سپهر غلام    |
| خطیب خِطَّة افلاك، مُنهی ملکوت   | ادیب مکتب اقطاب مُحیی اسلام     |
| شه ممالک دین صاحب الزمان که زمان | به دست رایض طوعش سپرده است زمام |
| به انتظار و صول طلیعتش خورشید    | زند درفش درخشنده صبحدم بریام    |

نه در ولایت او در خور است رایت ریب

نه با امامت او لایق است آیت غیب

و شاعران بسیاری که درباره مهدی (ع) صاحب الامر اشعار شیوایی سروده اند و این دفتر بخشی از آنهاست. وجه جامع و فصل مشترک سخن همه گویندگان در چکامه هایی که درین دفتر گرد آمده است، این است که:

با ناله و سوز و گداز، با زبان دل، ظهور حضرت صاحب الامر والزمان (عج) را با الحاح و اصرار— و از بین دندان و صمیم دل— از خداوند متان می خواهند که با جلوه تابناک ظهور پرفروغ خود، جهان را از ستمگریها و ناپاکیهای تیره دلان کفر آیین پاک سازد و رقم مغلظه بر سخن باطل ماده پرستان و خدانشناسان فرو کشد و پرچم عدل و داد را در جهان به اهتزاز درآورد و از ستمکاران تاریخ انتقام بکشد و شمیم دلاویز دین جاودانی جد خود، رسول اکرم (ص)، و حکومت قرآن را در پهنه جهان پراکنده سازد و با سرانگشت تدبیر گره از کار فرو بسته ما بگشاید.

مسلمانان، بویژه شیعیان، برای رسیدن چنین روزی حیات بخش، در انتظارند و این انتظار سازنده و آمادگی قیام از عبادات شمرده شده است که خود، روح سازندگی و آمادگی و امیدواری به دین باوران می بخشد.

آری منتظرین واقعی ظهور کسانی هستند که با روحی سرشار از

امید — امید به آینده‌ای روشن — هر لحظه برای قیام و مبارزه و جهاد در راه تحقق و تحکیم عدالت جهانی و حفظ حقوق انسانها آماده‌اند. این که در هنگام نام بردن حضرت قائم (ع) باید به پاخاست، نه از باب احترام است، که اگر برای احترام باشد برای همه پیشوایان باید اجرا شود؛ بلکه این آیین برای زنده نگهداشتن روح قیام برای برپاداشتن عدالت و مبارزه با هر نوع ظلم و ستمگری و عصیان است و این روح قیام از دیرباز در پیروان خاندان عصمت (ع) زنده بوده و خواهد بود، نه تنها برای خود بلکه برای همه جهانی که آلوده به شرک و ماده پرستی است. هر نهضتی اسلامی و یا هر قیامی که متکی به طبقه مستضعفین و ستمدیدگان باشد، از پشتیبانی این قیام نهائی و آمادگی مذهب انتظار و قیام، بهره‌مند خواهد بود که عوامل و موانع غیبت منجی عالم و مصلح کل برطرف شود و حق در مقام حقیقی خود قرار گیرد.

خوشبختانه انقلاب اسلامی ایران و گسترش ابعاد مختلف آن در جهان امروز و ظهور اسلام گرایی و فروپاشیدگی باروهای حکومت باطله مادی و کمونیستی، بلند شدن ندای تکبیر از مأذنه‌های مساجدی که سالهاست خاموش و بی روح مانده است، خود نشانه‌ای از قیام مستضعفان و غلبه نهائی بر مستکبران و زمینه‌سازی قیام حضرت مهدی موعود (ع) و گسترش قسط و عدل اسلامی است. اینهاست که بیش از پیش نور امید را در دلها فروزانتر و امید به آینده روشن را بارورتر می‌کند. و وعده الهی تحقق می‌یابد (انشاءالله).

با اعتقاد به این سنت الهی، منتظران امام غائب (ع) به سازندگی روحی و به پارسائی و دین باوری واقعی متعهدند و از همین دسته مؤمنانی هستند که در هنگام ظهور آن حضرت یاور آن امام می‌باشند. و این یاوران سه لشکرند: «الملائكة والمؤمنون والرعب» (فرشتگان، مؤمنان و

ترس و وحشت. (۱)

به سخنی دیگر از امدادهای غیبی و ربیبی که در دل‌های کافران لانه می‌کند و صلابت و هیبت مؤمنان که لرزه بر اندام دشمنان می‌افکند، جا دارد پرسسیم: چگونه می‌تواند کسی که به فرج امام زمان (ع) معتقد است، خود متعهد به امور مذهبی و اعتقادی نباشد و در برابر مفسد و کجرویها ناآگاه و بدون تعهد باشد و دست روی دست بگذارد و گامی فراسوی مبارزه با ستمگریها و پلیدیها برندارد؟

مسلمانی عبارت از قسط و عدالت است، قسط و عدالتی که همه پیامبران الهی و پیشوایان راستین در راه تحقق آن زجرها و رنجها تحمل کرده‌اند و ولی حق و حضرت بقیة الله نیز تحقق آنرا وجهه همت خواهد داشت تا طعم شیرین عدالت را همه ستمدیدگان جهان بچشند، چگونه می‌تواند عدالت خواه نباشد؟ و انتظار «حکومت عدل» را نکشد و دل بدان نبندد؟

دین باوری که به خط سیر نبوت و رسالت و پس از آن به امامت معتقد است، چگونه می‌تواند این لطف الهی و رحمت یزدانی و تداوم فیض ربّانی را باور نداشته باشد که همیشه وجود مقدّس حضرت مهدی (ع) چون خورشیدی در پشت ابرها نورش را بر ما می‌پاشد و ما را به خیر و صلاح رهبری می‌کند؟

آری، به اعتقاد ما، این رشته فیض از آغاز همچنان بوده و تا روزی که خدا بخواهد خواهد بود. عالمان عامل و مراجع سترگ عالم اسلام از آن خورشید نورگستر استضاءه کرده و می‌کنند، زیرا این بزرگواران، بعد از نواب خاص، نایبان عام حضرت حجة بن الحسن (ع) هستند که



احکام اسلام و مبانی قرآن و دینی را به ما می‌رسانند و ما نیز، در برابر آنان، مکلف هستیم که از چشمه‌های زلال فقه آل محمد (ص) و معارف جعفری و احکام اسلامی بهره‌مند شویم تا با چندین و چونین چراغهایی نور گسترده بیراهه نیفتیم.

ما باید از این شعله‌ها چراغها بیفروزیم و دلها را با امید زنده بداریم و پیوسته در تکاپوی بهروزی و سازندگی و قیام باشیم که جز این نیست رمز پیروزی واقعی.

در این کتاب، «مناقب حضرت حجة بن حسن العسکری علیه الصلوة والسلام»، تنها در اشعار فارسی آمده است. سعی شده است این سیر از گذشته به حال باشد.

برای هر یک از شاعران - حتی الامکان - شرح حال کوتاهی آورده‌ایم که خواننده، ولو اندک، با شاعر یا شاعران دلخواه خود آشنا شود.

از هر شاعر یک قصیده یا یک مسمط و یا ترکیب‌بند و گاه دو مطلب نقل کرده‌ایم که تنوع موضوعات رعایت شود. در ذیل هر چکامه یا... برای مزید فایده و رفع ابهام، لغات و ترکیبات دشوار آمده است. این کوششی است ناچیز و ران‌ملخی است به پیشگاه با عظمت سلیمانی حضرت بقية الله الأعظم روحی و أرواح العالمین لتراب مقدمه الفداء.

تا چه قبول افتد؟

## قوامی رازی

بدرالدین قوامی رازی از گویندگان نیمه اول قرن ششم هجری است. وی مداح قوام الملک یمن الدین طغرایی بوده و به وی نسبت داشته است. قوامی تخلص خود را از لقب او گرفته است. قوامی در زمان خود در بلاد عراق و مخصوصاً در شهرری مقامی بسزا و شهرت و احترامی قابل ارزش داشته و از شعرای شیعی و مداح اهل البیت (ع) بوده. شعر قوامی مشحون است به پند و اندرز و زهد و طاعت و در این جهت به روش سنائی رفته و خود گفته است:

شاد باش ای قوامی هنری      کاهل ری را سنائی دگری  
دیوان اشعارش چاپ شده است.

### در منقبت حضرت مهدی (ع) گوید: \*

ز بعد علی یازده سیدند      به میدان دین در، ز عصمت سوار  
همه پاک و معصوم و نص از خدای      پیمبر و قار و فرشته شمار

ز جد و پدریافته علم دین  
یکی مانده ز ایشان نهان در جهان  
چو آید بسر مدت مصلحت  
برون آید از کنج، عیار دین  
ز کعبه ندا در دهد جبرئیل

نه از روزگار و نه ز آموزگار  
جهانی از مائده در انتظار  
نشیند ز باران رحمت غبار  
جهان را ز عدلش بگردد عیار  
که باطل نهان گشت و حق آشکار



## خواجوی کرمانی

کمال‌الدین متخلص به «خواجو» در سال ۶۸۹ هـ.ق در کرمان چشم به جهان گشود. روزگار کودکی و نوجوانی خواجوبه کسب علوم متداول زمان و دریافتن رموز شاعری - که بدان اشتیاق فراوان داشت - سپری گردید. خواجو پس از کسب علوم راهی شیراز شد و از محضر دانشمندان زمان کسب فیض کرد. خواجوی کرمانی در طول سفرهایش به حضور علاء‌الدوله سمنانی که از بزرگان صوفیه عصر بود راه یافت. خواجوده سال آخر عمر خود را در کرمان گذراند. وفات خواجو را در سال ۷۵۳ هجری نوشته‌اند. دیوان اشعارش چاپ شده است.

خواجوی کرمانی ترکیب‌بندی دارد تحت عنوان «فی نعت سلطان الانبیاء و مناقب الأئمة اثنی عشر علیهم السلام» که ما درین مقام یک بند که مربوط به حضرت امام منتظر (علیه السلام) است نقل می‌کنیم:

## در مدح حضرت حجة القائم عليه الصلوة والسلام\*

به مقدم خلف منتظر امام همام  
شعيب مدين تحقيق حجت القائم  
خطيب خظة افلاك منهي ملكوت<sup>۱</sup>  
شه ممالک دين صاحب الزمان که زمان  
به انتظار وصول طليعتش خورشيد  
مسيح خضر قدوم و خليل کعبه مقام  
عزيز مصر هدى مهدي سپهر غلام  
اديب مکتب اقطاب محيي اسلام<sup>۲</sup>  
به دست رايض<sup>۳</sup> طوعش سپرده است زمام  
زند درفش درفشنده صبحدم بربام

نه در ولايت او در خوراست راي تريب

نه با امامت اولايق است آيت غيب

## لغات و ترکیبات.

- ۱ - منهي ملكوت: خبر دهنده از عالم بالا، عالم فرشتگان و عالم ارواح، عالم قدرت پروردگاری که فوق همه قدرتها است.
- ۲ - محيي اسلام: احيا کننده اسلام، زنده کننده دين اسلام.
- ۳ - رايض: رام کننده، چابک سوار.

\* - ديوان کامل خواجهی کرمانی، با مقدمه مهدي افشار، انتشارات زرین، تهران، ص

## محمد بن حسام خوسفی

ابن حسام از شاعران معروف قرن نهم خراسان است. ابن حسام از منقبت گویان اهل بیت رسالت (ع) است و به زهد و ورع و به زراعت روزگاری گذاشت. ابن حسام در زادگاه خود خوسف در چهار فرسنگی جنوب غربی بیرجند زیست و هم در آن دیار در سال ۸۳۰ هجری چشم از جهان فرو بست. وی علاوه بر دیوان اشعار که شامل قصاید و غزلیات و مثنویات است منظومه‌ای دارد به نام «خاوران نامه» که به سبک فردوسی سروده است. این منظومه هنوز چاپ نشده.

### قصیده در مناقب قائم آل محمد (ص) \*

دل را سرور و وصلت بخت جوان رسید  
صد ره به آرزوی لبست بر دهان رسید  
شرمندگی به سرو و گل و ضمیران رسید  
هر نیا توانی که بدین نیا توان رسید

بازم نوید مژده دولت به جان رسید  
جانم به بوسه‌ای که لبست وعده کرده بود  
از رشک قامت و رخ و زلف تو بر چمن  
از فتنه‌های نرگس خوش منظر تو بود



زخمی که بردل من از آن ریش، مرهم است  
 حیران آن بتم که ازو اهل درد را  
 دی برگذار می شد و از من کرانه کرد  
 ای نوبهار عالم جان بر چمن خرام  
 مشاطه بهار بگردید بر چمن  
 بر حله های حجله نشینان طرف باغ  
 رمز زیور عشق بنفشه شنسید کاو  
 نرگس نگر که درید بیضا عصا گرفت  
 خاک زمین مرده به دم زنده کرده باد  
 ای باد برگذر به چمن وقت صبحدم  
 نشگفت<sup>۱</sup> اگر شکفت گل اندر درون مهد  
 آن شهسوار ملک که بر قدر او قدر  
 آن افتخار دوده عمران<sup>۲</sup> که چون پدر  
 آن مقتدای هاشمی فاطمی نسب  
 از جانب پدر به پیمبر شریف شد  
 تا بشکند صعوبت دجال بی مجال  
 دیوستنبه<sup>۳</sup> لشکر وسواس گوبران  
 ای آن که پرتو لمعات جلال تو  
 یک ذره ز آفتاب جمال تو پر سپهر  
 حکم جهان مطاع تو ای آفتاب ملک  
 از بره تا به خوت فلک بر طبق نهاد  
 از فضله نوال تو ای آفتاب ملک  
 بحر کف تو دست عطیه چو برگشاد  
 آن کس که کرد روبه تویی منت سئوال  
 نه پنجه پلنگ و نه دندان گرگ یافت  
 می کرد دشمن از سرتیغ تو احتراز  
 خم کمند خام تو چون جعد دلبران

از تیر غمزه بت ابرو کمان رسید  
 از پسته شگر و ز شکر ناردان رسید  
 افسوس عمر من که چنین بر کران رسید  
 کز نوبهار، خاک چمن را نشان رسید  
 چون نوبت طراوت سر و چمان رسید  
 فیض سحاب بین که چه لؤلؤ فشان رسید  
 داوود سان به سجده انابت کنان<sup>۱</sup> رسید  
 همچون کلیم با لب معجز رسان رسید  
 گویی مسیح بود که از آسمان رسید  
 پیغام ده به باغ که سروروان رسید  
 اکنون که دور مهدی آخر زمان رسید  
 شد هم رکاب او و قضا هم معنان رسید  
 صد منت از خدا که ز نوباغبان رسید  
 از راه منزلت شرف دودمان رسید  
 کز اهل بیت طاهره خاندان رسید  
 وز مادر شریف به نسل کیان رسید  
 عیسی ز دیر دایر علوی از آن رسید  
 اکنون که صف آصف صاحبقران رسید  
 بر ذروه رفیع مه و اختران رسید  
 از بهر تاب خسرو سیارگان رسید  
 بگرفت ملک مشرق و تاقیروان<sup>۵</sup> رسید  
 اکرام ضیف را که چنین میهمان رسید  
 هر صبح و شام خوان فلک را دونان رسید  
 ای بس خجالتا که به دریا و کان رسید  
 بس گنج شایگان که بدو رایگان رسید  
 هر گله ای که همچو تو او را شبان رسید  
 تا چون قضای بد به سرش ناگهان رسید  
 از بهر طوق گردن گردنکشان رسید

خِصْمِ از مَهَابَتِ سَر تِیغَتِ جِهَانِ جِهَانِ  
مَا بَرَامِیْدِ رُویِ تَوَازِ گَرْدِشِ قَمَرِ  
گَر آفْتَابِ طَلْعَتِ از مَطْلَعِ ظُهْرِ  
وَهْمِ مِنْ اَز مَكَانِ جَلالِ تُو دُورِ مَانِدِ  
مَدْحِ وَ سَتایشِ مِنْ وَ جِزْمِ كِجَا رَسِدِ  
اِبْنِ حَسامِ چُونِ بَتَوَانِدِ؟ كِجَا؟ وَ كِی؟  
قَصْرِ سَخْنِ كَمِ رِثَا بَر دَعَايِ تُو  
تَا اَنْ زَمَانِ كِه بَاغِ جِهَانِ رَا ز رُوزِ گَارِ  
بَادَا جِهَانِ ز عَدَلِ تَوَانِدِ اَمَانِ وَ اَمِنِ

بِگِذاشْتِ اِبْنِ جِهَانِ وَ بِهِ دِیْگَرِ جِهَانِ رَسِیْدِ  
تَا كِی مِه لِقَايِ تُو خِوَاهِدِ عِیَانِ رَسِیْدِ  
طَالَعِ شُودِ بِهِ طَالَعِ مَا، وَ قِطِ اَنْ رَسِیْدِ  
چِنْدَانِ كِه رِفْتِ بَر زِبْرِ لَامَكَانِ رَسِیْدِ  
اَنْجَا كِه جِبْرِئیلِ تُو رَا مَدْحِ خِوَانِ رَسِیْدِ  
بَر بَامِ رِفْعَتِ تُو بِهِ صَدِ نَرْدَبَانِ رَسِیْدِ  
آرِیِ بِهِ مَدْحَتِ نَتَوَانِدِ بِیَانِ رَسِیْدِ  
گَاهِیِ بِهَارِ بَاشِدِ وَ گَاهِیِ خِزَانِ رَسِیْدِ  
كَانِدِرِ جِهَانِ ز عَدَلِ تَوَامِنِ وَ اَمَانِ رَسِیْدِ

## لغات و ترکیبات.

- ۱ — اِنَابَتِ كِنَانِ: پشیمان شوندگان — توبه کنندگان
- ۲ — نَشْكَفَتِ: شكفته نشده — و باز نشده.
- ۳ — عِمْرَانِ: نام حضرت ابوطالب پدر حضرت علی (ع) — دُودَةُ عِمْرَانِ؛ آلِ  
علی (ع)
- ۴ — سُنْبَه = اُسْتُنْبَه: زشت، کریه، بد صورت، ناخوشایند.
- ۵ — قِیْرَوَانِ: شهری است در کشور تونس — و محلی است در کشور لیبی.

۵ — دیوان محمد بن حسام خوسفی، به اهتمام احمد احمدی بیرجندی — محمد تقی

سالک، مشهد، ص ۲۳۴.

## حکیم شفائی اصفهانی

حکیم شفائی اصفهانی از شاعران نامدار ایران در عهد صفویه است. وی علاوه بر طب و مقدمات صرف و نحو عربی و فقه و اصول، در فلسفه و حکمت و هیئت تحصیلاتی داشته است. در اشعار حکیم اشارات زیادی به علوم مختلف دیده می‌شود. حکیم شفائی در مسجد جامع اصفهان به طبابت اشتغال داشته و وجه معیشت خود را از این طریق فراهم می‌کرده است. سال وفات حکیم را ۱۰۳۷ قمری نوشته‌اند. دیوانش چاپ شده است.

## در مدح حضرت امام مهدی علیه السلام \*

جلوه‌گری در میان هر دو مرد  
پای خیالت به چین زلف، مقید  
پرتو خورشید صیف و دیده آرمد  
صد رقم عنبرین کشیده به یک مد  
کامده ام بر تیان شهر سرآمد

ای به لباس فرشته روح مجرد  
دست کلیمت به آستین، متواری  
دیده محجوب من به روز وصال  
خوش قلم صنغ بر حواشی رویت  
لاجرم اینک خطی است در کف حسنت



چین جبینت به روی مصحف خوبی  
 دیده خوبان به وصف چشم سیاهت  
 درد تو موسی و سینه، وادی ایمن<sup>۲</sup>  
 دست درآغوش چون دویار موافق  
 سایه زلف تو همچو رحمت ایزد  
 پر زده دامان هزار سرو چو قنات  
 سر چو صبا از شکنج طره نیچم  
 زلف تو قدر دل شکسته نداند  
 لطف تو یارب بود به حال «شفائی»  
 صاحب عالم، محمد بن حسن، آنک  
 مهدی آخر زمان که هست وجودش  
 طافح<sup>۱۰</sup> احسان تو عناصر و افلاک  
 رأی تو مصباح در مجاری ارواح  
 لطف تو چون فیض عشق نامتناهی  
 کرد به من واجب اعتقاد جبلی  
 ناید از احصاء<sup>۱۱</sup> حساب مجمل جودت  
 رأی تو می گفت شمع مجلس طورم  
 سر ز گریباز<sup>۱۲</sup> بوثناش برآرد  
 داغ تو جهت طراز صالح و طالح<sup>۱۳</sup>

شانه تشدید بر حروف مشدد  
 یک به یک آغشته دفتری است مجلد  
 یاد تو بلقیس<sup>۳</sup> و دیده، صرح ممرد<sup>۴</sup>  
 زخم کهن در کنار داغ مجدده  
 بر سر زنهاریان عشق مخلد  
 راست بگویم یکی نبود چو آن قد  
 گر شوم قد بسنان زلف مجعد  
 کاش که از دست او برون بردش خد<sup>۵</sup>  
 همچو عطایای قطب وقت<sup>۷</sup> مؤبد<sup>۸</sup>  
 علم علی دارد و کمال محمد  
 افعی افساد را خواص زمرد<sup>۹</sup>  
 والة فرمان تو مرگب و مفرد  
 حزم تو ملاح بزبحار زیر جد  
 علم تو چون جود واجبی به دراز حد  
 ذوق ثنایت که سنتی است مؤگد  
 همچو شمار مراتب عدد از عد  
 دست برآورد آفتاب که آشهد  
 هر که رود بر زبان جودتش احمد  
 حب تو خاطر نواز ابيض و أسود<sup>۱۳</sup>

## لغات و ترکیبات

- ۱ - آرقد: کسی که چشم او درد کند.
- ۲ - وادی ایمن: صحرا و بیابانی است در جانب راست کوه طور که در آن جا ندای حق تعالی به موسی (ع) رسید.
- ۳ - بلقیس: زنی بود جمیله فرمانروای شهر سبا که به عقد حضرت سلیمان (ع) درآمد.

۴ - صَرْحُ مُمَرَّدٍ: قصر حضرت سلیمان که عرصه آن از بلور ساخته شده بود.

۵ - مَجْدَدٌ: تجدید شده.

۶ - خَدَّةٌ: رخساره.

۷ - قَطْبُ وَقْتٍ: منظور حضرت صاحب الزمان (ع) است.

۸ - مُؤَبَّدٌ: همیشگی، ابدی

۹ - نَاطِرٌ: ناظر است به اعتقاد قدماء که چشم افعی به دیدن زمرد کور

می شود.

۱۰ - طَافِحٌ: سرمست، سرگشته.

۱۱ - اِحْصَاءٌ: شمردن، شمارش.

۱۲ - صَالِحٌ وَ طَالِحٌ: نیکوکار و بدکردار.

۱۳ - اَبْيَضٌ وَ اَسْوَدٌ: سفید و سیاه.

۵ - دیوان حکیم شفائی اصفهانی، به تصحیح دکتر لطفعلی بنان، تبریز ۱۳۶۲ هـ.ش.

## محمد رفیع درمیانی (لامع)

محمد رفیع بن عبدالکریم درمیانی شاعری توانا و دارای همتی والا و مسلکی عارفانه بود، وی در «درمیان» قهستان، از بخشهای فعلی شهرستان بیرجند ولادت یافت. از اشعارش برمی آید که شاعر از علوم متداول زمان و دانشهای اسلامی بهره وافر داشته است. زمان تولدش را ۱۰۷۶ هـ.ق نوشته اند. دوران عمرش با یکی از پراشوب ترین دورانهای تاریخ ایران مواجه است. تاریخ وفاتش به تقریب سال ۱۱۳۷ هـ بوده است. دیوانش در سالهای اخیر به صورتی پسندیده چاپ شده.

### در نعت حضرت صاحب الزمان (عج) \*

آن چه بر عالم نهان شد نزد تو آمد عیان  
صعوه را شد مُمتنع طیران هفتم آسمان  
باشد این سودا به نزد قدردانان رایگان  
نیست جایز اهل همت را به حاجت امتحان

ای فضای بارگاهت برتر از حد بیان  
کی رسد اندر حریم قدر تو مرغ خرد  
گردو عالم را به خاک در گهت بارد کسی  
فیض عامت می رسد بر خلق عالم دم به دم

کی بود یارب که گردم در حریمت باریاب وین سخن را دم به دم سازم زدل ورد زبان  
کای حریم بارگاهت کعبه اهل جهان  
وی وجود با کمال صاحب عصر و زمان

ای وجودت یافته از نور پیغمبر شرف  
چون بود روی امل در قبله گاه در گهت  
می رسد تیر دعا بر مقصد از الطاف تو  
ای خوش آن روزی که من در بزم از روی شرف  
جان نهاده بر کف امیدوار این زمزمه  
بارگاهت قبله امید شد از هر طرف  
کعبه دارد در نثار بارگاهت جان به کف  
چون مطاف آستانت شد اجابت را هدف  
در تدارک بهر نقد عمر کز من شد تلف  
بر کشم از دل نوا از بهر تقصیر سلف  
کای حریم بارگاهت کعبه اهل جهان  
وی وجود با کمال صاحب عصر و زمان

ای نهال قامتت از جویبار اصطفای  
دوخته خیاط قدرت در ازل بر قامتت  
طینتت در مهد هستی چون مخمر گشت، شد  
چون منور شد ز مهر عارضت روی زمین  
هر دم از شوق وصال در حریم دل شود  
قد کشید و میوه و رشد از ریاض ارتضاء<sup>۱</sup>  
خلعت دارایی<sup>۲</sup> از دنیای طهر «انما»<sup>۳</sup>  
بر زراعش نقش «جاء الحق»<sup>۴</sup> ز تحریر قضا  
همچو عیسی بود گویا نطق از ذکر خدا  
عندلیب ناطقه زین زمزمه نغمه سرا  
کای حریم بارگاهت کعبه اهل جهان  
وی وجود با کمال صاحب عصر و زمان

ای وجود با کمال میوه باغ رسول  
شرفه<sup>۵</sup> ایوان شانت بس رفیع المرتبه است  
پرتو خورشید لطفت گردمی گیرد زوال  
پرتو لطفت نتابیدی اگر بر حال خلق  
هر زمان خواهم که شد<sup>۷</sup> این نوا سازم بلند  
نور چشم مرتضی و قره العین بتول  
گشته زان کوتاه دست فکر و معراج عقول  
کوکب بخت دو عالم در زمان یابد افول  
اهل عالم سر به سترماندی به بیدای خمول<sup>۶</sup>  
تا مخالف میرد از غم کور گردد بوالفضول  
کای حریم بارگاهت کعبه اهل جهان  
وی وجود با کمال صاحب عصر و زمان



ای ز گلزار عذارت آبروی نه چمن<sup>۸</sup>  
کی توان در وصف و حد ذات تو گفتن سخن  
شد ز شرم عارض دلجوی تومه در کلف<sup>۱۰</sup>  
از سر انگشت اشارات تو از تأیید غیب  
در ثنای ذات پاکت چون ذرافشانی کنم

گلستان عارضت را صد هزار<sup>۹</sup> آمد چومن  
مقتدای وحش و طیر و انس و جانی بی سخن  
باشد اندر نافه از گیسوی تو مشک ختن  
می گشاید باب توفیقات بر وجه حسن  
دم به دم با خویش گویم تا بود جان دریدن

کای حریم بارگاہت کعبه اهل جهان  
وی وجود با کمال صاحب عصر و زمان

ای ضیای مهر رویت را مه از جان مشتری  
امر و نهی و فعل و ترک هر چه از حکم خدا  
وارث علم لدنی زاول و آخر توئی  
سکه مهر تو رایج گشته نزد خاص و عام  
تیره بختی مانده در یلدای محرومی مرا

جان نثار بارگاہت انس و جان، دیو و پری  
گشته اندر حلقه فرمانت چون انگشتری  
ختم شد بر او امامت بر نبی پیغمبری  
گشته ای مقبول نیک و بد چو زر جعفری<sup>۱۱</sup>  
کی بود یارب که زین مطلع نمایم انوری

کای حریم بارگاہت قبله اهل جهان  
وی وجود با کمال صاحب عصر و زمان

ای که اوصافت نگنجد در علوم معنوی  
داد تو بیداد مظلومان ز ظالم باز جست  
راه مقصد گم نمودم رهنما راهم نما  
تا که بر طور تجلی کوکب ذات نمود  
دم به دم از شوق دیدارت ز خود بیخود شوم

شرح نعت می نگنجد در لغات پهلوی  
چون که درد و آه مظلومان تو بینی بشنوی  
چون به هر مقصود و منزل رهبری و رهروی  
بس ید بیضا نمودی چون امام موسوی  
بر زبان حال آمد این دو مصرع مثنوی

کای حریم بارگاہت قبله اهل جهان  
وی وجود با کمال صاحب عصر و زمان

ای ز مهر عارضت در سینه هر دم صد صفا  
چون سزاوار ثنایت آمده الهام غیب  
جز ز طوف آستانت کس به مقصد ره نبرد  
شد «رضی الله عنهم»<sup>۱۲</sup> چون ز حق در شأنشان

وز فروغ روی تو دل را بود نور و ضیا  
کی تواند از خیال چون منی گشتن ادا  
هر کسی زان آستان گردد به مقصد رهنما  
از رضا جوئی حق شد نفس او محض رضا

کی بود یارب که گرم از مطافت بهره‌ور      کی بود یارب که گردم زین ترانه خوش و  
کای حریم بارگاہت قبله اهل جهان  
وی وجود با کمال صاحب عصر و زمان

ای وجود فیض بخش زبده اهل سداد      وی ز ارشاد تو استعداد ارباب رشاد  
تا که شد او رنگ هستی از وجود بهره‌ور      بهر ارشاد خلاق در هدایت داد  
تا لوای دولتت مرفوع شد در ملک دین      رخنه در قصر خورنق، کسره در کسری فتاد  
از وجود جود تو چون ملک دین آباد شد      شایدت از جود و از احسان لقب کردن جواد  
در مدیحت تا که می‌خواهی ثنا خوانی کنم      دم به دم از آرزو این مطلعم آید به یاد  
کای حریم بارگاہت قبله اهل جهان  
وی وجود با کمال صاحب عصر و زمان

ای وجود بی‌مثالت از هدایت کامیاب      لمعه‌یی از پرتو خورشید رایت آفتاب  
خصم دین از پرتو لطف تو گردد محترق      کی شیاطین را بود طاقت به نورانی شهاب<sup>۱۳</sup>  
لنگر بسط زمین بنیاد سازد صرصری      گر عتاب مهر آمیزت به او آرد خطاب  
لطف عامت منبسط گردیده بر افراد خلق      ذات تو هادی بود مر خلق را راه صواب  
طوطی نطقم شکر خا چون شود از منقبت      دم به دم از غیب آید مر سئوالم را جواب  
کای حریم بارگاہت قبله اهل جهان  
وی وجود با کمال صاحب عصر و زمان

وقت آن شد کز حریم غیب سر برآوری      کار چون بر خلق مشکل شد نمایی داوری  
داورا! تا کی بود ماه جمالت در نقاب؟      تا به کی داری روا بر خلق این غارتگری؟  
وقت شد کز صفحه ایام شویی زنگ جور      وز عدالت مرضعیفان را نمایی یاوری  
وقت شد کز جود و لطف و عدل و اخلاق حسن      فوج ظلم و جور و طغیان را نمائی عسگری  
تا که لامح در رکابت از صمیم دل کند      بازبان عذرگو، زین لفظ معنی گستری

## لغات و ترکیبات:

۱ - اصطفاء: برگزیدن - ارتضاء: پسندیدن و خشنود شدن. معنی بیت

این است: ای که قامتت از جویبار رسالت و بالیدن و ثمر دهی تو از بوستان ولایت است (اشاره دارد به حضرت رسول (ص) و حضرت علی (ع))

۲ - دارایی: نام قماش ابریشمین که رنگارنگ است و نیز ثروت (ایهام دارد).

۳ - انما: اشاره دارد به آیه: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (سوره احزاب، آیه ۳۳)

۴ - ناظر است به آیه: «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً» (سوره اسراء، آیه ۸۱)

۵ - سُرقه: کنگره.

۶ - بیدای خُمول: بیابان گمنامی.

۷ - شَدَّ: دراز کشیدن و بلند کردن نغمه (شَدَّ و نوا و مخالف: مراعات نظیر و ایهام تناسب دارد).

۸ - نَهْ چمن: نه فلک.

۹ - هزار: هزارستان، بلبل و عدد هزار (ایهام دارد).

۱۰ - کَلَف: لکه‌یی که در ماه و آفتاب پیدا شود.

۱۱ - زر جعفری: طلای خالص است منسوب به جعفر نامی که کیمیا گر بوده است. بعضی نیز آن را به جعفر برمکی منسوب می‌دانند که حکم کرد از زر خالص سکه ضرب کنند.

۱۲ - اشاره است به آیه ۱۱۹ سوره مائده در وصف مؤمنان در رضایت خداوند از آنان.

۱۳ - اشاره دارد به آیه شریفه: «إِلَّا مَنْ خَطِيفَ الْخَطِيفَةِ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ» (جز آنکه کسی (از شیاطین چون خواهد خبر از علم بالا) فرمائیم او را تیر شهاب فروزان تعقیب کند.) (سوره صافات، آیه ۱۰)

۱۴ - منظور همین ترجیع بند است که شاعر سروده.

۱۵ - هر دو مصراع ترجیع خطاب است که خواننده را به انتظار نتیجه گذاشته است.

• دیوان لامع، به کوشش دکتر محمود رفیعی، دکتر مظاهر مصفا، تهران، ص ۸۸



## صائب تبریزی

میرزا محمد علی بن میرزا عبدالرحیم صائب تبریزی از اولاد شمس الدین محمد شیرین مغربی تبریزی است. پدرش از تجار تبریزی اصفهان بود. صائب در تبریز ولادت یافت و بعد از تحصیلاتش و کسب فنون شاعری مورد علاقه شاه عباس قرار گرفت و بعد از چندی در عهد سلطنت شاه جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ هـ) به هندوستان رفت و عاقبت به وطن بازگشت و سمت ملک الشعرائی شاه عباس ثانی یافت. وفات صائب در سال ۱۰۸۱ هـ در اصفهان اتفاق افتاد.

صائب در اصناف سخن، بویژه غزل از استادان مسلم می باشد. مضمون آفرینی و تمثیل از اختصاصات شعر صائب است. مطالب مذهبی، اخلاقی و عرفانی نیز در اشعار او به فراوانی آمده است.

اوحدی مراغه‌ای (شاعر قرن هشتم هجری) غزلی دارد به این مطلع:

ای روشن از رخ تو زمین و زمان همه

تاریک بی تو چشم همین و همان همه

که صائب آن را استقبال و تضمین کرده است. ظاهراً این

غزل خطاب به حضرت مهدی (ع) است یا مضامین لطیف

آن بر آن وجود مقدس منطبق است.

## ای روشن از رخ تو زمین و زمان همه

در دامن تو حاصل دریا و کان همه  
در نقطه تو ساخته ایزد نهان همه  
پیش تو سر گذاشته بر آستان همه  
چون کود کان برآمده بر آسمان همه  
یکسر نموده اند ترا ترجمان همه  
افلاک را شرار کمند و دخان همه  
دادند عاجزانه به دستت عنان همه  
پیش تو کرده راز دل خود عیان همه  
ز اخلاص بسته اند کمر بر میان همه  
از بهر رزق توست نعیم جهان همه  
خم کرده اند پشت ادب چون کمان همه  
نان تو می خورند برین گرد خوان همه  
دل مردگان خاک ز خواب گرلان همه  
روشن به توست چشم زمین و زمان همه  
با آن علو مرتبه، روحانیان همه  
استاده اند بر سر پا چون ستان همه  
و اگرده اند همچو صدقها دهان همه  
دارند چشم بر تو درین کاروان همه  
«ای روشن از رخ تو زمین و زمان همه»

ای راز نه فلک ز جبینت عیان همه  
اسرار چار دفتر و مضمون نه کتاب  
قدوسیان به امر خداوند امر و نهی  
روحانیان برای تماشای جلوه ات  
در عرض حال، بسته زبانان عرش و فرش  
غیر از تو نیست شعله دیگر درین بساط  
شیران تیز صولت و فیلان جنگجو  
از قطره تا به قلزم و از ذره تا به عرش  
از بهر خدمت تو فلکها چوبندگان  
در کار توست چرخ بلند و زمین پست  
افلاک پیش قامت همچون خدنگ تو  
غیر از تو هر که هست درین میهمانسرا  
جستند از فروغ دل زنده ات چو صبح  
غیر از تو نیست مردمک چشم چرخ را  
پیش تو سربه خاک مذلت نهاده اند  
در خدمت تو تازه نهالان آسمان  
در آسمان ز شوق لب جانفشان تو  
پاس نفس بدار و قدم را شمردن زن  
این آن غزل که اوحدی خوش کلام گفت

ه — کلیات صائب تبریزی، با مقدمه امیری فیروزکوهی، چاپ کتابخانه خیام، تهران،

ص ۷۷۱.

## حزین لاهیجی

محمد علی حزین لاهیجی در سال ۱۱۰۳ ه.ق در اصفهان متولد شد از سنین کودکی به کسب علوم و معارف قرآن پرداخت. بعد از فرا گرفتن قرآن کریم و علم تجوید، شرح جامی بر کافیہ و شرح نظام بر شافیہ و مطول و مغنی و شرایع الاحکام و... را نزد پدرش ابوطالب آموخت سپس برای دیدن اقوام عزم لاهیجان کرد. در سال ۱۱۴۵ ه.ق عازم بیت الله الحرام شد و بعد از آن به دیار هند سفر کرد و در سال ۱۱۸۰ و سن ۷۷ سالگی در (بنارس) هند چشم از جهان فروست. حزین علاوه بر آثار نظم و نثر دیوانی دارد که چاپ شده است.

### در مدح امام مهدی سلام الله علیه\*

|  |                                |
|--|--------------------------------|
| در صبح عارض از خط مشکین نقاب کش          | این سرمه را به چشم تر آفتاب کش |
| از عشوه خون رستم طاقت به خاک ریز         | خنجر ز ترک غمزه بر افراسیاب کش |
| عالم الف کشیده <sup>۱</sup> شمشیر نازتست | تیغ کرشمه بر همه چون آفتاب کش  |

زاهد! نماز بی ره تقوا درست نیست  
تا چند بار غم؟ دو سه رطل گران بگیر  
در قید خویشتن نتوان زیستن دمی  
زان پیشتر که زخم اجل کارگر شود  
زان پیشتر که چهره ز اشک ارغوان کنم  
غرق عرق چنین رخ ناز آفرین چراست؟  
ای چرخ! دست فتنه بلند است، خویش را  
مهدی بگو و از شرف نام نامیش  
صهبای ذکر دوست خرد سوز شد «حزین»  
دلدار در دل است گر از دیده غایب است  
ای مهر جهان فروز ترا از حجاب ابر  
گرد کرشمه از کف نعلین خویش ریز  
بی پرده حُسن شاهد شرع آشکار کن  
طرح عمارتی به جهان خراب ریز  
هنگام داوری است کنون زال دهر را  
با ما به کین برآمده عمری است روزگار  
هم تیغ قره بر سر خصم عنود<sup>۶</sup> زن  
گرد از سم سمند برانگیز و ز شرف  
زین سرمه چشم منتظران را کحیل کن<sup>۸</sup>  
هم تیغ کین بگیر ز بهرام جنگجو  
بتخانه در مدینه اسلام کی رواست  
گرد خجالت از رخ ما عاصیان بشوی

سجاده ورع به شط باده آب کش  
تا کی حدیث جم؟ دو سه جام شراب کش  
دست از خودی بشو، نفسی چون حباب کش  
مطرب بیا و زخمه به تار رباب<sup>۲</sup> کش  
ساقی مرا به رخ دو سه جام شراب کش  
جانا تورا که گفت که از گل گلاب کش  
زیرا لبوای خسرو عالیجناب کش  
طغرای فخر<sup>۳</sup> بر ورق آفتاب کش  
آتش شو، از جگر نفس شعله تاب کش  
عرض نیاز را به بساط خطاب کش  
عالم گرفت تیرگی، از رخ نقاب کش  
این توتیا به چشم سفید رکاب کش  
یک ره نقاب از رخ ام الکتاب<sup>۴</sup> کش  
دست زمانه از ستم بی حساب کش  
گیسو کشان به محکمه احتساب<sup>۵</sup> کش  
این انتقام از فلک کج حساب کش  
هم پیکر عدو به خم پیچ و تاب کش  
در دیده سپهر معلی جناب<sup>۷</sup> کش  
کلگونه طرب به رخ شیخ و شاب کش  
هم از کنار زهره چنگی رباب کش  
لات و هُبل بر آرو به دار عقاب کش  
خط بر صحیفه عمل ناصواب کش

## در مدح امام زمان عجل الله تعالی فرجه\*

کند بلبل آهنگ دستانسرایی  
ملولیم از رندی و پارسایی  
به صورت طرازان چین و ختائی

تن خامه دارد سر خوشنوائی  
بیا مطرب امشب ره تازه سرکن  
دهد ارمغان کلک معنی نگارم

نشسته است بر تخت یونان فطرت  
امام امم، صاحب عصر، مهدی  
درین خاکدان بر سر افتادگان را  
ز تشریف ابر گفش، در بهاران  
ز گرد سم دشت پیما سمنندش  
به وصفت فرو مانده غواص فکرم  
فلک شش جهت می زند چارنوبت  
جدائی ز خاک درت نیست ممکن  
لبم چون صدف پیش فیض تو باز است  
حزین خامه سر کن که وقت دعا شد

فلاطون دانش به خاقان ستائی  
که نامش علم شد به مشکل گشائی  
کند سایه صعوه او همائی  
کند شاهد غنچه گلگون قبائی  
برد دیده مهر و مه روشنایی  
که بار آرد اندیشه، حیرت فزائی  
به نام توکوس مظفر لوائی<sup>۱</sup>  
کزو دیده ام جذبه کهربائی  
ز ابر کفست قطره دارم گدائی  
نفس را به تأثیر ده آشنائی

## لغات و ترکیبات

- ۱ - الف کشیده: ظ : شرمنده و حیرت زده است.
- ۲ - رباب: نام ساز معروف که آن طنبور مانند بود بزرگ شکم و کوتاه دسته.
- ۳ - طغرای فخر: خطی پیچیده که القاب و اسم سلطان باشد. فرمانی که مایه فخر و سرافرازی است.
- ۴ - ام الكتاب: کنایه از سوره فاتحه، قرآن مجید، لوح محفوظ است.
- ۵ - احتساب: بدور داشتن از چیزهایی که در شرع ممنوع باشد، حساب رسی، در شمار آوردن.
- ۶ - عنود: ستیزنده و گمراه و کینه توز.
- ۷ - مُعلیٰ جناب: بلند مرتبه، آن که درگاهش بلند و برتر است.
- ۸ - گحیل: سرمه دار، سرمه کشیده.
- ۹ - آسمان از شش جهت (شمال، جنوب، مشرق، مغرب، بالا و پایین) چارنوبت طبل می زند (که نشانه قدرت و سلطنت تو است) و پرچم



پیروزی را در اکناف جهان به اهتزاز در می آورد. این همه در وصف عظمت  
ممدوح می باشد.

۱ - دیوان حزین لاهیجی، به تصحیح و مقابله: بیژن ترقی، کتابفروشی خیام،  
۱۳۵۰ ه.ش - ص ۱۹۶، ۱۹۸.

## غالب دهلوی

میرزا اسد اللہ خان غالب در سال ۱۲۱۲ ه.ق در آگرا (هندوستان) به دنیا آمد. در جوانی به دہلی رفت و در آن جا بماند و ہم در آن جا درگذشت. غالب به دوزبان فارسی وارد و شعر گفته و با آن کہ او را پدر شعر اردو می‌شمارند خود به شعر پارسی اش مباحثات می‌کند. از غالب اشعار بسیار در قصیدہ و غزل بجا مانده و فات غالب به سال ۱۲۸۵ ه.ق رخ داد. دیوان اشعارش چاپ شده است:

## در منقبت خاتم ائمه اثنی عشر امام مهدی هادی علیه السلام\*

آیین دہر نیست کہ کس را زیان دہد  
درویش را اگر نہ سحر، شام، نان دہد  
و آنکہ کلید گنج بہ دست زبان دہد

ہست از تمیز گربہ ہما استخوان دہد  
گلزار را اگر نہ ثمر، گل بہ ہم نہد  
گنج سخن نہد بہ نہانخانہ ضمیر

تا آدمی ملال نگیرد ز یک هوا  
 هم در بهار گل شکفاند چمن چمن  
 هم در تموز میوه فشاند طبق طبق  
 آن را که بخت دسترس بذل مال نیست  
 گفتنی لبم به بوسه دم وصل جان دهد  
 چون جنبش سپهر به فرمان داور است  
 رنگ از گل است و سایه ز نخل و نواز مرغ  
 دارم ز روزگار نویدی که آن نوید  
 از داور زمانه به اندیشه درست  
 هر گه به سرنوشت سراید شمار غم  
 کام دلم که پریشی از شه نبود پیش  
 سلطان دین محمد مهدی که رای او  
 گردد اگر سپهر خلاف رضای او  
 ناگفته ماند مدح ز افراط ذوق مدح  
 زود آ که فیض مقدم همنام مصطفی  
 زود آ که شهسوار نظرگاه لافتی  
 دشمن نهد ز برق سنان روی در گریز  
 ظرف کلاه خاک نشینان در گهش  
 در موکبش پیاده گدایان راه را  
 هر کس ز هم‌رهان وی آید سوی وطن  
 مهدی که در روش ز محمد نشان دهد  
 از سایه خاک را رقم توتیا کشد  
 اندازه گشایش دین خدا نهد  
 تا بنگرد که عاقبت کار کفر چیست  
 کلک مرا ز نازش، مدح تو در سراسر است  
 چون من به مدح جاه تو بندم به یکدیگر  
 ایزد نیافریده چنانم به فن شعر  
 هر کس که سوی صفحه شعرم نظر کند

سرما و نوبهار و تموز و خزان دهد  
 تا راحت مشام و نشاط روان دهد  
 تا آرزوی کام و مراد دهان دهد  
 طبع سخن رس و خرد خرده دان دهد  
 آری، اگر به هجر تو مرگم امان دهد  
 بیداد نبود آنچه به ما آسمان دهد  
 هر جا بهار هر چه بود در خور آن دهد  
 در پیریم بشارت بخت جوان دهد  
 شادم که مزد بند گیم ناگهان دهد  
 راهم به بارگاه شه انس و جان دهد  
 گرم‌زبان نداد امام زمان دهد  
 منشور روشنی به شه خاوران<sup>۱</sup> دهد  
 عذر آورد قضا و قدر ترجمان دهد  
 تا این کشاکش چه سخن بر زبان دهد  
 آفاق را طراوت باغ جنان دهد  
 پردازش رکاب و طراز عنان دهد  
 چندان که جان به جستن تیر از کمان دهد  
 از تاب رشک، مالش تاج کیان دهد  
 دخل هزار ساله دریا و کان دهد  
 همسایه را حیات ابد نورهان<sup>۲</sup> دهد  
 سروش رواست سایه اگر تو امان دهد  
 وز پویه جاده را نمط کهکشان دهد  
 آوازه نمایش راز نهان دهد  
 در چشم خصم سرمه به میل سنان دهد  
 بادی که جنبش علم کاویان دهد  
 آن گونه گون گهر که قلم در بنان دهد  
 کان را کسی نظیر درین خاکدان دهد  
 مشکل که دل به طره عنبرفشان دهد

هم نغمه سنج عشقم و هم نکه دان علم  
 شادم بدین سطور مگر بخت کار ساز  
 باید<sup>۴</sup> ز التفات تو یک جذبۀ قوی  
 بادا نسیم باغ ولای تو عطر بیز  
 بادا گلیم بخت عدوی تو شعله خیز  
 ناهید، ساز و مشتریم، طیلسان<sup>۳</sup> دهد  
 از پستیم عروج بدین نردبان دهد  
 کان جذبہ ام نجات ز بند گران دهد  
 تا نوبهار تازگی بوستان دهد  
 تا در زمانه دود ز آتش نشان دهد

### لغات و ترکیبات:

- ۱ — شه خاوران: کنایه از خورشید است.
- ۲ — نورهان: تحفه، هدیه، ره آورد.
- ۳ — طیلسان: معرب تالسان نوعی از ردا و فوطه که عریان و خطیبان و قاضیان بر دوش اندازند اغیار تناسب طیلسان و ستارۀ مشتری از باب آن است که مشتری — به اعتقاد قدما — قاضی چرخ است.
- ۴ — باید: بایسته است، لازم است.

۵ — دیوان غالب دهلوی، جلد دوم، چاپ لاهور ۱۹۶۷ میلادی، صفحه ۷۶.

۶ — بعد از این بیت شاعر تجدید مطلع کرده است:

## سروش اصفهانی

شمس الشعرا میرزا محمد علی سروش شاعر قصیده‌سرای قرن سیزدهم هجری است. سروش از طرفداران بازگشت ادبی است و قصایدش بیشتر به سبک شاعران قرن پنجم هجری بویژه فرّخی سیستانی است. زادگاه سروش «سده» اصفهان بود. مدتی سفر اختیار کرد و به تبریز رفت و سپس با ناصرالدین میرزای قاجار که به تهران آمد و به سلطنت رسید به مرکز رفت و همچنان به مدح ناصرالدین شاه پرداخت. سرانجام سروش در سال ۱۲۸۵ ه. ق وفات کرد. وی علاوه بر دیوان که چاپ شده است آثار دیگری هم دارد.

### مهدی مظفر امام عصر (ع)

ساعد یمین و سینه پرنیان  
دلبنند و دلاویز و دلستان  
رنگ از رخ رنگینت ارغوان

ای موی فرو هشته تا میان  
دلخواه و دلاشوب و دلفریب  
بوی از سر زلفت ربوده مشک



پیش رخ و بالای تو خجل  
سرخی ستندند از لبت سه چیز  
جز گیسویت ای فتنه چگل  
از قیر ندیدم همی کمند  
بگشای سر زلف مشکبوی  
تو میربتان زمانه ای  
مهدی مظفر امام عصر  
بر روی زمین حجت خدای  
بر مسند شرع و سریر حکم  
در حکم وی این چرخ گرد گرد  
تا بود جهان هیچگه نبود  
محکم نشود خیمه بی ستون  
کشتی بودش ناخدا به کار  
بی رهبر ما را گذاشتن  
چون مهر، پس ابر غیبت است  
لیکن اثرش آفتاب وار  
پوشیده نماند به زیر ابر  
روشن کند از نور خود زمین  
روزی که به پیروزی و ظفر  
انگشتی مصطفی به دست  
آید ز پی یاریش فرود  
خاصان خدایش ز شرق و غرب

ماه فلک و سرو بوستان  
بیجاده و یاقوت و ناردان  
جز ابرویت ای قبله بتان  
وزغالیه نشنیده ام کمان  
خواهی که شود مشک رایگان  
من مدحگر صاحب الزمان  
امید امم شاه انس و جان  
در کون و مکان امر او روان  
هم بار خدا هم خدایگان  
چون گوی که در حم صولجان  
از حجت یزدان تهی جهان  
ایمن نبود گله بی شبان  
تا اینکه رساندش بر کران  
دور است ز دادار مسهر بان  
یک چند پی مصلحت نهان  
پیدا است به هر جا و هر مکان  
بیرون شود از ابر ناگهان  
با رایت عدل آیت امان  
رایات فرازد به فرقان  
شمشیر علی پسته بر میان  
آن روز مسیحا ز آسمان  
تازند به خدمت یکان یکان\*

\* — دیوان شمس الشعراء سروش اصفهانی، به اهتمام محمد جعفر محبوب، انتشارات

امیرکبیر، تهران ج ۱، ص ۵۰۳.

## افسر کرمانی

میرزا مهدی قلی متخلص به «افسر» در کرمان تولد یافت «افسر» در علوم دینی، حکمت الهی و فلسفه و کلام چیره دست بوده و در تمام عمرش به فراگرفتن و مطالعه کتب حکمی و کلامی اشتغال داشت. وی خطی زیبا داشت.

افسر از هواداران سبک بازگشت در دوره قاجاریه بود و شعرش شیوه شاعران قرون اولیه شعر فارسی (خراسانی و عراقی) داشت.

دیوان اشعارش شامل هفت هزار بیت از غزل و قصیده و ترجیع بند و مستطبات است.

تولد افسر در نیمه دوم قرن سیزدهم هجری و دوران حیاتش ۴۵ سال بوده است.

## در منقبت حضرت مهدی (ع)

صبح عید باز آمد به فیروزی و فال و فر  
فرح خیز و طرب بیز و الم ریز و روان پرور  
بود کز در آیی مرمرا ای لعبت سیمین  
خرامان و غزلخوان و خوی افشان و طرب  
زمستوری و مهجوری و رنج دوریت ما را  
به کف باد و به سر خاک و به چشم آب و به دل آذر  
ندیده چشم گردون هیچگه همچون تو طنازی  
شرر خوی و شبّه موی و جنان کوی و سمن پیکر  
خریدار دلالت<sup>۱</sup> دلبراً هستم ولی باشد  
دمم سرد و تنم گرم و سرشکم سیم و رویم زر  
ز قد و خوی و موی و رویت آمد در درونم دل  
الم آویز و درد انگیز و رنج آمیز و غم پرور  
مرا جان آتش است اندریدن تا بینمت ای گل  
به لب خندان، به رخ تابان، به موی افشان، به کف  
نپندارم که در جنت به طرز تو بود حوری  
مشعشع رو، مسلسل مو، معنبر بوی و نسرین بر  
به دوران فراق، هان نگارا چون من و بختم  
بدین سستی، بدین پستی، نزا دستی دگر مادر  
به پاداش نگاهی سوختی دلهای ما، زان رو  
خروشائیم و جوشائیم و سوزائیم از این کیفر  
بود کز من پذیرای جان به مدح داور دوران  
شه فرخ رخ، عادل دل، آن دارای دین پرور  
شه دجال<sup>۲</sup> کش<sup>۳</sup> مهدی (ع) که حکمش را و امرش را  
فلک بنده، ملک برده، قضا خادم، قدر چاکر  
زهی شاهی که از کاخ جلال احترامت شد  
زحل دربان و مه تابان و خوررخشان و نجم ازهر<sup>۳</sup>

خَهِی<sup>۴</sup> میری که دارد زیر ابر گوهر افشانت  
 زبان معدن، قمر خرمن، فلک دامن، ملک شهپر  
 شد از قهر و شد از مهر و شد از لطف و شد از فیضت  
 تپان دوزخ، عیان جنت، چمان طوبی، روان کوثر  
 هم از حکم و هم از امر و هم از حزم و هم از عزمت  
 اجل گریان، امل خندان، وزاین میزان عیان محشر  
 به هر صورت، به هر معنی، تویی صورت، تویی معنی  
 به هر ساغر، به هر صهبا، تویی صهبا، تویی ساغر  
 به میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و جبرائیل  
 تویی آمر، تویی ناصر، تویی مولا، تویی سرور  
 ز اطوارت، ز گفتارت، ز دیدارت، ز انوارت  
 خرد دروا<sup>۵</sup>، بَصْر اعمی، دُکا حرباء، قمر شب پر  
 سوابق را، لواحق را، مشایق<sup>۷</sup> را، حقایق را  
 تویی اول، تویی آخر، تویی مُظهِر، تویی مظهر  
 به هر نور و به هر خیر و به هر حسن و به هر فیضی  
 تویی مُبْدِع، تویی مبداء، تویی منبع، تویی مصدر

## لغات و ترکیبات.

- ۱ - دَلال: غمزه و اشاره به چشم، ناز (غیاث).
- ۲ - دَجّال: لقب مسیح کذاب که در آخر زمان ظاهر شود و دعوی الوهیت کند (نفیسی) چون حضرت مهدی (علیه السلام) دَجّال را نابود می فرماید؛ بدین جهت شاعر: دَجّال کُش را برای آن بزرگوار بکار برده است.
- ۳ - آزَهْر: روشن و روشنتر.
- ۴ - خَهِی: کلمه تحسین و تعجب است مانند زهی: آفرین.
- ۵ - دَرِوا: حیران، واژگون، محتاج.

- ۶ — ذکا: خورشید — شاعر خورشید را به کربسهٔ آفتاب پرست مانند کرده که از دیدار امام (ع) به هر سوی می‌نگرد و واله و شیدا است.
- ۷ — مشایق: شوقها، آرزوها و خواستها.

## محیط قمی

میرزا محمد متخلص به «محیط» و ملقب به «شمس الفصحی» از شاعران اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری قمری است. زادگاه وی قم می باشد. محیط دوران کودکی و ایام جوانی را در قم و اصفهان به تحصیل علوم عقلی و نقلی و کسب معارف ادبی و اسلامی گذرانید و آن گاه روانه تهران شد. محیط قمی غزلیاتش را به سبک سعدی و منافی می سرود ولی بیشتر اشعارش مختوم به مدح است و اکثر این مدایح مربوط است به ثنای اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام).

محیط قمی در صفر سال ۱۳۱۷ ه. ق رخت از این جهان بر بست.

دیوانش به طبع رسیده است.



## در مدح امام الانس والجان صاحب العصر والزمان علیه السلام\*

برتر بود مقام تو ز ادراک ممکنات  
در عالم تصور ذاتت عقول مات  
جدّ تو هست ختم رسل فخر کاینات  
بابت ز طیبین<sup>۲</sup> بُد و مامت ز طیبات<sup>۲</sup>  
ای بهترین نتیجه آباء و امهات  
ز اصلاب شامخاتی و ارحام طاهرات<sup>۳</sup>  
در بحر روزگار تویی کشتی نجات  
مانند آب خضر شود مایه حیات  
چون زهر جانگرای شود مورث محات<sup>۴</sup>  
ایجاد کرد دوزخ و جنات عالیات  
هم صاحب الزمانی و هم مالک الجهات  
ای مظهر غرائب آثار و معجزات  
یا ناصر الاحبّه<sup>۶</sup> یا حامی الولات<sup>۷</sup>  
دست گرهگشای تو حلال مشکلات  
یا قاهر الاعادی<sup>۸</sup> یا قانع الطغفات<sup>۹</sup>  
یا مبدأ الهدایة یا منتهی الهدات<sup>۱۰</sup>  
باشد چه احتیاج به توضیح واضحات  
ای ریزه خوار خوان عطای تو کاینات  
انعام او به روضه رضوان کنی برات  
ای عاجز از بیان ثنای تو ممکنات  
از بارگاه قدس تحیات زاکیات

ای پایه جلال تو آن سوتر از جهات  
جایی رسیده ای ز جلالت که آمده  
فرخ سلیل<sup>۱</sup> حجت حق عسکری تویی  
هستی تونخبه عرب و زبده عجم  
ای برترین سلاله ارواح محترم  
دامان عصمت تو مبرّا بود ز عیب  
فرخنده درگه تو بود ساحل امید  
بر زهر بردمند اگر نام مهر تو  
خوانند اگر به آب بقا و صف قهر تو  
می خواست مهر و قهر تو را حق نشانه ای  
نبود ولی قائم بالسیف<sup>۵</sup> جز تو کس  
هستی امام غائب و مهدی منتظر  
از پا فتاده ام ز کرم دست من بگیر  
نبود مرا ز کار فرو بسته غم که هست  
دستی بر آرو ریشه کافر دلان بگن  
یا خاتم الائمه یا هادی الامم  
در حضرت تو حاجت اظهار حال نیست  
دارد ز لطف عام تو چشم کرم «محیط»  
گوید بدین امید ثنایت که روز حشر  
در خورد حضرت تو نباشد ثنای من  
هر دم تو را نثار فرستند قدسیان

## در میلاد سعادت بنیاد امام زمان علیه الصلوة والسلام\*

نوبت بستان و گاه سیر سروستان بود  
چون شمیم زلف جانان باد مشک افشان بود

نوبهار فرخ آمد نوبت بستان بود  
ساحت گیتی عبیر آگین چو صحرای ختن

هر طرف بینی نظر بر لاله و گل اوفتد  
 گریه ابر بهاری باغ را خندان کند  
 بر دمید از خاک ساده لاله های رنگ رنگ  
 هر چه بینی زین عجایب نقشهای رنگ رنگ  
 می رسد از درگه سلطان دین باد بهار  
 نیمه شعبان بود عیدالتجلی و الظهور  
 شمس گردون ولایت نور پاک ذوالجلال  
 گرچه مستغنی است از برهان وجود اقدسش  
 می نیارم مدحتش گفتن که در توصیف او  
 قائم آل محمد، مهدی موعود آنک  
 حجت پاینده حق قائم آل رسول  
 رشحه ای ز ابر عطایش نعمت خوان وجود  
 عدل او میزان حق است و ولای او صراط  
 می شود گاه قیام او قیامت آشکار  
 بی رضای او ندارد طاعت جاوید، سود  
 نیکبخت آن کس که در دیوان محشر «محیط»

هر کجا پویی گذر بر سنبل و ریحان بود  
 ابر می گرید از آن رو بوستان خندان بود  
 صبغة الله<sup>۱۱</sup> این چنین صنع خدا این سان بود  
 رشحه ای از کلک صنع ایزد سبحان بود  
 کز شمیم او عبیر آگین مشام جان بود  
 زانکه میلاد سعیدش نیمه شعبان بود  
 کز فروغ وی منور عالم امکان بود  
 شاهد بودش بقای عالم امکان بود  
 نطق الکن، عقل درمانده، خرد حیران بود  
 از نژاد عسکری و جانشین آن بود  
 آنکه او را ما سوی الله بنده فرمان بود  
 پایه ای از قصر قدرش گنبد گردان بود  
 مهر او خلد برین و خشم وی نیران بود  
 ایمنی آن را بود آن دم که با ایمان بود  
 با ولای او چه باک از کثرت عصیان بود  
 مدح شاهنشاه دینش زینت دیوان بود

## لغات و ترکیبات

- ۱ - سلیل: فرزند، بچه.
- ۲ - طیبین و طیبات: مردان پاک و زنان پاک (اشاره است به آیه شریفه ۲۶، سوره نور).
- ۳ - اصلاب شامخات، ارحام طاهرات: پدران و نیاکان و الامقام و مادران والا و پاکیزه و پاکدامن.
- ۴ - محات: بهم پاشیدگی، فرو ریختن (احتمال دارد متن صحیح: ممات: مرگ و نیستی باشد).

- ۵ - قائم بالسيف: قیام کننده به شمشیر [انتقام].
- ۶ - ناصر الأحبة: یاور دوستان.
- ۷ - حامی الولاة: حمایت کننده دوستداران و دارندگان ولایت  
اهل بیت (علیهم السلام).
- ۸ - قاهر الأعادی: چیره شونده بر دشمنان، سرکوب کننده  
دشمنان.
- ۹ - قانع الطغات: شکننده و خوار کننده طاغیان و سرکشان.
- ۱۰ - مبدأ الهدایة: منتهی الهدایة: ای سرآغاز هدایت و ای هدف  
رهروان و هادیان قوم.
- ۱۱ - صبغة الله: رنگ آمیزی خدا که به مسلمانان رنگ فطرت  
ایمان و سیرت توحید بخشیده است. (ر.ک: آیه ۱۳۷، سوره بقره)

۵ - دیوان شمس الفصحی، محیط قمی به کوشش احمد کرمی، چاپ پارت، تهران  
۱۳۶۲ ه.ش، ص ۴۵ و ۵.

## عمّان سامانی

میرزا ابوالفتح ملقب به «سيف الشعراء» و متخلص به «دهقان» در حدود سال ۱۲۴۰ ه. ق در روستای سامان از قرای اصفهان ولادت یافت. ابتدا سفری به کربلا کرد و پس از یک سال به وطن بازگشت دهقان به انجمن ادبی در اصفهان راه یافت و قدرت سخنرانی اش بزودی مورد توجه همگان قرار گرفت. اشعار عارفانه و مراثی عمان سامانی شهرت دارد. وی در ۱۳۲۶ ه. ق چشم از جهان فرو بست.

دیوانش تحت عنوان «گنجینه الاسرار» چاپ شده است.

### هادی طریق \*

|   |                                 |
|---|---------------------------------|
| نیکوترین می آرتوای بهترین نگار          | کامسال این بهار بود به زهر بهار |
| امسال خوشتر است گلستان و لاله زار       | دلکش تر است زمزمه عندلیب و سار  |
| جانسوزتر ترانه قمری و قبره <sup>۱</sup> |                                 |
| آواز بلبلان طرب انگیزتر شده             | گفتار طوطیان شکر آمیزتر شده     |

زلف بنفشه زار دلاویزتر شده      ابر عبیر بوی گهر ریزتر شده  
گل‌های باغ مشک فشانند یکسره

بلبل به طاق‌دیس چمن آرمیده است      بوزرجمه‌روار به حکمت رسیده است  
چون او کسی حکیم سخنور ندیده است      زنجیر عدل سنبل هر سو کشیده است  
نرگس به سر گذاشته تاج اکاسره

پرتدگان نغمه‌سرای لطیفه‌گوی      گر نیستند از علمای دقیقه‌جوی  
در صفه‌های مدرسه باغ از چه روی      بر پا نموده مجلس درس و به گفتگوی  
آیند و بحث و جنگ کنند و مناظره

ساران به طرف باغ و لب چشمه سار و آب      خوانند صد هزار غزل چون دُر خوشاب  
آرند پیش، قافیۀ تنگ و دیر یاب      خوانند حرف آخر شعر از پی جواب  
با هم همی کنند تو گویی مشاعره

خوانندگان باغ همه کرده اتفاق      بر خواندن مخالف و شور و ره عراق<sup>۲</sup>  
بر یادشان گذشته از این نیلگون رواق      گویند مدح حضرت قائم به اشتیاق  
شاهنشاه حجازی، مسکون سامره

شاه یگانه مهدی دجال کُش امام      خورشید این دوازده برج و مه تمام  
نه کرسی فلک بودش کمترین مقام      هر دم دوصد درود فرستندش و سلام  
مرغان هشت جنت از این هفت کنگره<sup>۳</sup>

تا بوده است گیتی، او بوده است شاه      خواهد همی سپاه کشید از پی سپاه  
بر درگهش گرفته همه خسروان پناه      گر خارجی نخواهد از او وصل؛ گومخواه  
خورشید را رواج نکاهد ز شب پره

بخشنده حیات به دنیای فانی است      الیاس و خضر را هم از او زندگانی است  
بر خلق پیشوایی او جاودانی است      آگاه از سپهر و زراز نهانی است  
او را مطیع و بنده ز ماهی است تا بره

او را ببین بخواهی اگر بوتراب را      خواهی اگر پیمبر ختمی مآب را  
یک یک امامهای نکوانتساب را      ذات و حقیقت است یکی، آفتاب را  
این اختلاف و کثرت باشد ز پنجره

یا هادی الطریق و یا صاحب الزمان      یا مقصد المقاصد، یا مأمّن الأمان  
یا رافع البلیا، یا دافع الهوان      «دهقان» گره فتاده به کارش ز آسمان  
بگشابه دستِ عقده گشایت از او گره

### لغات و ترکیبات.

- ۱- قُبْرَه: چکاوک، پرستو.
- ۲- مخالف، شور و عراق: از دستگاههای موسیقی، آهنگهای موسیقی.
- ۳- هفت کنگره: هفت آسمان، هفت سیاره.

\* - از کتاب «گنجینه الاسرار» چاپ میثم تقار اصفهان.



## میرزا حبیب خراسانی

حاج میرزا حبیب الله از دانشمندان نامدار و روحانی خراسان بود که در سال ۱۲۶۶ ه.ق ولادت یافت. در عالم عرفان، عارفی بزرگ و در علوم اسلامی مجتهدی گرانقدر بود. میرزا حبیب خراسانی نبیره سید محمد مهدی شهید و از احفاد شاه نعمه الله ولی است.

حاج میرزا حبیب طبعی لطیف و موزون داشت و به فارسی و عربی شعر می سرود وی در سال ۱۳۳۷ ه.ق به سرای جاوید انتقال یافت و در مشهد مقدس مدفون گردید. دیوان اشعارش با مقدمه ای مشروح به چاپ رسیده است.

### مولود ختم ولایت زمان عجل الله فرجه\*

رسید پیک سموم<sup>۱</sup> و پرید<sup>۲</sup> تابستان  
زره رسیده، تعب دیده، سینه آتشخوان<sup>۳</sup>  
که از ره آید ناگه محصل دیوان<sup>۴</sup>  
بسان مردم مصروع سنگ در دامان

دو هفته پیش که آید زره مه شعبان  
نفس گسسته، بدن خجسته، دیده آتشخیز  
درشت خوی و ترش روی و تلخگوی چنان  
به لب شرار و به گیسو غبار و ابرو، چین

به کف گرفته یکی خامه آتشین پیکر  
 چه نامه ای که سوادش ز سوده آتش  
 چه نامه ای که به کین خواهی سپاه بهار  
 که ای تموز، تویی پیش جنگ لشکر من  
 شنیده ای که سپاه بهار و جیش ربیع  
 چه کینه ها که کشیده و چه حيله ها که نمود  
 به جام لاله، می ژاله ریخت و زمستی  
 هزار خرمن عمر مرا که در یک عمر  
 هزار عقد ثمین<sup>۵</sup> مرا که در شش ماه  
 به یک نفس همه را آب کرد و ریخت به خاک  
 هزار گنج دفین مرا که در ته خاک  
 بجای خار که باشد سنان شوکت من  
 بشد زلهو و لعب روز و شب به عیش و طرب  
 همیشه در طرب از بادده های روح افزا  
 به عیش او همه خوبان باغ، در عشرت  
 ز خیری دشمن و سبزه و بنفشه و سرو  
 یکی چو سبزه به یک سو فتاده خرم دل  
 یکی چو نرگس مدهوش با هزاران چشم  
 به دست باد صبا چاک زد به رسوائی  
 به دست باد سحر گشت طره سنبل  
 غرض که کرد بهار آنچه و پنهان نیست  
 رسید وقت کنون تا به پشت گرمی مهر  
 ترا مقدمه الجیش<sup>۹</sup> ساختم اکنون  
 طلایه دار و عنان تاب شو به ملک بهار  
 بگیر تاج گل و تخت سبزه از دشمن  
 سه مه امارت این مملکت ترا دادم  
 پس از سه ماه بدان بوم و بر کشم لشکر  
 کنم عدالتی آن سان که روز و شب یک جو

بدان نوشته یکی نامه، آتشین عنوان  
 چه نامه ای که مدادش زدوده قطران  
 نوشته سوی امیر تموز، شاه خزان  
 که روز عمر تو یادا بلند و بی پایان  
 که باد ملک وجودش چو کاخ من، ویران  
 به دستیاری باد صبا و آب روان  
 بشت آب جوانمردی از رخ دوران  
 ذخیره کردم، با رنج و سعی بی پایان  
 نهاده بودم در کوه و دشت و معدن و کان  
 که باد کاخ بلندش به خاک ره یکسان  
 ذخیره ساختم از برگ و دولت و سامان  
 نشاند بر دو هر باغ گلبنی خندان  
 گذاشت عمر به گلشن به طیبیت<sup>۶</sup> و هذیان  
 هماره در شغب<sup>۷</sup> از نغمه های خوش الحان  
 به بزم او همه اطفال راغ، دست افشان  
 ز سوری و گل و شمشاد و سنبل و ریحان  
 یکی چو سرو به یک پا ستاده رقص کنان  
 یکی چو سوسن خاموش با هزار زبان  
 گل از غرور گریبان جامه تا دامان  
 چنان پریش که شد بوم و بر عبیر فشان  
 ز هیچکس که چه کرد او به گلشن وستان  
 کشیم کینه دیرینه را ازین کثرخوان<sup>۸</sup>  
 که سوی رزم دهی خنگ<sup>۱۰</sup> عزم را جولان  
 بکوب بام و در و دشت با سم یکران<sup>۱۱</sup>  
 بده به غارت و یغما به رسم کین خواهان  
 که کین کشی کنی از خصم ناکس نادان  
 به عدل و قسط ترازو نهم در آن میدان  
 بهم نچربد اندر دو کفه میزان<sup>۱۲</sup>

اگر قبول کنی مرترا کنم سردار  
 تموز خواند چو فرمان پادشاه خریف<sup>۱۳</sup>  
 گرفت رایت زرین مهر از جوزا<sup>۱۵</sup>  
 مهی به جنگ و جدل لشکر بهار و تموز  
 که بهر نصرت جیش تموز، شاه نجوم  
 به کین غزاة گردون<sup>۱۷</sup> به سان شیر عرین<sup>۱۸</sup>  
 بسوخت با تف شمشیر خرمن سبزه  
 چنان بتافت ز گرما به مغز چرخ خیال  
 شد از سه ماهه مه از تاب شعله خورشید  
 عجب نباشد اگر آبگینه گردد آب  
 که روز سامره است ار چه آتش دوزخ  
 به گاه آن که نسیم صبا ز نفخه صبح  
 به وقت آن که شمیم<sup>۲۲</sup> و فاز طره دوست  
 جو روز عمر بود تنگ و خنگ<sup>۲۳</sup> فرصت لنگ  
 می دو ساله به هر روز و سال و ماه خوش  
 شبی که چرخ برین با دو صد هزاران چشم  
 شبی که نرگسی از دیده مسیح شکفت  
 شبی که غنچه ای از باغ احمدی شد باز  
 شب ولادت ختم ولایت، آیت حق  
 ملک به درگه او کیست بنده درگاه  
 به نزد قبه او هفت چرخ مسندگاه  
 فضای چرخ شود تنگ چون دل دشمن  
 شها تویی که گدای در توباج و خراج  
 که بر وجود تو برهان طلب تواند کرد؟  
 اگر نه چشم جهان گشته ای نهان چه عجب؟!  
 حدیث مدح تو یک روز بر دهانم رفت  
 رسید عمر به پایان شها و قصه ما  
 شود که این شب هجران سحر شود روزی

و گرنه همچون بهارت ز تن بر آرم جان  
 ز جای جُست و بر آمد به کوهه شهلان<sup>۱۴</sup>  
 ز کینه زد علم ز رنگار در سرطان<sup>۱۶</sup>  
 ز قهر و کینه خروشان چو قلزم جوشان  
 کشید تیغ و تکاور براند در میدان  
 به عزم رزم، ابر پشت شیر شد غرمان<sup>۱۹</sup>  
 چنان که دودش بر شد به گنبد کیوان  
 که شیر ابر بخوشید<sup>۲۰</sup> جمله در پستان  
 به بزمگاه فلک برة حمل<sup>۲۱</sup> بریان  
 ز تابش می و گرمای فصل تابستان  
 بود شبش به مثل همچو روضه رضوان  
 دهد به هر دل افسرده از تنفس جان  
 برد پیام به عشاق خسته از هجران  
 ز دست داد نشاید صبوح را دامان  
 بویژه در شب و در روز نیمه شعبان  
 بسوی خاک کند تا سحر نظر حیران<sup>۲۴</sup>  
 در او که عرش الهی است کشت نرگسدان  
 که آفرینش گشت از رخس بهارستان  
 تمام جلوه واجب به صورت امکان  
 فلک به خرگه او چیست؟ هندویی دربان  
 نه پیش خیمه او نه سپهر شادروان<sup>۲۵</sup>  
 سمند عزمش اگر گرم رو کند جولان  
 ستاند از سر قیصر روز افسر خاقان  
 که بر وجود جهان سر بسر تویی برهان  
 چرا که هست جهان چشم و تو در او انسان  
 که بوی مشک مدام آیدم همی ز دهان  
 هنوز هست ز هجر رخ تویی پاریان  
 که آفتاب ز طرف افق شود تابان

ز فرقت تو بود قلب چرخ در خفقان  
 به خواجه تاشی فتح و ظفر شوم پویان  
 هم از ستاره به تن برکشم یک خفتان  
 ز جور چرخ جفا پیشه خاطری پثرمان  
 که لال گشته چو سوسن به صد هزار زبان  
 ز شوق، هر سر مو صد هزار کلک و زبان  
 سبق برد قلم را شریطه<sup>۲۷</sup> از عنوان  
 عنان رباید از شوق، و معنی از تبیان  
 هماره تا که بود برگریز وقت خزان  
 عدوی جاه تو گریان چو ابر در نیسان

ز انتظار تو شد دیده سپهر سپید  
 فتد که روزی چون چرخ در رکاب تو من  
 ز آفتاب به سر برنهم یکی مغفر  
 شها، مها، ملکا، داد گسترا؛ دارم  
 چنان فسرده شها خاطر از قریحه نظم  
 ولی به عزم مدیح توام شود بر تن؛  
 شوم قصیده سرا چون به قصد مدحت تو  
 کجا مجال نوشتن که لفظ از خامه  
 همیشه تا که بود سبزه خیز فصل بهار  
 محب زوی تو خندان چو برق در آزار

## لغات و ترکیبات

- ۱ — پیک سَموم: قاصد باد گرم.
- ۲ — بَرید: قاصد پیک.
- ۳ — آتشخوان: گرم، تفیده، کل افروزش آتش.
- ۴ — محصِّل دیوان: تحصیلدار دفتر دولتی.
- ۵ — عِقْد ثَمین: گردن بند گرانبها، در این جا کنایه از شبنم ها، ژاله ها و برفهاست.
- ۶ — طِیبت: شوخی.
- ۷ — شَغَب: شور و خروش و فتنه و فساد.
- ۸ — کُز خوان: آن که نادرست می اندیشد و نادرست می خواند.
- ۹ — مقدمه الجیش: پیشقراول لشکر، پیشرو لشکر.
- ۱۰ — خِنگ: اسب سفید که به سیاهی مایل باشد.
- ۱۱ — یَکْران: اسب، اسب سرخ رنگ که موی دُم و یال او سفید باشد.

۱۲ — میزان: ترازو.

۱۳ — خریف: فصل پاییز

۱۴ — کوهه شهلان: شهلان: کوهی است عظیم بنی نمیر را در ناحیه

شریف (تاج العروس) کوهه بلندی — در متن دیوان (کوهه شهلان) آمده است صحیح قیاسی شد.

۱۵ — جوزا: برج خرداد، یکی از صورتهای جنوبی آسمان به صورت

مردم قائم به دو کرسی — منطقه ای بسته و شمشیری حمایل.

۱۶ — سرطان: برج تیر — نام صورت فلکی به شکل خرچنگ.

۱۷ — غزله گردون: غزاله: بچه آهوی ماده (کنایه از آفتاب است)

۱۸ — شیرعزین: شیر بیشه.

۱۹ — غرمان: با خشم و غضب.

۲۰ — بخوشید: بخشکید.

۲۱ — حمل: بره (منظور ماه فروردین است)

۲۲ — شمیم: باد به بوی خوش به آمیخته (غیاث اللغات) بوی خوش.

۲۳ — خنگ: رک: شماره ۱۰

۲۴ — نرگسدان: جایی که در آن نرگس می روید.

۲۵ — شاذروان: بساط و فرش و پرده.

۲۶ — انسان: مردمک چشم.

۲۷ — شریطه: دعا یا نفرینی که شاعر در آخر قصیده می آورد و آن را

صورت «تأبید» می بخشد؛ مثل اینکه می گوید تا خورشید از مغرب برآید...  
یا...

۵ — دیوان حاج میرزا حبیب خراسان به سعی و اهتمام علی حبیب، چاپ زوآر، صفحه ۲۹۲.

(اصل قصیده بیش از یک صد و بیست بیت است از باب رعایت اختصار برخی ابیات وزن شد.)

## ادیب الممالک فراهانی (امیری)

سید محمد صادق معروف به «ادیب الممالک» فرزند حاج میرزا حسین فراهانی است. نسب وی به میرزا عیسی قائم مقام می‌رسد. مرحوم امیری از سال ۱۳۱۶ ه.ق نویسنده‌گی و اداره روزنامه ادب، مجلس، عراق عجم و آفتاب را بر عهده داشت. وی در قصیده استاد بود و سبک شعرای قدیم را پیروی می‌کرد. اشعارش استوار و در مسائل وطنی، اجتماعی، سیاسی و مذهبی است. سال تولد شاعر ۱۲۷۷ ه.ق و وفاتش را در سال ۱۳۳۶ ه.ق نوشته‌اند.

در تهنیت میلاد مقدس حضرت ولی الله الأعظم صلی  
الله علیه وآبائه وسلم\*

شمع برافروخت از شکوفه به مجلس  
باغ پر از فتنه شد ز دیده نرگس

در صف بستان نسیم گشت مهندس  
راغ پر از نافه شد ز طره سنبل

آن چونگاری فکنده طره مفتول  
 باغ دگر باره شد چو خواجه منعم  
 آمده آن ارغوان بسان مریضی  
 برگ سمن چون قران و کبک مفتر  
 گل چویکی راکب است و گلبن مرکوب  
 صحرا بهتر شد از جمال عوانی<sup>۳</sup>  
 بلبل شیدا به بوستان متذکر  
 باغ منزه شد از نزول حوادث  
 گوئی امروز نوبتی است که در خاک  
 «حضرت مهدی» همی بزاد ز «هادی»  
 چارده ماهی به صبح پانزدهم زاد  
 آخر ایام بیض<sup>۱</sup> گشت هویدا  
 حضرت صاحب زمان که دربرگاهش  
 عقل به یاری او به سردهدا هوش  
 غوث الاعظم<sup>۱۴</sup> که از مهابت سهمش<sup>۱۵</sup>  
 خصم خدا را خصیم باشد و قاصم<sup>۱۷</sup>  
 پاک کند از سراج حق خط شبهت  
 می نگذارد درون مرتع گیتی  
 کارد شاخ عطا به باغ و به صحرا  
 ای تو در ناب و مردمان همه خاشاک  
 کوی تورا من حریم یزدان دانم  
 (بن حجر<sup>۲۰</sup>) ارشبهه در حیات تو سازد  
 شبهه مرا و را به اصل خویش همی شد  
 نور خدا کی رسد به دیده اعمی؟

وین چو غزالی گشوده دیده ناعس<sup>۱</sup>  
 زان پس کز غارت خزان بُد مفلس  
 گشته گرفتار درد و علت نقرس  
 لاله کتاب آمد و هزار مدرّس  
 باد فرس وار و ابر آمده فارس<sup>۲</sup>  
 بستان خوشتر شد از حجال عرایس<sup>۴</sup>  
 لاله لالا ز دوستان متجسس  
 چون دل فرزانه از هجوم هو جس<sup>۵</sup>  
 زاده شهی کوبه چرخ حافظ و حارس<sup>۶</sup>  
 حی العالم همی دمید ز «نرجس»<sup>۷</sup>  
 تا ببرد تیرگی زلیله دامس<sup>۸</sup>  
 ماحی<sup>۱۰</sup> «درع»<sup>۱۱</sup> و «ظلم» چراغ خنادس<sup>۱۲</sup>  
 گردن ناکس همیشه بادا ناکس<sup>۱۳</sup>  
 روح به نیروی او به تن دمدا حس  
 سهم حوادث همی شود متقوس<sup>۱۶</sup>  
 اهل هدی را انیس گردد و مونس  
 دور کند از درون خلیق وساوس  
 گرگ به جلد غنم<sup>۱۸</sup> شود متلبس<sup>۱۹</sup>  
 برّد بیخ خطا ز رطب و زیابس  
 ای تو ز سرخ و جمله پادشهان مس  
 نه صف بیت الحرام و بیت المقدس  
 نی عجب از آن پلید، ای شه گیس  
 گفته او با نژاد اوست مقایس<sup>۲۱</sup>  
 هر که نه مؤمن کجا شود متفرّس<sup>۲۲</sup>

## لغات و ترکیبات

۱ - ناعس: خواب آلوده.



- ۲ - فارس: سوارکار، اسب سوار.
- ۳ - غوانی: (جمع غانیه) زنان زیباروی دلپسند.
- ۴ - حجال عرایس: حجله های عروسها و زیبارویان.
- ۵ - هوالجنس: (جمع هاجسه) میله های شیطانی - هوسهایی که بر دل گذرد.
- ۶ - خارس: نگهبان.
- ۷ - حتی العالم همی دمید...: نرجس مادر حضرت مهدی (ع).
- ۸ - دامس: تاریک.
- ۹ - ایام بیض: شبهای ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ ماههای قمری است.
- ۱۰ - ماحی: محو کننده.
- ۱۱ - درع: شبهای ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ ماههای قمری.
- ۱۲ - ظلم و حنادس: شبهای ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ ماههای قمری (ظلم) است و شبهای ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ حنادس.
- ۱۳ - ناکس: نگونسار.
- ۱۴ - غوث الأعظم: بزرگ فریاد رس جهان.
- ۱۵ - سَهم: بیم و خوف - در مصراع دوم (سهم) به معنی تیر است.
- ۱۶ - متقوس: کمائی.
- ۱۷ - قاصم: درهم شکننده.
- ۱۸ - غَنَم: گوسفند.
- ۱۹ - متلبس: لباس پوشیده.
- ۲۰ - بن حجر: منظور ابن حجر هیثمی است (متوفی ۹۷۳ هـ) که در قصیده ای به مطلع (ما آن للسرداب أن تلد الذی...) به حضرت حجت (ص) تعریفی دارد. وی کتابی دارد به نام الصواعق المحرقة که قاضی نورالله شوشتری بر رد آن کتابی نوشته است. (رک: الکنی والالقباق قمی، ص ۲۵۱)

۲۱ - مُقایس: قابل مقایسه و سنجش.

۲۲ - متفرّس: آنکه دارای فراست و زیرکی و دانش است - حکم

کننده.

• - دیوان ادیب الممالک فراهانی، به اهتمام وحید دستگردی، ص ۲۹۷.

## ادیب پیشاوری

سید احمد ادیب پیشاوری فرزند سید شهاب الدین پیشاوری در سال ۱۲۶۰ ه.ق ولادت یافت. پدرش در حوادث سیاسی هندوستان از بین رفت و ادیب مدتی در بلاد افغانستان و خراسان به تحصیل علوم معقول و منقول اشتغال داشت وی در سال ۱۳۰۰ ه.ق به تهران آمد و تا پایان عمر (۱۳۴۹ ه.ق) در این شهر بماند. بر اثر معلومات اسلامی و اطلاعات ادبی و تاریخی و تبخّر در لغات تازی و پارسی اشعارش بیش از حدّ متعارف با اصطلاحات ادبی آمیخته شده و بدین جهت دشوار می نماید. سبک شعرش به شیوه قدماست. دیوانش چاپ شده است.

## در تغزل و تخلص به مدح ولی عصر حجة بن الحسن (ع) گوید\*

تابید بر میان چو کمر زلف تابدار      بر نسیم تار بست مه من هزار تار

بگرفت خویشتن همه درمشک وای شگفت  
غم دامن دل من و دل دامن غمش  
دل می رود پذیره<sup>۱</sup> چو آید غمش ز راه  
دریای بیکنار ندیدی اگر به چشم  
بالای توبه کشی<sup>۲</sup> بس دلفریب تر  
خطت بر آن صحیفه سیمین فرونگاشت  
شادان زیاد<sup>۳</sup> و خرم آن باغبان که اوست  
این ساحری که چشم تو با دل همی کند  
آسان گرفت آهوی چشمت دلم ز کف  
یک دیدن رخ توبه چندین هزار ناز  
گفتی به درد هجر نیاز ارمّت دگر  
کردم من آن چه آمد از من به وسع خویش  
زین پس به شعر یاد کنم نام خویش و تو  
گر دست سوی زلف تو یازیدی<sup>۴</sup> شبی  
ای لاله رخ چنانی کاندر هوای تو  
روشن رخی و باده روشن بیار پیش  
آبی فشان ز لطف برین خشک هیزم  
بر من هلی<sup>۵</sup> که مینه<sup>۶</sup> الأبرار یشرّبون<sup>۷</sup>  
با صد هزار عیب همینم هنر که من  
پور حسن و دیعت یزدان که دست اوست  
ای محتجب به ذات و پدیدار از اثر  
در باغ هستیت نوزد باد نیستی  
دور است از تباهی طبع سپهر از آنک  
در پیشگاه قدر تو پوینده بنده ای است  
آن جا حصار توست که از دور باش او  
وین جامه ثبات که دهر از قضا گرفت  
عقل مجردی که ز شوق کمال تو  
در نشو از تو روح نباتی گرفته فیض

کس رشته رشته مشک نیاورده از تبار  
بگرفته اند هر دو به چنگ اندر استوار  
بر حکم آن که گویند: القادیم یزار<sup>۸</sup>  
بنگر ز گریه تیره شب اندر مرا، کنار  
من دیده ام به چشم بسی سرو جویبار  
عذر کسی که داد دل و دین بدان عذار  
بر برگ سرخ لاله به صنعت بنفشه کار  
نرگس نکرده هرگز با چشم پر خمار  
زان سان که شیر شرزه کند آهویی شکار  
ارزد به پیش عاشق صد ساله انتظار  
گفتم که جان کنم به رخت اندر آن نثار  
تو صد یکی نبردی زان گفته ها بکار  
مهر آزمای عاشق و زنهار خوار یار  
بگشودمی هزار گره زین دل فکار  
دارم دلی چو لاله خونین و داغدار  
وین جان تیره گشته فرو شوی ز انکدار<sup>۹</sup>  
تا چون درخت بالم<sup>۱۰</sup> و خوش آورم ثمار  
برکش مرا چو تشنه جگر بختیان<sup>۱۱</sup> مهار  
هستم کمینه بنده سلطان روزگار  
نایب مناب دست خداوند ذوالفقار  
ز آنی چنین که نیک مثالی ز کردگار  
در پیشگاه خور نکند تیره شب گذار  
برده است از لقات بقائی به مستعار  
کز ماه یاره دارد و از مهر گوشوار  
مرغ عدم نپرد بر گرد آن حصار  
هم از تو بوده پودش و هم از تو بوده تار  
یازد سپهر سوی تو دانش پژوه<sup>۱۲</sup> وار  
واندر میان بهار و صبا گشته دستیار

زان پیشتر که عیسی بخشید جان به دم  
 آموخت این زمکتب تو علم خلع و لبس<sup>۱۲</sup>  
 شد با خجسته نام تو اندر شرر خلیل  
 بزم وجود را تو چو شمعی وز آن گرفت  
 شخص تو معدن خرد و دانش است و دین  
 با فتره جلال تو کالیوه<sup>۱۳</sup> شد خرد  
 بر لوح صنّع خامه فیض تو ابروار  
 هر گوهری بخوبی هم رنگ آفتاب  
 نام توفی المثل چو ستاره یمانی است  
 در جان دوستان تو آرد فروزشی  
 وین خود نه درخور تو مدیح است بلکه من  
 از جزر و مدّ طبع که دریای مظلم است  
 در سینه که جز تخم وفایت نکاشتم  
 برکنده باد شاخ وجودم ز بیخ و بن  
 هر دل که از ولای تو رخسندگی نیافت  
 زین بیشتر عطیه چه خواهم که چون صدف  
 سیمرغ وار گیر مرا زیر پر خویش  
 یا جوج کفر در بن سدّ رخنه می کند  
 زین گمراهان دور فتاده ز راه کیش  
 یالیت گرببینم که آن دور جور سوز  
 با زخم ذوالفقار که میراثت از نیاست  
 گفتی مگر مشیمه گیتی عقیم گشت  
 جز تخم فتنه سبزه نمی بالد از زمین  
 عیدانه ای خورم مگر از خوان دولتت  
 از دست دیوشیشه از آن پیش و ارهان  
 جز آن رطب که نخل تو آرد ز کام ما  
 زه بر تو ای بهار شکن خامه ادیب  
 اکنون مرا سپرد عنان سخن به دست

زان پیشتر که موسی از چوب کرد مار  
 و آن از نسیم تو نفسی برد مستعار  
 تا گشت پر گل و سمنش دامن و کنار  
 پروانه وش به گرد تو هر اختری دوار  
 این گوهران ز کان تو یابند خواستار  
 نشگفت گر مدیح تو راند به اختصار  
 بفشانند رشحه رشحه گهرهای آبدار  
 بر گرد او جهانی پویان و رهسپار  
 کز زاده حرام بر آرد همی دمار<sup>۱۴</sup>  
 چونان که با ادیم دهد رنگ احمرار<sup>۱۵</sup>  
 نالم همی به پیش تو پوزشگزار زار  
 شاید که دست لطف توام افکند کنار  
 کاندروی از نخست به مهت زدم شیار  
 گر زان که نیستش ز ولای تو برگ و بار  
 روز شمار خیزد با گونه چوقار<sup>۱۶</sup>  
 دارم دهن به یاد تو پر در شاهوار  
 کاین سام چرخ پیر فکندم چو زال خوار  
 اسکندرا بیا و عمارت کن این جدار  
 داریم بر خدا و خداوند زینهار  
 ای کاش گربیبام آن عهد عدل بار  
 پالوده کن زمانه ز ابنای ذوالخمار<sup>۱۷</sup>  
 ز آبستنی یمن وز زائیدن یسار<sup>۱۸</sup>  
 جز بار کینه می ندهد میوه شاخسار  
 ز آنم چنین زمانه دهر روزه دار  
 کش برزند به دست جفا سنگ انکسار  
 تلخی فرو نشوید شکر هزار بار  
 کاین چامه از تو گشت موشع چونوبهار  
 بر من رسید در سخن از دور چرخ وار<sup>۱۹</sup>

در هر صناعی که نکوبنگری سپهر  
این هشتمین ستاره آن هفت اختر است  
آنان پی مفاخرت و من پی نیاز  
آرد به نوبه تازه یکی مرد نغز کار  
کاویختندش از در کعبه به افتخار<sup>۲۰</sup>  
آویختم ز کعبه ایوان شهریار

## لغات و ترکیبات:

- ۱ — پذیره: استقبال و پیشواز
- ۲ — القادِم یُزار: پیش آینده و مهمان را زیارت باید کرد.
- ۳ — کشی: خرامیدن و جلوه گری.
- ۴ — زیاد: فعل دعائی از مصدر زیستن: زندگی کناد.
- ۵ — یازیدمی: می یازیدم، دراز می کردم.
- ۶ — انکدار: کدر شدن، تیرگی.
- ۷ — بالم: بیالم، رشد کنم و میوه های خوب دهم.
- ۸ — منهل: محل ورود دو آبشخور.
- ۹ — اشاره است به قسمتی از آیه شریفه سوره دهر (انسان).
- ۱۰ — بُختی: شتر قوی.
- ۱۱ — دانش پُروه: دانش طلب.
- ۱۲ — خَلع و لُبس: معادل است با اصطلاح «کون و فساد».
- ۱۳ — کالیوه: آشفته و بیهوش.
- ۱۴ — اشاره است به این که ستاره سهیل یمنی با حرام زاده سر  
ناسازگاری دارد. خاقانی بدین معنی اشاره می کند و می گوید:  
اگر مرادشمن شدند این قوم معذورند از آنک  
من سهیلم کامدم بر موت اولاد  
(لغت نامه دهخدا)
- ۱۵ — اشاره است به این که سفره چرمی رنگ قرمزی را از تابش  
ستاره یمنی می گیرند.

۱۶ — قار (= قیر): مادهٔ سیاه رنگ.

۱۷ — ذوالخمار: نام مردی بود که مقنعه بر روی می انداخت. وی مردی مشعبد و کاهن بود و از وی امور عجیب ظاهر می شد.

۱۸ — یَسار: توانگری و ثروت و آسانی (یسار در برابر یمین به معنی دست چپ است).

۱۹ — وار: نوبت.

۲۰ — ناظر است به قصائد سبعة معلقة.

• — دیوان قصائد و غزلیات فارسی و عربی، ادیب پیشاوری، با تحشیه و تعلیقات علی عبدالرسولی، طهران ۱۳۱۲ هـ. ش، مطبعة مجلس ص ۵۳ (این قصیده مشتمل بر ۱۶۵ بیت است که به اختصار نقل شد).



## سید اشرف الدین گیلانی (نسیم شمال)

سید اشرف الدین حسینی گیلانی در قزوین چشم به جهان گشود. دوران طلبگی و دانش اندوزی را در تبریز سپری و در شهر رشت به فعالیت‌های اجتماعی آغاز کرد سرانجام به تهران آمد و دوران روزنامه‌نگاری و حق‌طلبی را در آن شهر به اوج رساند تا جایی که خار چشم افراد فاسد و دشمنان اسلام گردید. سرانجام بدخواهان وی را - به جرم حق‌گوئی - به تیمارستان کشاندند. وی بر اثر عوارض جسمی و روحی در ۲۹ اسفند ماه ۱۳۱۳ هـ.ش چشم از جهان فرو بست.

## در مدح حجّت حق، رحمت رحمان (ع) \*

|                                 |               |
|---------------------------------|---------------|
| آمد به زمین حجّت حق رحمت رحمان  | در نیمه شعبان |
| پر نور شد از عارض وی عالم امکان | در نیمه شعبان |
| گردید عیان حجّت حق مهدی موعود   | یا طالع مسعود |
| شد سامره خلوت‌گه خورشید درخشان  | در نیمه شعبان |

طفلی که جهان منتظرش بود، شب و روز  
 افروخته شد از رخ او مشعل ایمان  
 این طفل بود موهبت از ایزد سرمد  
 از مقده او سامره شد صاحب عنوان  
 آمد به جهان وارث آیات نبیین  
 پیغمبر از این نکته خبر داد به سلمان<sup>۱</sup>  
 زد طعنه بر شمس و قمر لمعه نورش  
 مبهوت شد از شعله اش عقل و دل و جان  
 از سجده چو برداشت سر آن غنچه نوری  
 می خواند به مجد و عظمت آیه قرآن  
 در عالم بالا ز شعف خیل ملایک  
 هذا الهو المهدی قد جاء بیهان  
 برخاست ازین گنبد افلاک معلق  
 نور احدی و صمدی گشت نمایان  
 شد حجره نرجس همه پر نرگس و سنبل  
 زد طعنه به تاتار، زمین عربستان  
 آراسته شد جنت و فردوس به شادی  
 حوران بهشتی همه بانغمه و الحان  
 ارواح مجرّد همه مشغول تحیات  
 روح القدس از وجد و طرب گشت غزلخوان  
 به به! مه شعبان چه عجب ماه ظریف است  
 داند شرف و منزلتش صاحب وجدان  
 وقت است که از پرده غیبت بدر آیی  
 امروز تویی حافظ یک مشت مسلمان  
 ما بی کس و بیچاره و مفلوک و فقیریم  
 یارب برسان صاحب ما را تورا احسان

مولود شد امروز  
 در نیمه شعبان  
 بر آل محمد (ص)  
 در نیمه شعبان  
 اعجاز و وصین  
 در نیمه شعبان  
 هنگام ظهورش  
 در نیمه شعبان  
 بالحن مقدس  
 در نیمه شعبان  
 گفتند یکایک  
 در نیمه شعبان  
 بانگ ظهر الحق<sup>۲</sup>  
 در نیمه شعبان  
 زان روی پسر از گل  
 در نیمه شعبان  
 از مهدی و هادی  
 در نیمه شعبان  
 فوق فلکیات  
 در نیمه شعبان  
 ایام شریف است  
 در نیمه شعبان  
 قدرت بنمایی  
 در نیمه شعبان  
 مظلوم و حقیریم  
 در نیمه شعبان

## لغات و ترکیبات

۱ - ظاهراً اشاره دارد به خبری که علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر خاتم (ص) در کنار کعبه حلقه در بیت الله را به دست می‌گیرد و از علامات آخر الزمان و قیامت مطالبی را به سلمان فارسی می‌فرماید (منتهی الآمال باب سیزدهم صفحه ۱۱۳).

۲ - اشاره دارد به آیه شریفه: «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَّقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا».

(آیه ۸۱، سوره اسراء)

• جاودانه سید اشرف الدین (گیلانی) (نسیم شمال) به کوشش حسن نمیمی، سال

۱۳۶۳، تهران، ص ۵۱۷

## غافل مازندرانی

حاج محمد صادق مازندرانی (آقا جان تهرانی) متخلص به «غافل» از شعرای مدیحه سراسر است. مرحوم غافل از کسانی بود که به اهل بیت عصمت و طهارت عشق می‌ورزید. دیوانش از این عشق و علاقه سرشار و پراست غافل مازندرانی در سال ۱۳۱۰ ه.ق چشم از جهان فرو بست.

### به پیش چشم تو بیمار هست نرگس شوخ\*

چو شاهد ازلی سبزه بر بنات ختن  
مصور است ز نقاش صنع در گلشن  
که نقش روح بود، باغ را لباس بدن  
ظهور داد به بستان، ز قادر ذوالمن  
نمود طلعت عیسی، ز جیب پیراهن  
شبان تیره بلبل، چو روز شد روشن  
که گشت ساحت او رشک وادی ایمن<sup>۱</sup>  
چه جای خوف که تا بشنود ولا تحزن<sup>۲</sup>

بهار آمد و پوشید باغ و راغ به تن  
بدایعی که بود در نگارخانه چین  
کجاست مانی صورت نگار تا نگرد  
دم نسیم صبا آیت مسیحا را  
بهار روح قدس گشت، بوستان مریم  
نقاب از رخ گل برگرفت باد سحر  
چنان نمود تجلی جمال گل در باغ  
ز تاب چهره گل عندلیب را جان سوخت

شگفت بین که ز اطفال خردسال صحاب  
 بلی، عنایت حق چون بهار را لطف است  
 اگر به دیده حق بین نظر کنی در باغ  
 غرض تجلی رخساریار می باشد  
 بیارای بت من آن بط مغانه عشق  
 به مژده ای که مرا می رسد زیار امروز  
 همی سرایم کای صاحب زمان و زمین  
 به روی تو چمن از خرّمی بود خندان  
 مرا چه کار که آمد بهار و سبزه دمید  
 نشسته در پس آینه جمال تو گل  
 حدیث حسن تو با صد زبان هزار<sup>۳</sup> سرود  
 به پای قامت تو سر نهاده سرو سهی  
 پس از تولدت آبی سبزه<sup>۵</sup> گشت عقیم  
 امید عهد شباب از جهان پیرم نیست  
 پی مخاصمه دوستان تو گردون  
 همه مخرب تأسیس اصل پیغمبر (ص)  
 همه ز قید شریعت نهاده پا بیرون  
 همه به وادی غفلت پیاده سرگردان  
 به قصد جان همه را تیغ از زبان در دست  
 سپهر حادثه زا و زمین بلاخیز است  
 ره وصال تو دور است و بار هجران سخت  
 هجوم گرگ و شبان خفته، گله بی صاحب  
 فراز دست ولایت ز آستین خفا  
 ز پنجه اسداللهی، ای ولی خدا  
 به یک اشاره ابرو و حرکت مژگان  
 چنان ز دشمن دین خون بریز بر سر خاک  
 لباس مرگ بر اندام دشمن از پیکان  
 زرنگ کفر جهان را چنان مصفا ساز

شده است مادر فرتوت باغ آبستن  
 ظهور معجزه او را روا بود به چمن  
 ببینی آیت حق در وجود سرو و سمن  
 و گرنه می نکند فرق گلشن از گلخن  
 که مستیش ببرد هستی مرا از من  
 کنم نثار وی از کان طبع در عدن  
 به حسن مولد تو شد بهار مستحسن  
 و گرنه داشت دل از دست وی همیشه حزن  
 که از خط تو دمد سبزه مرمر را به دمن  
 که یاد داده به بلبل ره سخن گفتن  
 به بوسه لب او گل ز غنچه ساخت دهن  
 چنان که پای وثن، سر نهد به سجده شمن<sup>۴</sup>  
 به زادن چو تو شد، چار مادر استرون<sup>۶</sup>  
 مخواه جامه نو، از لباس پوش کهن  
 ز ابر حادثه انگیخت بر زمین دشمن  
 همه مؤسس بنیاد کفر و عبد وثن<sup>۷</sup>  
 همه سلاسل عصیان نهاده بر گردن  
 همه به عرصه شهوت سوار بر توسن  
 به عزم دل همه را سنگ کینه در دامن  
 جهان ستیزه گروفته جوست اهل زمن  
 کمین نموده به یغمای رهروان رهن  
 درآ، به خیل عدو، همچو شیر از مکمن<sup>۸</sup>  
 ظهور قدرت حق کن چو دست خیبر کن  
 بنای ظلم بر انداز، چون سر ناخن  
 خدنگ رستمی افکن به خصم روئین تن  
 که تشنه ای نخورد آب جز گل ارمن<sup>۹</sup>  
 چنان بدوز که دوزد حریر را سوزن  
 که حق معاینه رؤیت شود به وجه حسن

سراج احمدی افروز از لوامع چهر  
 جمال «مهدوی» آرا به رنگ و بوی «حسین»  
 تو آفتاب زمانی، نه ماه کنعانی  
 درآ، ز پرده ایا پرده پوش غیب و شهود  
 پی خریدن حسن تو، عاشقان تو را  
 ز شهر بند غمت دل کجا تواند رفت  
 مسافران دیار تو خانه بر دوشند  
 هر آن دلی که به مهر تو زنده می باشد  
 بقای عالم امکان ز هستی تو بود  
 تفاوتی که ظهور و خفای تو دارد  
 و گرنه اهل نظر را حجاب رویت نیست  
 همیشه تا که به سورا است نغمه های سرور  
 شود مجب و عدوی تو را سرای سپنج  
 به وعده ای که مرا زنده داری از دیدار

رواج حیدری آموز خلق را به سنن  
 جلال جعفری افزا، به خُلق و خوی «حسن»  
 که تا ز چاه درآیی به اعتصام رسن  
 که جلوۀ تو بود دلفروز سر و علن  
 به غیر جان نبود، در کف نثار، ثمن  
 که عشق توست جهان را حصاری از آهن  
 اثاثشان همه بی برگی و خرابه، وطن  
 تن اربه مرگ دهد، جان برد ز گور و کفن  
 چنان که روح بود علت بقای بدن  
 به اعتبار نظر هست، تیره یا روشن  
 تو خواه پرده بدر، یا به رخ نقاب افکن  
 هماره تا که بود سوگوار در شیون  
 به عیش دار سرور و به طیش بیت حزن  
 شود فدای وفای تو «غافل» از مردن

## لغات و ترکیبات

- ۱ - وادی ایمن: صحرائی که موسی علیه السلام با زوجه خود در آن می رفت ناگاه از دور روشنی به نظر آمد که از درختی پدید می آید و نخستین معراج و مأموریت موسی (ع) از این جا آغاز شد. این وادی در سمت راست بود.
- ۲ - لا تخزن: غمگین مباش.
- ۳ - هزار: نوعی بلبل است.
- ۴ - شمن: بت پرست.
- ۵ - آبای سبعة: پدران هفتگانه کنایه از هفت سیاره است.
- ۶ - چهار مادر استرون: منظور، امهات اربعه یا چهار عنصر است: آب، باد، خاک و آتش - استرون: نازا.

۷ - عبدهوثن: بندهٔ بت، بت پرست.

۸ - مَكَمَن: جای پنهان شدن، کمینگاه.

۹ - گِلِ اَزْمَن: گل ارمنی: گل سرخ رنگ به سیاهی مایل که از

ارمن می آورند (فرهنگ نفیسی).

۱۰ - طَيْش: غصه و بیدماغی و حزن، سبکی، سبکی عقل.

• به اختصار و حذف برخی از ابیات از دیوان غافل مازندرانی.



## ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس

ابوالحسن میرزا متخلص به «حیرت» فرزند شاهزاده محمدتقی میرزا حسام السلطنه و نواده فتحعلی شاه است. وی سالها به کسب علوم متداول مشغول بود و در شمار دانشمندان عهد در آمد. شیخ الرئیس بر نظم و نثریاری تسلط داشت. دیوان اشعارش در بمبئی به چاپ رسیده. مجموعه اشعارش به نام «منتخب النفیس» در دست است. وی بعد از مباران مجلس در باغشاه محبوس گردید.

### در عید ولادت با سعادت حضرت صاحب الامر (عج) در ایام اقامت سرّمن رأی\*

فضای گیتی از خرّمی گلستان شد  
که باز گلشن هستی ز وجد خندان شد  
مگر ز جیب، عیان دست پور عمران شد  
مگر ز غیب، عیان نور پاک یزدان شد

جهان ز بهجت امروز باغ رضوان شد  
کدام غنچه نوری به فرّخی بشکفت  
گرفت جمله آفاق جلوه اشراق  
جمال اشرقّت الارض از زمین پیدا است

هماره پرتو افلاک تافتی بر خاک  
 شگفت آنکه مهی از زمین درخشان گشت  
 کدام عیسی، دل‌های خسته را بنواخت؟  
 خدای گفت که قرآن شفای اهل حق است  
 سخن به تعمیمه تا چند گویمت روشن  
 جمال حضرت قائم ز بزمگاه وجوب  
 هنوز مهدی زیب قیماط<sup>۲</sup> و مهدی بود  
 هنوز ساعد قدسش تمیمه<sup>۳</sup> می‌طلبید  
 هنوز در نظر خلق خُرد می‌آمد  
 امام عصر ولیّ خدا کفیل هدی  
 وجود پاکش کاندر کمال بیهمتاست  
 خضر به خاک درش چون که سود روی نیاز  
 چو اسم پاکش در خاتم سلیمان بود  
 هر آن که پیرو او، رهسپار جنت گشت  
 مرا ز حکمت بیچون بسی شگفت آید  
 نداشت دیده مردم چو تاب دیدن او  
 ز چشم مردم پنهان ولی به معنی فاش  
 اگر که روح به صورت ز تن بود غائب  
 خوشا دمی که به بینیم صبح طلعت او  
 نشست بر زبر اسب پیلتن شاهی  
 گرفت تیغ درخشان برای خونریزی  
 درخت عدل جهان را بزیر سایه فکند  
 ز فیض مهرش بنیان دین عمارت یافت  
 من و رسیدن گُنه مدیح او هیئات

زمین تیره از این رورهین احسان شد  
 که از طلوعش در عرش نور باران شد  
 که از شهودش هر درد جفت درمان شد  
 که بود این که به معنی شریک قرآن شد  
 ظهور شمس حقیقت به ماه شعبان شد  
 گرفت پرده و تابان به صُقع<sup>۱</sup> امکان شد  
 که بر فلک زد و تا جلوه گاه سبحان شد  
 که تاج عزت بر سر نهاد و سلطان شد  
 که پیر عقل برش کودک سبق خوان شد  
 که ظل هستی از خلقت دو کیهان شد  
 یگانه بار خدا را دلیل و برهان شد  
 به رهنمونی او سوی آب حیوان شد  
 گرفت اهرمنی خاتم و سلیمان شد  
 هر آن که دشمن او، سرنگون به نیران شد  
 که روز اول وصل، ابتدای هجران شد  
 چو آفتابی در زیر ابر پنهان شد  
 که ماسوی همه یک جسم و شخص وی جان شد  
 درست بین که ز اطراف تن نمایان شد  
 فتاده پرده و شام فراق پایان شد  
 بدان صفت که به عرش استوای رحمن<sup>۴</sup> شد  
 همه بسیط زمین غیرت بدخشان شد  
 فکنده ریشه ظلم و فساد و طغیان شد  
 به دست قهرش بنیان کفر ویران شد  
 که در مناقب او عقل مات و حیران شد

## لغات و ترکیبات

۱- صُقع: کرانه، گوشه، محله و ناحیه.

۲ - قِمَاط: قنِداقَةُ نوزاد.

۳ - تَمِيمَه: تبوید، مهره سیاه و سفید که در گردن طفلان اندازند.

۴ - اشاره است به آیه مبارکه: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى، آن خدای

مهربانی که بر عرش (عالم وجود) به علم و قدرت محیط است. (سوره طه، آیه

۵).

ه منتخب النفیس، از آثار مرحوم شاهزاده ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس از انتشارات  
کتابفروشی محمودی تهران، ص ۹.

## حکیم صفای اصفهانی

محمد حسین ملقب به حکیم صفای اصفهانی در اصفهان در سال ۱۲۶۹ ه. ق ولادت یافت. تحصیلات خود را در فریدن اصفهان آغاز کرد و سپس به تهران آمد. در تهران با کوشش بسیار در فلسفه و حکمت و کلام و فقه و عرفان به مقام والائی نائل آمد. پس از چندی رحل اقامت به خراسان افکند.

در خراسان به عزلت و انزوا گزائید. خود درین باره گوید: هفت سال است که از خلقم در عزلت تام سات گلشن من کنج شبستان من است حکیم صفا در سال ۱۳۲۲ ه. ق دارفانی را وداع کرد و در مدرسه ملا تاج مدفون گردید. دیوان اشعارش چاپ شده است.

# مسمط بهاریه در نعت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه فرماید\*

از شاخ سرو مرغ سحرخیز زد صغیر      برخیز من غلام تو ای ترک بی نظیر  
سلطان سرخ گل زد زنگار گون سریر      ای لاله توره زن و مشک تو دستگیر  
با گونه چولاله بیاور شراب پیر  
در پای گل که عالم فرتوت شد جوان  
زلف تو مشک تاب فرو هشته بر پرند      با پای دل زیک سرمویت هزار بند  
تا شد لوای عشق تو از بام دل بلند      بنیان هستی من و ما را ز بیخ کند  
ای طره توفتنه دلهای دردمند  
ای گونه تو آفت جانهای ناتوان  
در زیر ظل رایت سلطان نوبهار      بنشست خسرو گل سوری چو شهریار  
نرگس نهاد بر سر، دیهیم ز رنگار      بر خاک ریخت ابر گهرهای شاهوار  
در جام گوهری ز خرف ریز آب نار  
چون آتش ترای لب لعلت چوناردان  
ساقی بیا که چون بط آهنگ شط کنیم      در شط می شنا چو شتابنده بط کنیم  
ادراک سر جام جم از هفت خط کنیم      از نای بط شهود دم باربط کنیم  
جان را رهین خون گرانباربط کنیم  
در پیشگاه میکده صاحب الزمان  
ختم ولایت نبوی پادشاه عصر      ذاتی که سر سر نبوت بدوست حصر  
آن شاه کش به بام الوهیتت قصر      باب امم امام مسلم خدای نصر  
موجود بی بدایت و بی انتها و حصر  
مولود در مکان پدر پیر لا مکان  
عقل نخست با همه حشمت گدای اوست      خورشید آسمان برین خاک پای اوست  
نه آسمان مظله ظل همای اوست      آن وجه کز فناست منزله لقای اوست  
فانی است در خدای و بزرگی روای اوست  
مقهور قاهر است و به اشیاست قهرمان

مشکوٰۃ سرّ اوست ولی نعمت مسیح  
از دولت گدای درش دولت مسیح  
در کیش اوست پیش امم دعوت مسیح  
از خوان اوست ریزه خوری حضرت مسیح  
روحی که جلوه کرد در صورت مسیح  
آمد برون ز خلوت و شد عیسی زمان  
ذاتی است کز علو تجلی است در صفات  
اسمای اّمهات مر او راست اسم ذات  
طفلی کز و رسیده به امّ و به اب حیات  
باب جماد و جانور حادث و نبات  
در بحر بیکران فنا کشتی نجات  
بر گوهر ثمین بقا بحر بیکران  
محبوب عاشقان دل از دست داده اوست  
مطلوب سالکان زپا اوفتاده اوست  
پیری که بر فراشته این سقف ساده اوست  
طفلی که عقل پیرش از اندیشه زاده اوست  
شاهی که آسمانش بر در ستاده اوست  
چون بنده در مجرّه<sup>۱</sup> کمر بسته بر میان  
ختم ولایت، آیت کل، خسرو وجود  
سلطان چار حضرت<sup>۲</sup> از غیب و از شهود  
آن جلوه کش برند به دیرو حرم سجود  
آن شاه کز جبلت او جلوه کرد جود  
قوسین را نزول نمود که آن شه و صعود  
از بی نشان بیامد و شد سوی بی نشان  
عیسی پیاده ای است به ظلّ لوای تو  
توپادشاه امری و عیسی گدای تو  
من با زبان عیسی گویم ثنای تو  
ای مهدی وجود که جانها فدای تو  
دجال شرک، خانه گرفته است جای تو  
توحید کن که جای بپردازد این عنوان<sup>۳</sup>  
مهدی ظهور جمع جمیع حقایق است  
بر بدو و ختم قادر و قیوم و فائق است  
اسما شقیق<sup>۴</sup> و مهدی باغ شقایق است  
هست این حدیقه ای که محیط حدایق است  
عیسی دقیقه ای است که از آن دقایق است  
مهدی است مظهر کلّ در محضر عیان  
مهدی فراز قصر الوهی کند کنام<sup>۵</sup>  
عیسی به چرخ چارم<sup>۶</sup>، فرق است زین دو گام  
بسیار راه باشد از حال تا مقام  
سرمست خاص می دهد از می تمیز جام  
این باده نیست در خور مینای جان عام  
اوج یقین کجا و پرتائر گمان

ای جامع لطیف که در هر دلیت جاست      در دل نشسته ای تو و دل خانه خداست  
یک کشور و دو سلطان در عهده خطاست      حق را دوئی نگنجد این مسلک صفاست  
توحید، سر خاص سلاطین اولیاست  
یک پادشاست بر همه عالم خدایگان  
یعنی توئی که نیست و رای تو جزو و کل      ای مهدی ولایت و ای هادی سُبُل  
فقال عقل و نفس هیولای خار و گل      تا کی زنیسم زیر گلیم دغا دُهل  
هم خالق عقولی و هم رازق مُثل  
هم سر لامکانی و هم صورت مکان  
با آنکه بی نشانی در هر کرانه ئی      از تست ای ولی ولایت نشانه ئی  
هم در میان نئی تو و هم در میانه ئی      ای خانه خدا که خداوند خانه ئی  
ای پاسبان دین که به دولت یگانه ئی  
بیرون بیا ز پرده که شد دزد پاسبان

## لغات و ترکیبات

۱ - مَجْرَه: کهکشان.

۲ - سلطان چار حضرت: ظاهراً چهار جهت شمال، جنوب، مشرق و مغرب و احتمالاً چهار عنصر؟

۳ - عَوَان: سخت گیرنده و ظالم و زجر کننده و سرهنگ دیوان سلطان  
(غیاث اللغات عوان (با تخفیف): کدبانو وزن میانه سال.)

۴ - اسما شقیق و...: شاید نظر شاعر برین بوده است که حضرت  
بقیة الله (ع) با اسماء الهی نسبتی دارد و برادر است زیرا از ائمه معصومین  
(علیهم السلام) تعبیر به (کلمة الله) شده است (رک: بحار الانوار/ ج ۲۴  
صفحه ۱۷۳ تا ۱۸۵).



۵ - گُنام: آرامگاه - آشیانه.

۶ - عیسی به چرخ چارم: بنا به اعتقاد قدماء حضرت عیسی (ع) در آسمان چهارم است.

۵ - دیوان اشعار حکیم صفای اصفهانی، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، چاپ اقبال، ص ۱۴۴.

## محمد کاظم صبوری (ملک الشعراء)

حاج میرزا محمد کاظم صبوری کاشانی از احفاد صبوری  
و برادرزاده فتحعلی خان صباست.  
وی به علت تسلط بر شاعری، به لقب ملک الشعرائی  
آستان قدس رضوی مفتخر گشت.  
دیوان شاعر که به همت ملک زاده طبع شده است مشتمل  
بر قصاید و غزلیات و ترکیب بندهاست.  
محمد تقی ملک الشعراء بهار شاعر نامدار معاصر فرزندی  
ارشد اوست.  
صبوری در سال ۱۳۳۲ قمری وفات یافت و در مشهد  
مقدس به خاک سپرده شد.

## در ولادت حضرت صاحب الامر (ع) \*

|                               |                              |
|-------------------------------|------------------------------|
| نوشین لببت که زنده کند جان را | بخشد حیات، چشمه حیوان را     |
| چشمت به غمزه بنده کند دل را   | لعلت به خنده زنده کند جان را |
| از حسرت عقیق شکر خایت         | خون در دل است لعل بدخشان را  |

وز غیرت دورشته دندانست  
ابری است خط تو که بر آن عارض  
یا للعجب که دیده چنین ابری  
دودی است زلف تو که بر آن رخسار  
جز روی تو فر از قد موزون  
جز زلف حلقه حلقه تو بر رخ  
گر خط تو سلاله ریحان است  
ور لعل تو نتیجه مرجان است  
افتد ز چشم، لؤلؤ مرجانم  
نبود بغیر چین سر زلفت  
آشفستگی به جمع نمی خواهی؟  
خواهی که چشم فتنه فروبندی  
مانا تو در بهشت چریدستی  
وینک تو را خدای به من داده است  
آن مظهر خدای که از صورت  
و آن واجب الوجود که در معنی  
آن علت العلیل که طفیل او  
قائم امام عصر که میلادش  
نور و فروغ دیسده احمد را  
آن نامه ای که در خور نام اوست  
و آن دفتری که لایق مدح اوست  
غیر از مدیح او نبود دیگر  
با بغض او فرشته گرباشد  
شیطان اگر ولایت او دارد  
از او بود حیات همه عالم  
از او بود مدار همه گیتی  
امروز از ولادت او ایـزد

دل آب گشته لولوی غلطان را  
پوشیده چهر مهر درخشان را  
کز چشم من بیبارد باران را  
گشته حجاب، آتش سوزان را  
کس دیده بار، سرو گلستان را  
کس دیده در برمه، خفتان را  
برخی شوم سلاله ریحان را  
قربان شوم نتیجه مرجان را  
هر گه که بینم آن لب و دندان را  
آشوب و فتنه دولت خاقان را  
بگشا گره دو زلف پریشان را  
لختی ببند نرگس فتنان را  
همسایه حور بوده و غلمان را  
پاداش مدح حجة یزدان را  
داده ظهور، معنی سبحان را  
تشریف داده صورت امکان را  
ایزد نموده خلقت کیهان را  
ستوار کرده پایه ایمان را  
چشم و چراغ دوده عدنان را  
والشمس کرد باید عنوان را  
قرآن سرود بایند، مرآن را  
گر خوانی آیت آیت، قرآن را  
گوشو پذیره کیفر عصیان را  
درده نوید رحمت، شیطان را  
از اصل، خرمی بود اغصان را  
از چشمه، جوی دارد جریان را  
رونق فزوده عالم امکان را

## در نعت حضرت صاحب الزمان (ع)

پریرخى که خداوند زلفِ پرشکن است  
بزیر هر خم جعدش هزار چین و شکن  
فراز سروش از ماه و مشتری ثمر است  
نه همچو رنگ رخ او شقیق<sup>۲</sup> در بستان  
فروغ دیده حُسن است و شاه خوبان است  
نسیم از بر او بوی گل فراز آرد  
به چین طره او نافه ختا نشگفت  
اگر چه نرگس جادوی او نه هاروت است  
و گر چه لعل سخنگوی او نه یاقوت است  
چنان که شمس رخس تافته ز مغرب زلف  
بزرگ آیت یزدان ولی و حجة عصر  
امام قائم، شاهی که می توان گفتن  
به قلبش اندر اسرار غیب منکشف است  
هوای او به سر خلق بهتر از خرد است  
نهال روضه خلدش حکایتی است ز لب  
حیات نیست جهان را مگر به هستی او  
غیاب اوست به عالم همیشه عین ظهور  
به راه او، شهد الله، شهادت از دل و جان  
فلک به سنت عید ولادتش به نشاط  
هلا! به سنت این عید، رامش دل جوی  
دو بزم عیش خدائی پی ولادت او  
سلیل موسی کاظم که عیسی مریم  
به کاخ رفعت او مهز خاوری<sup>۳</sup> است، سراج  
رموز سرّ اله و کنوز علم خدای

بلای کشور و آشوب شهر و ماه من است  
ولی هزار دل و جان اسیر هر شکن است  
به گرد ماهش از مشک و غالیه رسن است  
نه همچو لعل لب او عقیق در بمن است  
چراغ مجلس انس است و شاه انجمن است  
که خرمن گلش اندر میان پیرهن است  
به چشم جادوی او بین که آهوی ختن است  
ولی به هاروت آموزگار مکر و فن است  
ولی به یاقوت افسوس خوار و خنده زن است  
علامتی ز ظهور ولی ذوالمنن است  
که مرزبان زمین است و خسرو زمن است  
چو ذات بیچون قائم به ذات خویشان است  
به جانش اندر، انوار قدس مقترن است  
ثنای او به لب طفل خوشتر از لبن است  
زالال چشمه خضرش حدیثی از دهن است  
که اوست جان گرامی و این جهان بدن است  
چنان که نوریه چشم اندر است و جان به تن است  
امید پیرو جوان آرزوی مرد و زن است  
طراز داده زانجم هزار انجمن است  
که افضل الاعمال است و احسن السنن است  
به عرش اعظم و در آستان بوالحسن است  
به حب او دل و جانش به چرخ مفتتن است  
به شمع طلعت او طشت آسمان لکن است  
به قلب او چو گهر در خزانه مختزن است

## لغات و ترکیبات:

- ۱- آغصان: (جمع غُصن) شاخه های درخت.
- ۲- شقیق: ظاهراً منظور شاعر، شقایق است.
- ۳- مِهر خاوری: خورشید.

•

۵- دیوان حاج میرزا محمد کاظم صبوری به تصحیح و تحشیه محمد ملک زاده، ص

۶.

## • مفتون همدانی

سید میرآقا متخلص به «مفتون همدانی» در سال ۱۲۶۸ ه.ش در شهر همدان چشم به جهان گشود. نسبت مفتون با سی و هشت واسطه به حضرت سجاد(ع) می‌رسد. مفتون زیر نظر پدر و ارسته و دانایش شمس العرفاء تحصیلات ابتدائی و مقدماتی را در مدرسه شمس العرفاء تحصیلات ابتدائی و مقدماتی را در مدرسه زنگنه همدان به انجام رساند و سپس دروس عربی و ریاضیات و نجوم را نزد اساتید فن فرا گرفت. مفتون چون حافظه‌ای قوی داشت آثار اساتید شعر را به خاطر می‌سپرد و خود نیز از ذوق شعر بهره کافی داشت بدین جهت در اندک زمانی شاعری توانا گردید.

شاعر، سرانجام پس از عمری تلاش و ممرات در سال ۱۳۳۴ ه.ش بدرود زندگی گفت وی را در کنار قبر باباطاهر عریان دفن کردند.  
دیوان شعرش چاپ شده است.

## در مدح ولی عصر عجل الله تعالی فرجه\*

گرچه اندر شاعری امروز من سحر آفرینم  
شکر لله نیستم محتاج کس گرز ز ندارم  
نیستم خس تا بجنباندم مرا هر تند بادی  
مانده در کنج فراموشی و خاموشی به محنت  
قول احمد را دهم ترجیح بر لوقا و مرقس<sup>۱</sup>  
فخر من باشد به آبا، اولاً، ثانی به دانش  
مالک الملک کلامم، صاحب اورنگ معنی  
با همه دانش، عرق از خجالت ارباب دانش  
کنج استغنا مرا بس باشد و گنج قناعت  
نیستم مداح هر کس، بلکه ممدوح کسانم  
حجت قائم، امام عصر، نورالله اعظم  
آسمان قدری که دی در پرده ستر الهی  
آن که چون آید برون از پرده غیبت به عالم  
آن که چون ظاهر شود، ظاهر کند، بر خلق گیتی  
آن که چون آید، به هر کس با زبان خویش گوید  
آدم، نوحم جلیلیم، موسیم، عیسای و قتم  
قطب الاقطاب زمانم، محور هفت آسمانم  
آفتابم، آسمانم، واسطه رزق جهانم<sup>۲</sup>  
لنگر عرش و زمینم، نور بخش ماء و طینم  
حق قسم خورده به عصرم<sup>۳</sup>، ظلّ ممدودم نه قصرم  
رجعت آل محمد<sup>۴</sup>، محشر صفر است اینک  
آدم تا کفر و دین را با ولای خود بسنجم  
رفتم و باز آدم از جور و هم بر جور، یعنی  
پادشاهها! بنده مفتون مدح خوان آن جنابم  
این تمنا باشدم کز دیو نفسم و ارهانی  
آن چنان امیدوارستم، ز راه لطف و احسان

چون ندارم سیم وزر، بی دانشم، بی عقل و دینم  
می توانم رفع حاجت کرد با کدّ یمینم  
کوه تمکین و وقارم، بسکه سنگین و وزینم  
صیرفی کو؟ تا بداند گوهرم یا پارگینم  
مهر حیدر بس مرا و منکر هر مهره چینم<sup>۲</sup>  
نه چون دون طبعان دنیا، خود پسند و خویش بینم  
تا جدار علم و فضلّم، خسرو نظم متینم  
ریزد از ننگ بضاعت سیل آسا از جبینم  
گنج خسرو گو مباح و ملک خاقان چینم  
تا که مداح امام عصر، شاه راستینم  
آنکه روز افزون بود از فر او نوریقینم  
فاش می گوید که من دست خدا را آستینم  
می کند ثابت که من مصداق قرآن مبینم  
من حق بعد الحکم، من پاک کیش و پاک دینم  
آنکه می جوئی همانم، آنکه می خواهی همینم  
انبیاء و اولیا را ز اولین تا آخرینم  
جانِ جانِ جانِ جانم، مظهر جان آفرینم  
هم زمانم، هم مکانم، هم شهورم، هم رسم  
عروة الوثقای دینم، رشته حبل المتینم  
من برون از حدّ و حصرم، مقصد زیتون و ثم  
رو به من آرید و بشتابید در حصن حصینم  
چون که من میزان قسط مؤمنین و کافرینم  
مانع هر ظلم و جورم، بر عدالت من معینم  
کاین چنین از جور گردون بار گیل عجینم  
چون که مقهور و زبون دست این دیولعینم  
در شمار شیعیان آری به روز واپسینم

## لغات و ترکیبات

- ۱ - لوقا (= لوک): یکی از حواریین عیسی. وی از انجیل‌های چهارگانه را به نام «انجیل لوقا» نوشته است.
- مرقس: نام یکی از نویسندگان اناجیل اربعه.
- ۲ - مهره چین: بازیگر و حقه‌باز.
- ۳ - واسطه...: ظاهراً اشاره است به آنچه در السنه و افواه اهل ذکر و مؤمنان متداول است: بِیْمَنِهِ رُزْقُ الْوَرَىٰ وَ بِوُجُوْدِهِ ثَبَّتَتِ الْاَرْضُ وَالسَّمَاءُ.
- ۴ - سینین: (جمع سنه) سالها.
- ۵ - اشاره است به سوره مبارکه (وَالْعَصْرِ اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِي) که خداوند متعال به عصر سوگند یاد می‌کند (برای اطلاع از تأویل کلمه والعصر به زمان خروج حضرت بقیة الله رجوع فرمائید به صفحه ۵۰۴، ج ۴، تفسیر برهان).
- ۶ - ناظر است به حدیثی که از رسول اکرم (ص) روایت شده است که فرمود: منظور از (والتین) رسول الله ص (۴۷۷) (والزیتون) علی علیه السلام است. (رک: تفسیر صافی، ج ۲، ص ۸۳۱).
- ۷ - رجعت آل محمد (ص) از مبانی اعتقادی فرعی شیعه است. بنابرین اعتقاد در آخر الزمان آل محمد (ص) دوباره به اذن خداوند زنده می‌گردند و حق را به صاحب حق برمی‌گردانند و از ظالمان انتقام می‌ستانند. (داستان زنده شدن عزیز بعد از صد سال و مطالب نظیر آن این مطلب را تأیید می‌نماید. برای کسب اطلاع بیشتر رجوع فرمائید به جلد ۵۳ بحار الانوار علامه مجلسی از صفحه ۳۹ تا ۱۴۴ چاپ جدید)



## فؤاد کرمانی

مرحوم میرزا فتح الله قدسی کرمانی متخلص به فؤاد از عرفای ربّانی و شعرای عالی مقدار است. تولّد فؤاد را در سال ۱۲۷۰ هـ.ش در کرمان نوشته اند. زندگی وی در آن شهر به کسب و کار و به سادگی گذشت. وی در سال ۱۳۴۰ در همان شهر وفات یافت و در دامنه سرسبز «سید حسین» در ۳ کیلومتری کرمان مدفون شد. مجموعه آثارش در کتاب «شمع جم» در سال ۱۳۴۱ هـ.ش در تهران چاپ شده.

### توسل به عنایات حضرت صاحب الزمان (عجل)

چون شب سیه مگردان روز سپید ما را  
بر زلف خم به خم زن دست گرهگشا را  
کز لوح دل بشوئیم مسوده<sup>۱</sup> خطا را  
جانا ز پرده بنمای روی خدا نما را  
تا جلوه ات ببینم پنهان و آشکارا

خورشید رخ میپوشان در ابر زلف یارا  
ما را ز تاب زلفت افتاده عقده بردل  
ای بحر عفو و رحمت بر ما ترشچی کن  
فخر جهانیان شد ننگ صنم پرستی  
ای آشکار پنهان برقع زرخ بر افکن

بی جلوه‌ات ندارد ارض و سما فروغی  
 باز آ که از قیامت<sup>۲</sup> برپا شود قیامت  
 ای پرده دار عالم در پرده چند مانی  
 باز آ که به وجودت عالم سکون ندارد  
 حاجت به توست ما را ای حجت الهی  
 عمری گذشت و ماندیم از ذکر دوست غافل  
 ما را فکنده غفلت در بستر هلاکت  
 ساقی بیار جامی ز آن راح<sup>۳</sup> روح پرور  
 افسرده در قوالب روح خدا پرستی  
 دارالغرور دنیا دارالسرورشان شد  
 نگشود چشم بینش در خلق آفرینش  
 در این زمانه از خلق وارسته شو «فؤادا»

ای آفتاب معنی هم ارض و هم سما را  
 تا نیک و بد بینند در فعل خود جزا را  
 آخر ز پرده بنگریاران آشنا را  
 هجر تو در تزلزل افکنند ما سوا را  
 آری به سوی سلطان حاجت بود گدا را  
 از کف به هیچ دادیم سرمایه بقا را  
 دارو کن ای مسیحا این درد بی دوا را  
 تا از کفت بنوشیم پیمانۀ صفا را  
 پرورده بس که شیطان در خون دل هوا را  
 بر آخرت گزیدند این عاریت سرا را  
 ذات قدیم گفتند این دیر دیرپا را  
 از کف مده به غفلت عمر گرانبها را

## آیت کبری

حمد سزاوار آن خدای توانا  
 ظیّر خرد کی پرد به ساحت عرش؟!  
 خلق چه تسبیح او کنند و چه تنزیه  
 کیست ولیّ خدا ستمی محمد(ص)  
 شمس رخس در سحاب غفلت خلق است  
 ماه جمالی که مشرقش رخ احمد  
 نور حسینی نژاد و بدر حسن روی  
 آن که به ذیلش کلیم کرده توّسل  
 در طلبش سر نهاده خضر به هامون  
 جلوه کند آفتاب صبح قیامت  
 آنکه ندانم به روزگار ظهورش  
 کشتی فرخنده سیر «سبعة ابحر»<sup>۵</sup>  
 بدر شهر حُرْم<sup>۷</sup> هلال شب قدر  
 آنکه زند بر مثل به ساعد واحد

کامد حمدش و رای مدرک دانا  
 عقل بسوزد اگر گذر کند آنجا  
 هست صفاتش زهر دو اشرف و اعلا  
 مخفی و نورش برون ز پرده اخفا  
 گنج تولّاش در طلسم تبرّاً  
 زهره جبینی که مطلعش دل زهرا  
 مظهر اسماء حق که آمده حُسنی<sup>۱</sup>  
 و آنکه خلیلش زده است دم ز تولّا  
 تا مگرش جوید از جزیره خضرا<sup>۴</sup>  
 از مه رویش فراز قامت رعنا  
 محشر صغری است یا قیامت کبری  
 کوکب تابنده برج «عشرة اثناء»<sup>۶</sup>  
 عید محمد(ص) به یوم جمعه مستی<sup>۸</sup>  
 آنکه بگیرد دول اباتن تنها

عرصه دنیا شود چو وادی ایمن  
 نغمه توحید بشنوی ز جمادات  
 دست خدا چون ز آستین بدر آید  
 آنکه سرپاش معجز است و کرامت  
 ای علوی سیرت ای جمال مقدس  
 ای به بلای تو مبتلا شده ایوب  
 یوسف اگر جلوه جمال تو دیدی  
 هر که شد از باده لقای تو سرمست  
 منتظرانیم یوم نصر ظهورت  
 پر شود از عدل و داد عرصه گیتی  
 جلوه کند آفتاب و سایه نماند  
 بار خدا یا به نور شمس نبوت  
 بار خدایا به ماه برج ولایت  
 بار خدایا به آن مجلی اعظم<sup>۱۲</sup>  
 بار خدایا به حق تسعة انوار<sup>۱۴</sup>  
 دولت اسلام را به ملت اسلام  
 و آنچه خطا کز «فواد» سرزد و عصیان

نخله موسی<sup>۹</sup> بروید از دل غبرا  
 سنگ «انا الحق» زند به دامن خارا  
 بشکنند آلات لات و عزت عزی  
 کور دل از وی کند دلیل تمنا  
 ای نبوی صورت ای «لقای مزکی»<sup>۱۰</sup>  
 ای ز فراق تو خون گریسته یحیی  
 ناز نکردی ز حسن خود به زلیخا  
 هستی خود بشکنند نه ساغر و صهبا  
 برفرج ای دوست بعد شدت اعدا  
 گرگ و غنم بی شبان چرند به صحرا  
 خانه منور شود چو دامن صحرا  
 آنکه ظهور تو راست مقطع و مبدا  
 مظهر اسمت علی عالی اعلا<sup>۱۱</sup>  
 بار خدایا به این تجلی آسنی<sup>۱۳</sup>  
 بار خدایا به نور خمسة اسما<sup>۱۵</sup>  
 آیت کبری ببخش و غایت قصوی  
 از در فضل و کرم بپوش و ببخشا

## لغات و ترکیبات

۱ - مسوده: سیاه، سیاهی گناه و لغزش.

۲ - قیامت: قیام تو، برخاستن تو.

۳ - راح: شراب.

۴ - جزیره خضرا: «شهری مشهور در اندلس است. بندرگاه آن

بهترین بندرگاههای دنیا و نیز جزیره ای بزرگ در اقیانوس که پادشاه آنان  
 می‌پندارد عرب و از مهاجران کوفه به آن جزیره است» (یاقوت حموی، معجم

البلدان، چاپ مصر ۱۹۰۶م، ج ۳، ص ۹۹)

برای آگاهی بیشتر از آن چه در اذهان متبادر است که محل سکونت و حکومت اعقاب حضرت بقیة الله الأعظم است رجوع فرمایید به: (بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۲۱۳-۲۲۱)

۵ - سبعة أبهر: هفت دریا، مأخوذ است از سوره لقمان، آیه ۳۷

برای اطلاع بیشتر از اسامی این هفت دریا و این که منظور از کلمات ائمه اطهار (ع) می باشند مراجعه فرمائید به: «تفسیر برهان» سید هاشم بحرانی، ج ۳، ص ۲۷۹، چاپ قم ۱۳۹۳ ه.ق

۶ - اشاره است به آیه کریمه: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ...»

همانا عدد ماهها نزد خدا در کتاب (تکوین و تشریح) خدا دوازده ماه است از آن روز که خدا آسمان و زمین را بیافرید و از آن دوازده ماه چهار ماه ماههای حرام خواهد بود (ذیقعدة - ذیحجه - محرم و رجب)

۷ - رک: به شماره ۶ درباره شهر حرم - اشاره به «هلال شب قدر» شاید ماه رمضان باشد که شبهای قدر بنا به عقیده عموم روات - در آن ماه می باشد و دست کم احتمال بیشتر در ماه رمضان است.

۸ - علامه مجلسی به نقل از خصال صدوق روز ظهور حضرت بقیة الله (ع) را جمعه دانسته است. دعای ندبه هم که در درخواست ظهور آن حضرت است در صبح جمع - معمولاً - خوانده می شود (رک: بحار الانوار ج ۵۲ صص ۲۷۹ - ۳۰۹ - چاپ جدید)

۹ - نخلة موسى: وادی ایمن و نخلة موسى مقتبس است از آیه ۲۹، سوره قصص: «فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ: (چون موسی به آن آتش نزدیک شد باد از جانب وادی ایمن در بارگاه مبارک از آن درخت (مقدس) ندائی رسد که ای موسی هوشدار که منم خدای یکتا پروردگار جهانیان.)» ظاهراً شاعر به

ضرورت شعری (نخله) را به جای (شجره) آورده است.

۱۰ - لقای مُزگی: دیدار پاک و پاکیزه.

۱۱ - منظور حضرت علی (ع) است که نامش از نام وصفات خداوند

متعال گرفته شده است. در دعای ماه رمضان می خوانیم: یا عَلِيُّ یا عَظِيمُ یا  
غَفُورُ یا رَحِيمُ...

۱۲ - تَجَلَّى اعظم: جلا دهنده در روشن کننده منظور حرت

صاحب الامر است.

۱۳ - تَجَلَّى: جلوه پرنور - جلوه گری روشن، منظور حضرت

صاحب الامر (ع) است.

۱۴ - تسعة انوار: اولاد حضرت سیدالشهدا علیه السلام از جهت

حضرت سجاد که به «آدم الآل» ملقب است به حضرت حجة بن الحسن (ع)  
ختم می شود.

۱۵ - نور خمسة اسماء: منظور پنج تن (علیهم السلام) هستند.

۱۶ - غایت قصوی: نیز اشاره به حضرت حجة بن الحسن (ع) است که

آخرین امام معصوم (ع) است.

## فکرت

محمد جواد شیخ زاده متخلص به «فکرت» در آذربایجان در خاندانی که همه اهل علم و فضیلت بوده اند؛ چشم به جهان گشود. تاریخ ولادتش را ۱۲۸۵ هـ.ش نوشته اند. فکرت فرزند شیخ علی از علمای آن دیار بود. مقدمات علوم را در زادگاه خود فرا گرفت سپس به مشهد مقدس مهاجرت کرد و از محضر اساتید بزرگواری همچون حاج شیخ هاشم قزوینی و میرزا مهدی اصفهانی و آقا بزرگ حکیم شهیدی توشه‌ها برگرفت و خود به تدریس و افاضه پرداخت. وی گاه‌گاه بر سبیل تفتن شعر می‌سرود. بیشتر اشعارش در مدح آل محمد (ص) و شامل قصاید است. اینک نمونه‌ای از شعرش:

### المديحة القائمة القائيہ

|                           |                           |
|---------------------------|---------------------------|
| ای صاحب عصر و ای شه دوران | سلطان زمان امام انس و جان |
| شاهنشاه کل و سایه ایزد    | مولای تمام کائنات من کان  |

ای حجت مطلق خداوندی  
 فرق همه جهانیان را تاج  
 اصل همه کمال انسانی  
 سرچشمه فیض و فضل ربانی  
 ای نایب خاص حضرت داور  
 از امر تومی کند ملک طاعت  
 از وصف صفات تو زبان عاجز  
 مصباح هدی و هادی و مهدی  
 بر سلطنت و ولایتت ایزد  
 در کرده قمر به گوش خود حلقه  
 در دولت تو تمامت انجیل  
 در جده تو کسریمه کوثر  
 از نسل شریف و طیب و طاهر  
 نوری و ضیاء، شریک قرآنی  
 دارنده معجزات و آیاتی  
 سیمای رخت مصور توحید  
 دارای مقام عیسی مریم  
 چون مظهر اسم اعظمی زان حق  
 فیضت به تمام ماسوا شامل  
 ای وارث ذوالفقار خون آشام  
 تا کی باشی چو ماه در گردش  
 عالم شده از خفای تو تاریک  
 تا کی مانیم بی سرو سامان  
 بیگانه به جای دوست نتوان دید  
 ای یوسف گم شده ز یعقوبش  
 از سوز فراق و درد هجرانت  
 نرگس نگران و منتظر مانده  
 ذرات وجود عالی و دانی

وای آیت قهر قادر سبحان  
 جسم و تن جمله جهان را جان  
 مجموعه عدل و رأفت و احسان  
 گنجینه علم و حکمت و عرفان  
 در روی زمین خلیفه الرحمن  
 وز حکم تومی برد فلک فرمان  
 در ذات تو فکرت و خرد حیران  
 مقیاس حق و صراطی و میزان  
 بگرفته ز خلق خویشان پیمان  
 بر بسته کمر به خدمتت کیوان  
 در مدحت تو سراسر فرقان  
 در جده تو هل ائی علی الانسان  
 ذریه پاک و نخبه نیکان  
 نازل شده ای به نیمه شعبان  
 آورنده بنی ناتی و برهان  
 سرتاسر تو مجسم ایمان  
 مصداق صفات موسی عمران  
 بنموده چو اسم اعظمت پنهان  
 هر ساعت و هر دقیقه و هر آن  
 فرزند خلف، ذخیره یزدان  
 یا اینکه چو آفتاب سرگردان  
 دنیا شده بی ظهور تو زندان  
 تا کی باشیم بی سرو سامان  
 دیدن دگری به جای تو نتوان  
 وای بی تو جهان چو کلبه احزان  
 عالم همه رو نهاده در نقصان  
 خون کرده به دل شقایق نعمان  
 مولا و امام خویش را جویان

ای قبله خلق و کعبه مقصود  
از فیض حضور اگر چه محروم  
هرگز نکنم به دل فراموش  
دستم نرسد به دامن وصلت  
سازم به فراق و صبر بنمایم  
گه آه کشم چو برق سوزنده  
پروانه صفت چراغ می جویم  
یک دم نگرم به شمع رخسارت  
هر صبح و مسابه شوق دیدارت  
کی شمس جمال حق بود طالع  
کی تکیه زنی به عرشه منبر  
کی دست زنی به قبضه شمشیر  
مشکل بیکار کار بلکه بنماید  
رونق بخشی به دین پیغمبر  
«فکرت» که مدیحه تو بسراید  
از فضل تو در طمع که هر بیستی

\* \* \*

وای از تو دل شکسته را جبران  
مهجورم از آن جمال نور افشان  
از یاد تومی نباشدم نسیان  
تا شکوه کنم ز درد بی درمان  
بفشرده به روی هم لب و دندان  
گه گریه کنم چو ابر در نسیان  
تا گردم و گردمش بلا گردان  
در پای توجان دهم شوم قربان  
گویم به هزار ناله و افغان  
تا شب پره ها بیفتد از جولان  
ای زیب زمین و زینت کیهان  
ای دست من و ز حضرتت دامن  
شمشیر تو مشکلات را آسان  
ظاهر سازی حقیقت قرآن  
با یک دهن و زبان پر عصیان  
بیتی بودش به روضه رضوان

\*



## صابر همدانی

اسدالله صنیعیان متخلص به «صابر» در سال ۱۲۸۲ ه.ش در همدان متولد شد و ده ساله بود که پدرش را از دست داد. صابر در شعر پیرو مکتب صائب است و در مضمون آفرینی و خوش بیانی شهرت دارد. صابر در سال ۱۳۴۲ ه.ق دست ارادت به ظهور علیشاه یزدی داد و اشعارش از این زمان به بعد رنگ تصوف و عرفان گرفت. مرگ شاعر در سال ۱۳۳۵ ه.ش اتفاق افتاد.

## در منقبت حضرت حجة بن الحسن العسكري عجل الله تعالی فرجه\*

فضای باغ، پر از بانگ بلبل شیدا است  
که وقت سیر گلستان و گردش صحراست  
از آن که قهقهه کبک، بس نشاط افزاست

بهار آمد و گل را زمان نشو و نماست  
صلای عام به گلشن بداد بلبل مست  
ز سیر دامن کهسار، دل نگردد سیر

کند شکوفه نثارت به هر شجر گذری  
 درین حدیقه زدل عقده غمی بگشای  
 به گوش دل بشنونغمه های مرغان را  
 زهر گیاه و گلی با زبان استعداد  
 طراوتی که هوا را بکار رفته، ز کیست؟  
 در آن مقام که نرگس گشود دیده ز خواب  
 بویژه آن که به این نربهار و فصل نشاط  
 به دوستان بنویسید رقعۀ دعوت  
 سپند و عود به مجمر کنید و خوش باشید  
 زمان وجد و سماع است و پای کوبیدن  
 عجب مدار که ذرات عالمنده به وجد  
 سرور سینه نرجس، گل ریاض حسن  
 به کظم غیظ<sup>۱</sup> چو کاظم زبس صبور و حلیم  
 به شهر علم بود باقر العلوم زمان  
 شجاعتش چو حسین و محاسنش چو حسن  
 چو مصطفی که بود ختم انبیاء عظام  
 عزیز و قائم و حجة شریک و ماء معین<sup>۲</sup>  
 بقیة الله<sup>۳</sup> اگر خوانده اند و منتظرش  
 کسی که مظهر غیب الغیوب را شناخت  
 من و مدیح تو چندان بود شگفت آور  
 اگر قصیده من در خور مقام تو نیست  
 نظام احسن کل بسته بر وجود ولی است<sup>۴</sup>  
 کسی که منکر بود تو شد، نمی داند  
 یکی است غیب و شهودت به چشم اهل یقین  
 اگر که شب پره بر جهل خود بیفزاید  
 نه کاهد و نه فزاید به نور و جلوه شمس  
 شها! مها! ملکا! خسروا! مسیح دما!  
 گناه طبع خدا داد من نبوده و نیست

که شاخه های درختان چو دست اهل سخاست  
 کنون که باد بهاری چو دست عقده گشاست  
 که سر بسر همه تسبیح خالق یکتاست  
 ثنای حق شنوی گوش دل گرت شنواست  
 لطافتی که صبا راعیان بود، ز کجاست؟  
 اگر من و تو بخواهیم، خواب ما بیجاست  
 مصادف آمده شعبان که جشن اهل ولاست  
 که جشن قائم آل محمد است و بجاست  
 که میر مجلس ما امشب انجمن آراست  
 که نقل مجلس ما نقل آن خجسته لقاست  
 که روز جلوه شمس حقیقت است و رواست  
 نقی نفوذ و تقی جود و ذوالنعم چو رضاست  
 به فر و فضل چو جعفر، که سید الفصحاست  
 به زهد و حلم چو سجّاد در نهان و ملاست  
 بتول عصمت و حیدر سخا و کان عطاست  
 به اوصیاء خلف خاتم است و نور هدایت  
 خلف، محمد، مهدی<sup>۳</sup> سپهر جود و سخاست  
 بر این دو پنج لقب غیر اود گر که سزاست؟  
 اگر به عرش بر آید ز چشم دل اعمی است  
 که قطره را سر توصیف قدرت دریاست  
 به درگه توز اخلاص من یگانه گواست  
 دلیل بود تو دائم نظام ارض و سماست  
 که سلب قدرت حق کرده است و اهل خطاست  
 چه غم که منکر خورشید چرخ، نابیناست  
 کجا ز جلوه خورشید می تواند کاست؟  
 گر این به طینت خفّاش و آن دگر حرباست<sup>۶</sup>  
 اگر به وصف توام نارسا بیان رساست  
 که حدّ وصف تو، بالاتر از تصوّر ماست

## لغات و ترکیبات.

۱ - کظم غیظ: فرو خوردن خشم.

۲ و ۳ و ۴ - از القاب حضرت حجة بن الحسن علیه السلام.

۵ - اشاره است به اینکه نظام هستی به امر حق تعالی به وجود اولیاء

حق که ثمره شجره طیبه خلقت اند وابسته است. (رک: سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۹۰)

۶ - حرباء: آفتاب پرست، گربه آفتاب پرست که با جهت آفتاب و

نور آن تغییر جهت و نور می دهد.

۵ - دیوان اشعار صابر همدانی، با مقدمه کیوان سمیعی، کتابفروشی زوّار، تهران ص

## جیحون یزدی

آقا محمد یزدی متخلص به «جیحون» و ملقب به «تاج الشعراء» از شعرای نامی و سخنوران عصر ناصری است. وی در نظم و نثر استاد بود. قصاید غزایی در مدح پیشوایان دین دارد. جیحون در انواع شعر از قصیده، غزل، قطعه و رباعی مهارت داشت. وی کتابی به تقلید گلستان سعدی نگاشته و نام آن را «نمکدان» نهاده است. وفات جیحون در سال ۱۳۱۸ ه. ق اتفاق افتاد. دیوان اشعارش به چاپ رسیده است.

## در مدح حجة حق، صاحب الزمان، علیه السلام\*

بود به ذات و صفت هم نهان و هم پیدا  
که ره نبرده بدو خلق ارض و اهل سما  
به صد هزار طریق آشناست او با ما  
ظهور او را، قدمت ندیده است خفا  
که در دو گون نبینند جز یگانه خدا

سپاس آن که به روی زمین و پشت سما  
سما و ارض پر از وی ولی لطیف چنان  
گر از طریق بیگانه ایم ما با او  
خفای او را، سبقت ندیده است ظهور  
چنان ز ساغر توحید اُورسل بیخود

خصوص قائد یثرب «محمد» محمود  
 به محضری که نهد پا ز مهر بر سر تخت  
 ز عشق عارض چون صبحش از شب معراج  
 کدام معجز از این بیشتر که همچو «علی»  
 گتش موازن مردانگی نگشت، مگر  
 به محفل اسدالله چو گشت چهر افروز  
 همین به مدحت اویس که عرش را بر گوش  
 یکی «حسن» که بلی گفت در جواب آلب  
 هماره این یک از وصل ذوالمنن باقی  
 ازین به خنده حواری<sup>۱</sup> به ساحت مینو<sup>۲</sup>  
 به روی این متجلی، مرامهای امم  
 بویژه «سید سجاد» کزنهاد و نژاد  
 یک از نوافل او گر به جن و انس دهند  
 نمود چون ره درگاه کبریائی طی  
 ملاذ باطن و ظاهر «محمد باقر»  
 گر از محیط علومش نمی به خاک رسد  
 ستوده «جعفر صادق» که از تراکم صدق  
 به بوستان جنان چون فزود پیرایه<sup>۳</sup>  
 خجسته «موسی کاظم» که با تحمل وی  
 رضای حق چوبه احضار او گرفت قرار  
 خدیو طوس، انیس نفوس و شمس شمس  
 نهفت چهره، به یک ره چو از سرای سپنج  
 «محمد تقی» متقی «امام جواد»  
 ندای حق پوشنفت و به جان اجابت کرد  
 یگانه اختر برج شرف «علی نقی»  
 محامد رُسل اندر بر مفاخر او  
 غطای کاخ حق او را چو گشت حایل، روی  
 سراج دین «حسن عسکری» که طلعت اوست

که گشته است سیه پوش هجرتش بطحا  
 یک از رُسل ندهد امتیاز سراز پیا  
 هنوز روی نجوم فلک بود به قفا  
 گزید بیعت او را بدان شکوه و علا  
 «بتول عذرا» امّ الائمة النقبیا  
 ز خور به برج اسد، موج زد عرق زحیا  
 دو گوشواره ز دُر ج وی است زیب افزا  
 یکی «حسین» که زده از است جام بلا  
 همیشه آن یک در راه لایزال فنا  
 از آن به گریه ملایک به گنبد مینا  
 ز پشت آن متولد، امامهای هدی  
 گرفت ملت و دولت ازو طراز و بها  
 نخست شیطان گردد ز جمله سُعدا  
 سلیل او ز شرف، شد به خلق راهنما  
 که علم اول و آخر ازوست کامروا  
 به جای سبزه همی علم روید از غبرا  
 زنند بر درش افلاک، کوس صدقنا  
 بدین گل چمنش گشت بوستان پیرا  
 ز خرموسی برهد کلیم و از صعیقا<sup>۴</sup>  
 سپرد ملک امامت به پورخویش «رضا»  
 که برق گنبدش از چشم مهر برده ضیا  
 به شش جهت نهمین شاه گشت، چهره گشا  
 که شد خلیل ورا، ریزه خوار خوان عطا  
 بسوی حق، پسرش خلق را نمود ندا  
 کش از جمال بود، افتخار هر دو سرا  
 چوپر سایه مرغان، به نزد فرهما  
 ز روی حق، خلف وی نمود، کشف غطا  
 ز نور هادی، صد همچو خضر، از ظلما

فلک چو کوکب، دور خلافتش فرسود  
وجود حجت حق «صاحب الزمان» کز قدر  
هر آن جلالت، کز انبیاست او مالک  
به وقت وقعه کفار، عسکری شوکت  
فضاینش بضوی، حله، موسوی، لیکن  
به زهد سید سجاد و از کمال هم  
حسن شمایل و اخلاق، فاطمی عصمت  
درین چهارده گرنیک بنگری نبود  
شه سپهر سریرا یکی به «جیحون» بین  
بجای ماند از او کوکبی فلک فرسا  
حدوث یافت به دوروی از قدم ملجا  
هر آن کرامت، کز اولیاست اودارا  
گه کرم نقوی همت و جواد سخا  
ز صدق جعفر و از علم باقرش کالا  
حسین برده به سجاده اش عطیه وفا  
علی شجاعت و اشفاق<sup>۵</sup> و مصطفی سیما  
فزون ز یک تن و آن تن برون ز بار خدا  
که شد زمدحت توتاج تارک شعرا

## لغات و ترکیبات

- ۱ - حواری: یاران و یاری دهندگان ظاهرا منظور شاعر، حوریه های بهشتی است.
- ۲ - مینو: بهشت.
- ۳ - به بوستان جنان چون...: کنایه از در گذشتن و به پناه و قرب حضرت باری عزاسمه رفتن است. غطای کاخ حق او را چو گشت... کنایه از وفات کردن و به پناه قرب پروردگار شتافتن است.
- ۴ - خرّ موسی صعیقاً: ناظر است به بخشی از آیه ۱۴۳ سوره اعراف: فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكَاً وَخَرَّ مُوسَى صَعِيقاً: چون امر پروردگار بر کوه جلوه کرد آن را از هم پاشید و موسی بیهوش به رو در افتاد.
- ۵ - اشفاق: مهربانی کردن، ترساندن.

۵ - دیوان جیحون یزدی، به کوشش احمد کرمی، چاپ عرفان، تهران ۱۳۶۳ ه.ش.

## علامه غروی اصفهانی (مفتقر)

شیخ محمد حسین غروی اصفهانی فرزند حاج محمد حسن از تجار خوشنام اصفهان است که در محرم سال ۱۲۹۶ ه. ق در خانواده‌ای متنعم چشم به جهان گشود. مرحوم آیه‌الله غروی که بعدها به «کمپانی» شهرت یافت در نجف اشرف از محضر آخوند خراسانی فقه و اصول آموخت و حکمت را از محضر میرزا محمد اصطهباناتی فرا گرفت. وی علاوه بر آثار علمی دیوان اشعاری دارد. کمپانی تخلص «مفتقر» را در شعر اختیار کرد. اشعارش در مدح ائمه معصومین (ع) شهرت دارد. وفات این روحانی بزرگوار در سال ۱۳۶۱ ه. ق اتفاق افتاد.

## در مدح حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه\*

بر هم زیند یاران این بزم بی صفا را      مجلس صفا ندارد بی یار مجلس آرا

بی شاهدتی و شمعی هرگز مباد جمعی  
 بی نغمهٔ دف و چنگ مطرب به رقص ناید  
 جام مدام گلگون خواهد حریف موزون  
 بی سروقد دلجوی هرگز مجولب جوی  
 بی چین طرهٔ یار تاتار کم زیک تار  
 بی جامی و مدامی هرگز نپخته خامی  
 از دولت سکندر بگذر، برو طلب کن  
 بر دوست تکیه باید بر خویشان نشاید  
 بیگانه باش از خویش وز خویشان میندیش  
 پروانه وش ز آتش هرگز مشو مشوش  
 داروی جهل خواهی، بطلب ز پادشاهی  
 دیباچهٔ معارف سردفتر مکارم  
 عنوان نسخهٔ غیب، سر کتاب لاریب  
 ناموس اعظم حق، غیب مصون مطلق  
 آئینهٔ تجلی، معشوق عقل کلی  
 اصل اصیل عالم فرع نبیل خاتم  
 در دست قدرت او لوح قدر زبون است  
 ای هدهد صباگوی طاووس کبیریا را  
 ای مصطفی شمائل وی مرتضی فضائل  
 ای منشی حقایق، وی کاشف دقائق  
 ای کعبهٔ حقیقت، وی قبلهٔ طریقت  
 ای رویت آیهٔ نور، وی نور وادی طور  
 ای معدلت پناهی هنگام دادخواهی  
 اینگشتر سلیمان شایان اهرمن نیست  
 از سیل فتنهٔ کفر اسلام تیره گون است  
 ای هر دل از تو خرم پشت و پناه عالم  
 ای رحمت الهی دریاب مفتقر را

۵ - دیوان کمپانی ص ۲۰۱.

بی لاله شور نبود مرغان خوشنوا را  
 وجد سماع باید کز سربرد هوا را  
 بی می مدان تو میمون جام جهان نما را  
 بی سبزهٔ خطش نیست آب روان گوارا  
 بی موی او به موئی هرگز مخر ختا را  
 تا کسی به تلخ کامی سر می بری نگا را  
 با پای همت خضر سرچشمهٔ بقا را  
 موسی صفت بیفکن از دست خود عصا را  
 جز آشنا نبینند دیدار آشنا را  
 دانند اهل دانش عین بقا، فنا را  
 کاقلم معرفت را امروز اوست دارا  
 معروف کل عارف، چون مهر عالم آرا  
 عکس مقدس از عیب، محبوب دلربا را  
 کاندر شهود اویند روحانیان حیاری  
 سرمایهٔ تسلی عشاق بینوا را  
 فیض نخست اقدام، سر عیان خدا را  
 با کلک همت او وقتی مده قضا را  
 باز آ که کرده تاریک زاغ و زغن فضا را  
 وی احسن الدلائل یاسین و طاوها را  
 فرماندهٔ خلائق، رب العلی علی را  
 رکن یمان ایمان، عین الصفا صفا را  
 سر حجاب مستور، از رویت آشکارا  
 او رنگ پادشاهی، شایان بود شما را  
 کی زبید اسم اعظم دیو و دد دغا را  
 دین مبین زبون است در پنجهٔ نصارا  
 بنگر دوچار صدغم یک مشت بینوا را  
 شاهها به یک نگاهی بنواز این گدا را



## حاج میرزا علی اکبر نوقانی

مرحوم حاج میرزا علی اکبر نوقانی فرزند میرزا موسی در سال ۱۳۰۰ ه.ق در مشهد متولد شد. وی تا سن ۲۷ سالگی در همین شهر به تحصیل مقدمات علوم اسلامی پرداخت و از محضر اساتیدی چون میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری بهره‌مند شد؛ سپس برای تکمیل تحصیلات راهی نجف اشرف گردید. در آن جا از حلقهٔ دروس فقه و اصول اساتید بزرگوار مانند آخوند خراسانی و سید محمد کاظم یزدی و... توشه‌های فراوان کسب کرد و با اجازهٔ اجتهاد از آیه‌الله میرزا محمد تقی شیرازی در سال ۱۳۳۰ ه.ق به وطن بازگشت.

آیه‌الله نوقانی عالمی عامل، مدرّسی فقیه و دانا، واعظی خوش بیان و شاعری با فریحه بود. وی در شعر «فقیر» تخلص می‌کرد.

مرحوم نوقانی دیوان اشعاری دارد حاوی مراثی و غزلیات و آثار علمی دیگر. میرزا علی اکبر نوقانی در سال

۱۳۷۰ ه. ق چشم از جهان فرو بست. اینک نمونه‌ای از اشعارش:

## شمشیر کجت راست کند قامت دین را\*

از یار بماندیم و به مقصد نرسیدیم  
جانها به لب آمد، رخ دلدار ندیدیم  
آبی بجز از خون دل خود نچشیدیم  
بر هر چه نظر کردیم، رخسار تو دیدیم  
هر رشته که بر غیر تو بستیم بریدیم  
کز هجر تو ما پیرهن صبر دریدیم  
در راه تو، از غیر خیال تو رهیدیم  
بس ظلم بدیدیم و بسی طعنه شنیدیم  
هم قامت ما را که ز هجر تو خمیدیم  
بر درگهت افتاده به صد گونه امیدیم

افسوس که عمری پی اغیار دویدیم  
بس سعی نمودیم که ببینیم رخ دوست  
ما تشنه لب اندر لب دریا، متحیر  
رخسار تو در پرده نهان است و عیان است  
تا رشته طاعت به تو پیوسته نمودیم  
ای حجت حق! پرده ز رخسار بر افکن  
ما چشم به راهیم به هر شام و سحرگاه  
ای دست خدا، دست برآور که زدشمن  
شمشیر کجت راست کند قامت دین را  
شاهها! ز فقیران درت روی مگردان

## شاهباز قدس

جایی که دوست نبود آنجا صفا ندارد  
آن دل که از تغافل شوق لقا ندارد  
وان میر صدر محفل در خانه جا ندارد  
یک سونشسته خاموش شور و نوا ندارد  
دریاب عاجزی را کودست و پا ندارد  
سلطان به زیر دستان جز این روا ندارد  
گر لطف می‌نمائی، پیکان خطا ندارد  
جز دیده‌ای به رویت چشم عطا ندارد

امروز خانه دل نور و ضیا ندارد  
شهری است پر ز آشوب کاشانه‌ای لگد کوب  
رندان به کشور دل، هر جا گرفته منزل  
و آن پیشوای مستان، مرغ هزارستان  
ای شاه ماهرویان وای قبله نکویان  
از ما خطا و لغزش از تست عفو و بخشش  
تیر دعای ما را جز لطف تو هدف نیست  
شاهها «فقیر» کویت، سوزد در آرزویت

\* \* \*

\* — نغمه‌های پیروزی، به اهتمام محمود اکبرزاده، چاپ طوس (مشهد)

۱۳۴۰ ه. ش، ص ۱۱۷.

## شوقی اصفهانی

میرزا جواد متخلص به «شوقی» فرزند ملا ابوالقاسم در سال ۱۳۰۰ ه. ق در شهر تاریخی اصفهان چشم به جهان گشود. از دوران کودکی و نوجوانی آثار طبع موزونش بروز کرد و کم و کم از سخنوران زمان گوی سبقت ربود. وی در بدیهه گویی و سرودن اشعاری در مدایح و مرثیاتی اهل البیت (علیهم السلام) شهره شد. در سال ۱۳۶۴ ه. ق به عتبات عالیات عزیمت کرد و هفت سال مجاور مزار پاک سالار شهیدان حسین بن علی (ع) بود و در سال ۱۳۷۱ ه. ق چشم از جهان فرو بست و در همان جا مدفون گردید. شوقی دیوان اشعاری دارد شامل قصائد و غزلیات و مرثیاتی که در سال ۱۳۳۳ ه. ش در اصفهان طبع شده است. اینک نمونه ای از اشعارش:

## هادی خلق\*

ای که باشد ز شرف عرش الهی حرمت  
قاف تا قاف جهان سایه نشین علمت  
ریزه خوارند همه خلق ز خوان کرمت  
ای شه کشور جان! جان به لب آمد ز غمت

چه شود بر سر ما رنجه نمایی قدمت

ای سلاطین جهان پیش تو کمتر ز خدَم  
بر درت از پی خدمت همه قد کرده علم  
چه سلیمان و چه دارا و چه کاووس و چه جم  
هست در سایه لطف تو عرب تا به عجم

آفتاب عربت خوانم و ماه عجمت

حضرت مهدی موعود امام قائم  
به دوام تسبیح هستی عالم دائم  
اوصیا را تویی از قدر و شرافت خاتم  
آمر امر خدا، ملک خدا را حاکم

که خدا داده تو را شاهی و کرده حکمت

یوسف از نور تو شد صاحب رخسار صبیح  
بود موسی ز تو سرگرم مناجات فصیح  
فارغ از کشته شدن شد به وجود تو ذبیح  
زنده می کرد اگر مرده ز اعجاز مسیح

تو همایی که بود زنده مسیحا به دمت

گشته مشتاق لقای تو همه منتظران  
دور از لعل تو یاقوت صفت خون جگران  
همه بنشسته شب و روز به راهت نگران  
همه دیوانه مثل، نعره زنان جامه دران

همه آشفته آن طره پر پیچ و خممت

تا به کی در عقب ابرنهان باشد مهر  
تا که روشن کنی آفاق، گشا پرده ز چهر  
عالمی ریزه خور خوان عطای تو ز مهر  
سفره جود تو گسترده شب و روز سپهر  
ماه و خورشید دو قرص اند به خوان نعمت  
روز محشر که بود خم قد شمشادی خلق  
نیست غیر از تو و اجداد تو کس هادی خلق  
نظر لطف تو گردد سبب شادی خلق  
چون نویسی تو ز آتش خط آزادی خلق  
دارم امید که «شوقی» نفتد از قلمت

\* \* \*

• نغمه های پیروزی به اهتمام محمود اکبرزاده، چاپ مشهد (مطبعه طوس)

۱۳۴۰ ه.ش، ص ۹۵.

## آصف

میرزا عباس فرزند مرحوم محمد هاشم ملقب به حاج بیژن و متخلص به «آصف» در سال ۱۲۹۶ ه.ق در تهران متولد گردید و در سال ۱۳۷۳ ه.ق در همان شهر وفات یافت. نسب او از طرف پدر به کریم خان زند می‌رسد. آغاز شاعری وی از سن ۱۷ سالگی اتفاق افتاد. دیوان اشعارش متضمن مدایح و مرثیاتی اهل البیت (ع) و قصاید و مستطبات و رباعیات است که تا کنون چاپ شده است. نمونه‌ای از اشعارش در زیر نقل می‌شود:

### نقطه پرگار\*

مژده‌ای دل آن پری با روی رخشان خواهد آمد  
از دَرَم با چهره‌ای چون ماه تابان خواهد آمد  
بر سریر ملک دل آن شاه خوبان خواهد آمد  
با قد رعنا و با زلف پریشان خواهد آمد  
در کنار آن غارت دل، آفت جان، خواهد آمد  
درد هجران گرچه عاشق را بود دشوار آری  
لیک نبود سخت‌تر دردی ز درد انتظاری

نا امیدی سهل باشد از پسی امیدواری  
 غم مخور آخربه بستان وفاداری و یاری  
 آن سهی سرو خرامان شاد و خندان خواهد آمد  
 در تمنای وصال آن نگار ماه سیما  
 عمر بگذشت و به دل باقی بماند این عشق و سودا  
 در ضمیرم هاتفی از غیب گفتا این معما  
 محفل اسرار دل خالی کن از اغیار زیرا  
 کان پری از پرده همچون راز پنهان خواهد آمد  
 در طریق عشق جانان رنج ره بسیار باید  
 آه سرد و روی زرد و دیده خونبار باید  
 بلبل آسا اندرین گلزار از غم زار باید  
 عاشق گل را بگو تو حمیل رنج خار باید  
 در بر آخر، شاهد مقصود چون جان خواهد آمد  
 گر ز بسد رفتاری گردون، دل آزاری، مخور غم  
 و ربه چنگ گرگ طبعان خود گرفتاری مخور غم  
 شد سپیدار دیده یعقوب دل باری مخور غم  
 گر بشیرانه ز پیراهن خبرداری، مخور غم  
 یوسف گم گشته باز از نوبه کنعان خواهد آمد  
 آن نگار ماه وش گر پرده از رخسار گیرد  
 از فروغ چهره از مهر فلک انوار گیرد  
 آن ولی حق ز حق چون رخصت احضار گیرد  
 حق به مرکز جای همچون نقطه پرگار گیرد  
 بر سریر خسروی آن جان جانان خواهد آمد  
 صاحب عصر و زمان آن قائم آل محمد (ص)  
 حجت حق مظهر ایمان قوام شرع احمد  
 مهدی ابن العسکری هادی دین میر موحد  
 بر خلاف ظن آن اهریمنان زشت ملحد  
 با جلال ایزدی آن سر یزدان خواهد آمد

هان بگو خصم دغا را کاندین فکرت بماند  
دریم بیحاصلی مستغرقِ عبرت بماند  
منکر دون را بگواندر غم و حسرت بماند  
نزد خود جریبا صفت در معرض حیرت بماند

کان مه اندر برج دین چون مهر تابان خواهد آمد

در جهان ما صاحب و هم مقتدا داریم آخر  
ناصر و یار و امام و پیشوا داریم آخر  
یادگار مصطفی (ع) و مرتضی (ع) داریم آخر  
دادخواه خون شاه کسریلا داریم آخر

کز پی خونخواهی آن شاه عطشان خواهد آمد

خواهد آمد در جهان کز کفر دین کیفر ستاند  
از سر شاهان گیتی پرچم و افسر ستاند  
داد مظلومان ز اشرار ستمگستر ستاند  
انتقام از قاتلان سبط پیغمبر ستاند

با افغان و ناله و با چشم گریان خواهد آمد

خواهد آمد آن ولی خالق حیّ توانا  
تا کند احکام حق تبلیغ بر هر پیر و برنا  
با ندای روح افزا اهل عالم را به ایما  
در سکون و در سکوت آرد به امر فرد یکتا

صورت او در گوشها چون در غلطان خواهد آمد

هان خدیوا! عشق بی مهرت به سر شوری ندارد  
مهر انور بی فروغ طلعتت نوری ندارد  
بی رضای تو رضا فرمان و دستوری ندارد  
مدح «آصف» در مقالت رتبه موری ندارد

لیک گر لطف تو باشد چون سلیمان خواهد آمد

۱ - نغمه های پیروزی، به اهتمام محمود اکبرزاده، چاپ طوس (مشهد)

۱۳۴۰ ه. ش، ص ۷۳.



## علامه مازندرانی

آیه الله علامه حائری مازندرانی متخلص به «صالح» از دانشمندان و حکمای بنام قرن حاضر است. وی صاحب تألیفات فراوان در اصول فن تفسیر و فلسفه و حکمت و کلام می باشد. یکی از آثار مشهور شادروان علامه حائری «حکمت بوعلی» است که به طبع رسیده. علامه فقید از باب تفتن گاه به سرودن اشعار می پرداخت. دیوان اشعارش تحت عنوان «دیوان بستان الادب» در محرم سال ۱۳۹۰ هـ. ق طبع شده است. وفات علامه مازندرانی در سال ۱۳۸۳ هـ. ق اتفاق افتاد.

### در انتظار ظهور امام قائم (ع) \*

ماه من کی برقع از آن حسن مطلع می کشد  
تا به کی در روز خورشید برقع می کشد  
جبرئیل از آسمان سوی زمین کی بهر شه  
بر براقش زیر پا زینِ مریض می کشد

کی مسیح آرد ز چرخ چارمین رُخلی نماز  
 کی به دوش نازنین دلِق مرقع می‌کشد  
 آفتاب مگه کی از ضلع کعبه تا عراق  
 نیزه الماس از آن رکن مضلع<sup>۱</sup> می‌کشد  
 کی امام منتظر مهدی قائم از حجاز  
 بیرق رخشنده با روی مشعشع می‌کشد  
 آن توانایی که از لطفش امیدی قطع نیست  
 پنجه فیاض، روی دست اقطع<sup>۲</sup> می‌کشد  
 کی رجال الغیب و اوتاد جهان برابر و باد  
 هر یکی امرش از بالین و مضجع می‌کشد  
 کی جوان دیلمی در کوفه از اعجاز شه  
 پرده و سرپوش از سرمقنّع می‌کشد<sup>۳</sup>  
 آن یدالله مهیمن مرجع و مأوای خلق  
 مؤمن و کافر سوی مأوا و مرجع می‌کشد  
 نقطه توحید بر هر دین و مذهب می‌نهد  
 خط وحدت روی هر لوح مرتب می‌کشد  
 می‌دهد صلح عمومی لطف و قهرش در جهان  
 گرگ و بزه، شیر با آهوبه مرتع می‌کشد  
 مجمع بین الملل را می‌کند منحل به عدل  
 چون کتاب جامع خود را به مجمع می‌کشد  
 می‌کشد شه بر سر هر خائف از لطف آستین  
 هر اسیری را سوی دامان مفرع<sup>۴</sup> می‌کشد  
 رجبت و طاغوت لعین دریثرب آن شه از غضب  
 بر درخت فتنه در مرئی و مسمع<sup>۵</sup> می‌کشد  
 عطر و مشک و عنبر و سنبل دگر ناید بکار  
 کاکل مشکین چو از روی مبرقع می‌کشد  
 به به از قرنی که شه تاج مکمل<sup>۶</sup> می‌زند  
 بخ بخ از روزی که شه بُرد ملتّع می‌کشد

یا لثارات الحسین<sup>۷</sup> اش هست وردی بر زبان  
ز آتش دل ناله و فسریاد مفعج<sup>۸</sup> می‌کشد  
عنصر صالح ز فضل الله امیدش قطع نیست  
تا قلم در دولتش بر روی مقطع می‌کشد  
چون زیاقوت لبش کلکم کشید آب حیات  
عقُد مروارید در هر بیت و مصرع می‌کشد

## غزل به یاد امام عصر ارواحنا فداه

ای آن که دل کشیده به خون با کرامتش  
از تیغ چشم و نیزه الماس قامتش  
بر ماست شکوه از الم داغ فرقتش  
بر اوست آن که نشنود از کس ملامتش  
دست بریده کی به سر سر می‌رسد  
گیرم که گیسویش شده تا پا اقامتش  
تا او سلامت است من از درد دلخوشم  
دردی است هجر لیک به یاد سلامتش  
خود محشری است در دلم از عرصه رخش  
جز با لبش بیپای نگردد قیامتش  
یک بوسه بر دو لعلش اگر صد کرامت است  
او داند و دل من و لطف و کرامتش  
ما بی نشانه چون به لبش بسته ایم دل  
او بسته بر لب از خط و خالی علامتش  
آخر هوای بوسه آن لب کشد مرا  
و آن گه کشد برای من آخر ندامتش  
در دین من به مسجد و محراب مفتی<sup>۹</sup> است  
هر کس نساخت با خط و خالش امامتش  
آمار قرن بیست به تسبیح و دلق نیست  
بشناس خود سعادت آن از شئامتش<sup>۱۰</sup>

انجام کار عنصر «صالح» شهامت است  
شاه زمانه داند و ذوق شهامتش

## لغات و ترکیبات

۱ - مُضَلَّع: خط دار به شکل دنده‌ها، جامهٔ مخطط، دارای ضلع.

۲ - أَفْطَع: بریده دست.

۳ - این بیت اشاره دارد به «خروج سید حسنی و آن جوان

خوش صورتی است که از طرف «دیلیم» و قزوین خروج نماید و به آواز بلند فریاد کند که به فریاد رسید آل محمد را که از شما یاری می‌طلبند و این سید حسنی ظاهراً از اولاد حضرت امام حسن مجتبی (ع) باشد... و در گفتار و کردار موافق است با شریعت مطهرهٔ حضرت خاتم النبیین (ص) و در زمان خروج او کفر و ظلم عالم را فرو گرفته باشد و او استعانت کند و مردم او را اعانت نمایند خصوصاً طالقان که مردان مسلح بر اسبها سوار باشند و در اطراف او جمع گردند تا کوفه زمین را از ناپاکی ناپاکان پاک کند و چون به کوفه وارد می‌شود به او خبر می‌دهند که حضرت مهدی (ع) ظهور نموده وی در کوفه به خدمت حضرت مشرف شود و از آن حضرت مطالبهٔ مواریت انبیاء و دلایل امامت نماید. پس آن دلایل برای یقین مردم آشکار شود. اما بعضی انکار خواهند کرد و پس از مهلت و موعظهٔ بسیار بر لجاجت خود خواهند افزود و مانند اهل نهروان نابود خواهند گردید (برای تفصیل بیشتر مراجعه کنید به منتهی -

الآمال، باب ۱۴، ص ۱۱۳۵)

۴ - مَفْرَع: ملجأ، پناه و پناهگاه.

۵ - مرئی و مَسْمَع: جایی که همه بینند و بشنوند؛ بر سر کوی و

بازار، آشکارا.

۶ - مُكَلَّل: تاج بر سر نهاده، درخشان.

۷ - یا لثارات الحسین: ای خونخواهان حسن (ع) بپاخیزید، گوش به

فرمان باشید!

۸ - مَفْجَع: دردمندانه، از روی درد و ناراحتی

۹ - مَفْتَری: دروغ بافنده، دروغ‌غزن.

۱۰ - شَامَت: نامبارکی، بدفرجامی.

• - دیوان بستان الادب، علامه مازندرانی، چاپ تهران.

## محمد حسین (صغیر اصفهانی)

محمد حسین اصفهانی متخلص به «صغیر» در سال ۱۳۱۲ هـ.ق در اصفهان متولد شد و چون از زمان طفولیت به سرودن شعر آغاز کرد به «صغیر» تخلص کرد. وی در سال ۱۳۳۸ هـ.ق دست ارادت به آقا میرزا عباس صابر علیشاه داد و سر تسلیم به سلسله نعمت الهی سپرد. صغیر از سال ۱۳۳۴ هـ.ق که انجمن دانشکده در اصفهان تأسیس شده، با این انجمن همکاری داشت. اشعار او بیشتر در زمینه عرفان و مدح اهل بیت (ع) بویژه حضرت علی (ع) است. صغیر در سال ۱۳۹۰ هـ.ق درگذشت.

## در مدح حضرت بقیه الله حجة بن الحسن علیه السلام

بیا که زد لاله سر در چمن از ماء وطن      شد ز شقایق دمن رشک بهشت برین  
روح فزای می وزد بر لب ماء معین      نسیم گاه از یسار شمیم گاه از یمین  
به کبک و بلبل مگر شادی و غم شد قرین  
کان خندد قاه قاه وین نالد زارزار

گل ز درخشندگی سراج و هاج<sup>۱</sup> شد      زاغ عزازیل و ش<sup>۲</sup> از چمن اخراج شد  
شاخ صنوبر ز نو مسکن دُراج شد      سار انا الحق<sup>۳</sup> زنان بر سر هر کاج شد  
باز مگر آسمان به فکر حلاج شد  
دوباره منصور را مگر مکان شد به دار

بعد زمرد به باغ سیم و زر آورد شاخ      سیم و زر آمد پدید یا گهر آورد شاخ  
گهر نمودار گشت یا ثمر آورد شاخ      ثمر پدیدار شد یا شکر آورد شاخ  
راز نهان هر چه داشت در نظر آورد شاخ  
بلی ندارد نهان راز کسی، روزگار

گویی استاد صنع ساخته اندر چمن      گنبدی از به ولی زرد چور خسار من  
رایحه آن زند طعنه به مشک ختن      ز اهل حبش چند تن گرفته در وی وطن  
یا که به کوه اندرند فرقه ای از اهرمن  
یا نه به روم آمده است قافله زنگبار

این همه کاید پدید ز غیب نقش عجب      دانی در روزگار، کیست بدانها سبب؟  
صاحب عصر و زمان واسطه خلق و رب      یار و معین فِرق پشت و پناه شعب  
شِبِل<sup>۴</sup> علی ولی، سبط رسول عرب  
سرّ خدای احد خاتم هشت و چهار

آن که نگردد فلک جز که به فرمان او      ماه کند کسب نور از رخ رخشان او  
هست عطارد یکی طفل دبستان او      در دو جهان برمدار دست ز دامان او  
هر چه که خواهی بخواه از در احسان او  
که در دو عالم بود به دست او اختیار

ای شه دنیا و دین ای خلف بوتراب      گر چه نهان کرده ای روی به پشت حجاب  
لیک ز لطف تواند خلق جهان کامیاب      چنان که از پشت ابر فیض دهد آفتاب  
«صغیر» مداح توست ای شه مالک رقاب  
جز به تو در نشأتین<sup>۵</sup> نباشد امیدوار

## در تهنیت عید مولود ولی ذوالمنن حضرت حجة بن الحسن (عجل الله تعالی فرجه)

جهان پسر جوانی ز سر گرفت امروز  
 که یار پرده ز رخسار برگرفت امروز  
 جهان چو خلد برین زیب و فرگرفت امروز  
 بسی ز خلد برین بیشتر گرفت امروز  
 صفای تازه ز جای دگر گرفت امروز  
 زدست دلبر کی سیمبر گرفت امروز  
 که بایدت زدعاها اثر گرفت امروز  
 نقاب از رخ همچون قمر گرفت امروز  
 به بر چومهدی قائم پسر گرفت امروز  
 چنین پسر به کنار آن پدر گرفت امروز  
 نهال گلشن توحید بر گرفت امروز  
 که پرتورخ او بحر و بر گرفت امروز  
 ز حق برات نجات از سقر گرفت امروز  
 «صغیر» دامن آن دادگر گرفت امروز

چویار پرده ز رخسار برگرفت امروز  
 بلی چگونه نگردد جهان پسر، جوان  
 هوا لطیف و فرحناک شد چو چهره حور  
 سزد به خلد بیالد زمین که زینت و فر  
 اگر چه بود مصفا جهان ز مقدم عید  
 زدست خویش مخور می که بایدت ساغر  
 اگر اهل ورژد و دعائی ز خود مشوغافل  
 که هست نیمه شعبان و حجة بن حسن  
 چو عسکری پدري با هزار شوق و شعف  
 پسر ولی خدا و پدر ولی خدا  
 ستاره سحر دین نمود دوش طلوع  
 از آسمان هویت دمید خورشیدی  
 خوشا به حال کسی گز محبت آن شاه  
 برای راحت فردا و دفع هر بیداد

### لغات و ترکیبات:

- ۱ — سراج و هاج: چراغ رخشان. اشاره است به آیه: وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا. (و چراغی مانند (خورشید رخشان) بر افروختیم سوره نبا، آیه ۱۳).
- ۲ — عزازیل و ش: ابلیس مانند، شیطان صفت.
- ۳ — أنا الحق: من حقم — اشاره دارد به شطحیات حسین بن منصور حلاج که در ابیات بعد بدان اشاره شده است.



۴ — شِبل: شیربچه، فرزند. منظور فرزند حضرت اسدالله الغالب علی  
ابن ابیطالب (ع) است.

۵ — نشأتین: دنیا و آخرت.

۶ — سقر: دوزخ، جهنم.

## امیرالشعراء نادری

محمد حسین میرزا نادری معروف به «امیرالشعراء» فرزند شاهزاده ابوالقاسم میرزا علیشاهی در سال ۱۲۹۹ ه.ق در مشهد ولادت یافت وی در ایام کودکی به نجف اشرف رفت و قریب چهار سال در آن شهر به تحصیل اشتغال ورزید. نادری، سپس به مشهد مقدس مراجعت نمود. وی از احفاد نادر شاه افشار است. دیوان اشعارش که شامل دو جلد است بالغ بر ۲۶۰۰۰ بیت می باشد که جلدی از آن چاپ شده است.

نادری در سال ۱۳۱۸ ه.ش در مشهد چشم از جهان فروست.

## صاحب العصر والزمان آمد

جلوه گر ذات دادگر شد باز      نخل توحید بارور شد باز  
شرع و دین با شکوه و فر شد باز      نوبت نصرت و ظفر شد باز  
شده بسی پرده ذات لاریبی  
عالم آرا ز پرده غیبی

جشن میلاد حجة اللّهی      کرده روشن ز مهر تا ماهی  
یافت از جاه او چو آگاهی      شد شه مصریوسف چاهی

مهر چهرش به نیمه شعبان

گشت تابنده چون مه تابان

این گهرها چو لؤلؤ شہوار      سفته «هاتف» ز طبع گوهر بار  
«یار بی پرده از در و دیوار      در تجلی است یا اولی الابصار

چشم دل باز کن که جان بینی

آنچه نادیدنی است آن بینی»

آینه‌ی ذات پاک بی مانند      پرده از روی تابناک افکند  
به شناسایی رخس یک چند      شد ز ناقوس این ترانه بلند

که درین پرده هیچ نیست جز او

وحسده لا اله الا هو

باز شد شرق و غرب نورانی      از فروغ جمال سبحانی  
واجبی در لباس امکانی      جلوه گر شد به فریزدانی

رایست نصر ز آسمان آمد

صاحب العصر و الزمان آمد

به تن آن جان رفته باز آمد      مه بطحاشه حجاز آمد  
کنز مخفی و گنج راز آمد      آن که دین را دهد طراز آمد

مهدی دین پناه، آمد باز

شاه انجم سپاه، آمد باز

شاه و اللیل والضحیٰ رخ و موی      تافت مشکوه نورش از مشکوی  
کرد اشارت به گوشه ابروی      که ره قبله هست از این سوی

سوی این قبله هر که برد سجود

برده ره سوی قبله مقصود

صاحب الامر قائم بر حق      خلق را حجة اللّه مطلق  
فرقدان را به فرق او بیرق      آن که نه طاق گنبد ازرق

هست یک پایه خود ز ایوانش

می برد سجده ماه و کیوانش

دین حق را به نصرت و یاری      روز روشن ازو شب تاری  
 شرع و دین را رهاند از خواری      گربه گلزار شرع رو آری  
 دیده گردد ترا به دیده حس  
 نرگسی از حدیقه نرجس  
 عسکری اش بود گرامی باب      عسکرش را به حق ذهاب و ایاب  
 ذات حق را صفات درهرباب      بحر توحید راست درخوشاب  
 حجة بن الحسن ولی خدای  
 ذاتش آیینه خدای نمای  
 شودش رخ چو آشکار از غیب      دل به صحت گراید از شک و ریب  
 تابد انوار غیبتش از جیب      در رکابش روان کلیم و شعیب  
 هست عیسی سپهبد سپهش  
 پای رفعت به فرق مهر و مهش •

• — این مسقط با تغییراتی در دیوان شاعر که از انتشارات کتابخانه ملک است در  
 صفحه ۲۰۸ آمده است. ما متن ابیات را از کتاب «نغمه‌های پیروزی» تألیف آقای اکبرزاده  
 نقل کردیم.

## شیخ محمد هادی هادوی بیرجندی

حاج شیخ هادی هادوی فرزند حاج ملا حسین بیرجندی از علمای بنام بیرجند بود. وی پس از تکمیل معلومات اولیه و فراگیری مقدمات علوم دینی به نجف اشرف و سامرا مشرف شده و از محضر علمای بزرگ مانند میرزا محمد تقی شیرازی و مرحوم میرزا محمد حسن شیرازی کسب علم نموده است. مرحوم هادوی در سال ۱۳۱۹ ه. ق به بیرجند مراجعت کرده و به امور دینی و امر قضاء اشتغال داشته است. حاج شیخ هادی علاوه بر دیوان اشعار که در تهران چاپ شده است تألیفات دیگری مانند «مائده محمدیه» و «بستان الناظر» و چند اثر دیگر دارد. اینک نمونه ای از قصاید شاعر در زیر نقل می شود.

وفات هادوی در سال ۱۳۲۶ ه. ش اتفاق افتاد.

## در مکاتبه خزان و بهار و منقبت حضرت حجة بن الحسن علیه السلام\*

منشور کرد میر خزان زی شه بهار  
سودای گل به مغز تو انباشته غرور  
بیدار شو که دولت گل سست عنصر است  
من تند باد حادثه ام تو گیاه سست  
یک تن ز خیل من چو شیخون زند به باغ  
از گل کلاله گیرد و از ارغوان سَلَب<sup>۱</sup>  
می بایدت به خازن دربار ما سپرد  
ورنه طلایه دار من آید به نیمشب  
سروی که از فسون تو مغرور می چمد  
اینک ز تند باد خریفی طلب کند  
زین گونه بر شمرد در آن نامه و سپرد  
تا پیشگاه ساحت گلزار فرودین  
وان نامه را به خسرو اردیبهشت داد  
شاه بهار نامه فرو خواند و پیش خواند  
گفت: ای دبیر هان دی دیوانه مغز را  
کای دی، کلاه کی ز خدیوان مرا سزد  
بر من حدیث سرو و گل و لاله می رود  
بستان حرمسرای من و باغ پیشگاه  
ریحان دبیر و باد سحرگه سفیر من  
ای ژاژخای یاوه سرای فسرده مغز  
بوران و برف و یخ به کهستان سپرده اند  
تازد تذرو و سرو چمد بید و بشکفد  
سلطان دین غیاث نبیین ولی عصر  
خورشید آسمان حقیقت که بسترد  
با فر فرخجسته فرهنگ او که هست

کای غرّه جمال و جوانی روزگار  
غوغای مُل به چشم تو انبیخته خمار  
چون دور سست عهد سپهدار و بختیار  
دانی چه پیش داری هنگام گیر و دار  
افتد ز نوخطان چمن صدصد و هزار  
وز لاله یاره گیرد و از ضیمران سوار<sup>۲</sup>  
هر زر که در ایاغ نهادی به یادگار  
روز سپند بر تو کند همچو شام تار  
گه سوی لاله زار و گهی سوی سبزه وار  
آتشگهی اگر چه بود در دل چنار  
در دم به دست پیک سبک سیر هوشیار  
آنجا که نغمه خوان ز هزاران بُدی هزار  
شاهی که در حریمش گل بود پرده دار  
شمشاد را که بُد ز دبیران شهریار  
از من به خط ریحان این نامه برنگار  
کانفاس من به ساحت بستان دهد نگار  
ازبدو آفرینش تا ختم روزگار  
بلبل خزانه دار من و سار پیشکار  
سوسن وزیر و لاله نعمان رکابدار  
تو خود خزانه دار منی نیک هوش دار  
تا آب نوبهاران آید به جویبار  
گل با دو صد طراوت، در دست شهریار  
پیرایه بخش هستی، مرآت کردگار  
استار<sup>۳</sup> و هم از رخ اسرار روزگار  
بنیان اعتبار خرد بروی استوار

بر آسمان رفعت و اقبال و منزلت .  
شمشیر او ستاند از آفتاب باج  
این سر مستتر که به غیب اندر است نیز  
با طلعتی که غیرت مهر است در سپهر  
ای بانی مبانی رفعت که کاخ چرخ  
در هم نورد چرخ کهن را و ساز کن  
شاهها حجاب چهره جانها غیاب تست  
گیتی فروز گردد انوار ایزدی  
بردار پرده تا همه دوستان کنند  
در وهم می نگنجد ظلمت فزون ازین  
آفاق را ز ظلمت عدوان نجات ده  
هر رهنزی طریقی و هر گمرهی رهی  
ای آسمان سمند تو یک ره همی بتاز  
«هادی» بس است ناله اگر چند چاره نیست

خوشید شرع احمد مرسل کند مدار  
یرلیغ<sup>۴</sup> او بگیرد از چرخ زینهار  
آخر برون گر آید ز استار استتار  
باطره ای که رهن مشک است در تتار  
بر پایه مشیت تو مانده پایدار  
از نو طراز دیگر و چرخ دگر برآر  
یک ره برون خرام ز استار انتظار  
برگرد روز گردد پرگار روزگار  
جانهای دور مانده بر اقدام شه نثار  
ای آفتاب از افق غیب سر برآر  
ای دست موسوی ز جبین تو شرمسار  
از گمرهی و تیره دلی کرده اختیار  
ای کهکشان خدنگ تو چندی همی بیار  
بیچاره را ز درد دل و ناله های زار

## لغات و ترکیبات:

- ۱ - سَلَب: جامه و لباس.
- ۲ - سِوَار: دستبند.
- ۳ - اَسْتَار: (جمع سِتر): پرده ها.
- ۴ - یرلیغ: فرمان (کلمه ای است ترکی).

۵ - بهارستان حاج شیخ محمد حسین آیتی، چاپ تهران ۱۳۲۷ ه.ش، صفحه ۳۵۰.

## ملک الشعراء بهار

محمد تقی بهار فرزند محمد کاظم صبوری شاعر و محقق بزرگ در سال ۱۲۶۶ ه. ش ولادت یافت بهار در عین حال شاعر و نویسنده، روزنامه‌نگار و مرد سیاست و مبارزه بود. در زمان اقامت در مشهد به ملک الشعرائی آستان قدس رضوی مفتخر شد. پاره‌ای از اشعارش به سبک خراسانی و پاره‌ای نیز متنوع و در بیان مقاصد گوناگون است. بهار علاوه بر دیوان، آثار مهمی مانند: سبک‌شناسی دارد که بارها چاپ شده است. بهار را در مدح اهل البيت (ع) اشعاری است. این چامه را مرحوم بهار در سال ۱۲۸۳ ه. ش در سن ۲۰ سالگی سروده و از آزمایشی دوستانه سربلند بیرون آمده است. شاعر از آن زمان در جرگه ادبای خراسان پایگاهی رفیع یافت و قدر و منزلتش شناخته شد.

بهار در سال ۱۳۳۰ ه. ش چشم از جهان فرو بست.



## تغزل در منقبت ولی عصر حجة بن الحسن (ع) \*

در دل من آذربیرزین زن  
 تیر غمزه بر من غمگین زن  
 صد گره برین دل مسکین زن  
 صد گوازه بر لب شیرین زن  
 زان دو زلف پر شکن و چین زن  
 رو قدم به لاله و نسیرین زن  
 گه زمزه، خنجر و زوبین زن  
 ورزنی به ساعد سیمین زن  
 وره می زنی، ره آیین زن  
 گه نوای خوب نو آیین زن  
 نیمروز، ساغر زرین زن  
 بر سخنوران خط ترقین زن  
 روبه شاهباز و به شاهین زن  
 پیلوش به شاه و به فرزین زن  
 گردن هوا به تبرزین زن  
 گحل راستی به جهان بین زن  
 تن به ملک و جاه فرودین زن  
 کوس پادشاهی و تمکین زن  
 تیغ اگر زنی به ره دین زن  
 شودر خدیوی چونین زن  
 ره بر این گروه ملاحین زن  
 بر کمیت کینه وری زین زن  
 گه به نیزه بر کتف این زن  
 بر کن از جهان و به سجنین زن  
 بیخ اهریمن خود بین زن  
 بر سر خرافه پارین زن

خیز و طعننه برمه و پروین زن  
 بند طره بر من بیدل نه  
 یک گره به طره مشکین بند  
 یک سخن زد و لب شیرین گوی  
 خواهی ارزنی ره تقسوارا  
 تو بدین لطیفی و زیبائی  
 گه زغمزه، ناوک پیکان گیر  
 گر گشی به خنجر مژگان گش  
 گرهمی ببری، دل دانا بر  
 گه سرود نغز دلارا ساز  
 بامداد، باده روشن خواه  
 رو بهار ازین سخنان امروز  
 زین تدر و کبک چه جوئی غیر  
 شو پیاده زاسب طمع و آن گاه  
 تا طبرزد آوری از حنظل  
 تا جهان کثرت به ننماید  
 گرت ملک و جاه برین باید  
 بنده شوبه درگه شه و آن گاه  
 شاه غایب آنکه فلک گویدش  
 روره امیری چونین گیر  
 ای ولی ایزد بیچون، خیز  
 بر بساط دادگری پانه  
 گه به حمله بر اثر آن تاز  
 خیمه خلاف اعادی را  
 کیش اورمزد بکار آور  
 دین حق و معنی فرقان را

از دیسار مشرق بیرون تاز  
 پای بر بساط خواقین نه  
 پیش خیل بدمنشان شمشیر  
 بامداد تییره خون خصم  
 بر کران این چمن نوخیز  
 تا به راستی گروود زین پس  
 چهر عدل را ز نو آدین بند  
 گرفت فلک ز امر تو سر پیچد  
 طبع من زده است در مدحت  
 برگشای دست کرم و آن گاه  
 تا جهان بود تو بدین آیین

کوس خسروی به در چین زن  
 تکیه بر سریر سلاطین زن  
 چون امیر خندق و صفین زن  
 بر بیاض دین خط تزئین زن  
 باسنان آخته، پرچین زن  
 بانگ بر جهان کژ آئین زن  
 کاخ مجد را ز نو آئین زن  
 بر دو پاش بندی روئین زن  
 نیک بشنو و در تحسین زن  
 بر من فسرده مسکین زن  
 گام بر بساط نو آیین زن

### در منقبت حضرت حجت (ع) \*

|                               |                                |
|-------------------------------|--------------------------------|
| مژده که روی خدا ز پرده برآمد  | آیت داور به خلق جلوه گر آمد    |
| بیخبران را ز فیض کل خبر آمد   | مظهر کل در لباس جزء درآمد      |
| معنی واجب گرفت صورت امکان     |                                |
| شعشه گسترده جلوه صمدانی       | گشت عیان سر صادرات نهانی       |
| طاق طلب را قویم گشت مبانی     | شاهد غیبی رسید و داد نشانی     |
| از لمعات جمال قادر سبحان      |                                |
| از فلک کون تافت اختر تجرید    | نفس احد سرزد از هیولی توحید    |
| لم یلد امروز یافت کسوت تولید  | آنکه بدو زنده گشت هر سه موالید |
| و آنکه بدو تازه گشت چارخشیجان |                                |
| عقل نخستین بزرگ صادر اول      | کالبد مستنیر و جان ممثل        |
| راه بدی را یکی فروخته مشعل    | هادی و مهدی سمی احمد مرسل      |
| حجت غایب ولی ایزد منان        |                                |
| قاعده پرداز کارگاه الهی       | راز جهان را دلش خبیر کماهی     |
| جاهش برتر ز حد لایتناهی       | فکر به کنه جلال و قدرش واهی    |
| عقل به قرب کمال و جاهش حیران  |                                |

پرده نشین حریم لم یزلی اوست      شاهد غیبی و دلبر ازلی اوست  
 مرشد و مولا و پیشوا و ولی اوست      باری سرّ خفی و نور جلی اوست  
 خواهش پیدا شمار و خواهش پنهان  
 ای قمر تابناک برج امامت      وی گهر آبدار دُر ج کرامت  
 ای به قد و قامت تو شور قیامت      خیز و برافراز یک ره آن قد و قامت  
 خیز و برافروز یک ره آن رخ رخشان  
 غیر تو ای کنز مخفی احدیت      کیست که پیدا کند کنوز هویت  
 از تو عیان است جلوۀ صمدیت      هیچ تورا با خدای نیست دوئیت  
 ذات تو با ذات هوست یکسر و یکسان  
 خیز و عیان کن به خلق جلوۀ دادار      خیز که حق خفت و گشت باطل بیدار  
 گرنکنی پای در رکاب ظفر یار      منتظرانت زنند ای شه ابرار  
 دست به دامان شهر یار خراسان  
 زاده موسی که طور اوست حریمش      عیسی گردون نشین غلام قدیمش  
 هر دو جهان ریزه خوار کف کریمش      آن که به فرمان واجب التعظیمش  
 بر جهد از نقش پرده، ضیغم غرمان  
 خرگه ناسوت هست پایه پستش      مسند لاهوت جایگاه نشستش  
 عقل خردمند گشته واله و مستش      غیر خدایش مخوان که هست شکستش  
 بیخ از این عز و این جلالت و این شأن  
 ذاتش آیینه خدای نما شد      گر چه خدا نیست کی جدا ز خدا شد  
 درگه او زیب بخش عرش علا شد      هر که به درگاه او ز روی صفا شد  
 ز اهل صفا شد بسان خواجه دوران

\* \* \*

• دیوان اشعار شادروان محمد تقی بهار «ملک الشعراء» ج ۱، سال ۱۳۳۵ ه.ش،

ص ۱۱.

• همان، صفحه ۱۹۰.

## مقدّس علی‌شاه فانی

حسین بن علی محمد متخلص به «مقدّس» در سال ۱۲۹۴ ه.ق در مبارکه، پای به غرضه وجود نهاد. وی از دوران کودکی علاقه زیادی به کسب علم و کمالات داشت. در چهل سالگی، بر اثر عشق و علاقه به زیارت اعیان مقدّسه و بهره‌مندی از محضر عالمان کامل، با پای پیاده عازم نجف اشرف می‌شود، پس از مراجعت به زادگاه خود «مبارکه» به سرودن آثارش درباره‌ی خاندان عصمت (علیهم السلام) می‌پردازد. وفاتش را محرم الحرام سال ۱۳۵۳ ه.ق نوشته‌اند.

دیوانش در سال ۱۳۳۶ ه.ش چاپ شده است.

## قصیده در میلاد و مدح امام عصر (عجل) \*

شب گذشته به کنجی چومرغ سوخته بال

نشسته بودم با بخت خویشان به جدال

سپاه غم به دل از شش جهت شبیخون زد  
 شکست خاطر افسرده‌ام به سنگ سفال  
 چنان جنود بلاد بر سرم هجوم آورد  
 که شد ز بارالم سرو قامتم چون دال  
 غرض به ناله و اندوه و رنج و غصه و غم  
 گذشت تا به سحر شام من بدین منوال  
 که ناگهان بت سرمست چارده ساله  
 نگار ساده رخ آن دلبر همایون فال  
 ز فرق تا قدمش جمله بود عنبر و ناز  
 زیبای تا به سرش عشوه بود و غنچ و دلال<sup>۱</sup>  
 تبارک الله واحسن به صنع نقاشی  
 که ریخت با قلم صنع طرح این اشکال  
 شدم ز خویش و به خویش آمدم سپند آسا  
 ز جای جستم و او را نمودم استقبال  
 سخن نگفته بت ساده یک بط باده<sup>۲</sup>  
 ز جیب خویش در آورد و گفت: کیف الحال؟  
 چه گفت؟ گفت مرا اندرین همایون شب  
 سبب ز چیست که بنشسته‌ای پریشان حال  
 قبیح باد ترا حیف نیست همچو شبی  
 گزیده گوشه عزلت چو زاهد محنتال  
 به شرع مصطفوی گرچه می حرام بود  
 ولی به رأی حکیم امشب آمده است حلال  
 سپس بر ریخت به ساغر از آن شراب کهن  
 مرا بداد پیاپی دور طل مالا مال  
 سرم چو مست شد از شور بساده وحدت  
 کشید خامه و دفتر به پیش. گفت: تعال  
 یکی چکامه دلکش رقم نما که بود  
 شب تو آمد شاهنشاه عیدیم مثال<sup>۳</sup>

هم امشب است که از امر کردگار جلیل  
شود ز پرده عیان سر قادر متعال  
سلیل حیدر صفدر محمد مهدی  
امام عصر شهنشاه مسند اجلال  
ز بطن نرجس خاتون تولد آن شه  
شد از عطای خداوند بی نظیر و همال  
نمود شمس حقیقت ز مشرق عصمت  
طلوع، و پرده برافکنند حق ز روی جمال  
بداد هاتف غیبی صلاهی جاء الحق  
به کاینات که گردند منهدم ابطال  
تجلیات جمال جمیل لم یزلی  
ظهور کرد در آیینه جمال و جلال  
عیان به خلق خدا گشت سرکنز خفی  
رسید شرع محمد (ص) به حد رشد و کمال  
ز ذات اقدس او دست عالمی کوتاه  
به وصف کردن او نطق ما سوا همه لال  
خوش آن زمان که در آید برون ز پرده غیب  
ز قهر، خرمن کفار را زند غربال  
خدای را مددی ای امام عصر که شد  
شب فراق به آخر، رسید صبح وصال  
ز نور خویش جهان را ز نور کن  
بیان ما علم فتح و نصرت و اقبال  
شها مرا نبود هیچ آرزو در دل  
سوی آن که اگر مهلتم دهد آجال  
رخت ببینم و بی اختیار بدهم جان  
جزین مرا نبود هیچ خواهش و آمال  
رضا مشو که درین آرزو به خاک رود  
چو گشت عمر «مقدس» فزون ز پنجه سال

دلم خوش است و بود خاطر ازین خرسند  
که دوستی محمد (ص) مرا بس آمد و آل  
اگر شها به سه موضع رسی به فریادم  
شوم ز ماتم و اندوه و غصه فارغبال<sup>۴</sup>  
نخست در دم رفتن دوم به قمر لحد  
سوم دمی که بسجندنامه اعمال

### لغات و ترکیبات

- ۱ - غنج و دلال: ناز و عشوه و غمزه.
- ۲ - بَط باده: ظرف شراب که به شکل مرغابی می‌سازند، ضراحی.
- ۳ - عدیم مثال: بی مانند.
- ۴ - فارغ بال: آسوده خاطر.

۵ - دیوان قصاید مقدس علیشاه فانی، چاپ اصفهان، کتابفروشی خائفی  
۱۳۳۶ هـ. ش، ص ۱۹۶.

## آیتی بیرجندی

شیخ محمد حسین آیتی بیرجندی ملقب به ضیاء الدین در سال ۱۳۱۰ ه. ق در قاین متولد شد و در بیرجند نشوونما یافت و از محضر پدر دانشمندش آقا شیخ محمد باقر گزاری که عالمی مجتهد بود، کسب علم نمود. سپس برای تحصیل و تکمیل معلومات به نجف اشرف سفر کرد و در آن دیار از محضر درس آقا سید ابوالحسن اصفهانی و آقا ضیاء الدین عراقی کسب علم کرد و به درجه والای اجتهاد نائل آمد. مرحوم آیتی در ضمن رسیدگی به امور شرعی مردم بیرجند اشعاری نغمه‌سرو و آثاری فراهم می‌کرد. از جمله آثارش: بهارستان، مثنوی، مقامات الابرار، در غلطان و فرائد العقول است.

وفات آیتی در سال ۱۳۵۰ ه. ش رخ داد.



# دریشارت مسرت انگیز و اشارات لطافت آمیز به ظهور ولی

## عصر حجة بن الحسن (عج) \*

یا نگار دلستان آید همی  
یار سوی دوستان آید همی  
یار مشکین گیسوان آید همی  
لعبت شکر دهان آید همی  
شمع بزم عاشقان آید همی  
حال، گرم و مهربان آید همی  
شوخ چشم کامران آید همی  
خسرو شیرین لبان آید همی  
یا خود آن سرو روان آید همی  
سرخ روی و شادمان آید همی  
هدهد رطب اللسان آید همی  
کز حدیث تازه جان آید همی  
دلگشای آن داستان آید همی  
کش ملایک پاسبان آید همی  
کش درود از آسمان آید همی  
حضرت صاحب زمان آید همی  
تا معانی در بیان آید همی  
یعنی آن جان جهان آید همی  
کامها، شکرستان آید همی  
دوره امن و امان آید همی  
همچو بخت شه، جوان آید همی  
عیسی بخشیده جان آید همی  
برتر از موسی، شبان آید همی  
یوسفی با کاروان آید همی  
ماه کنعان ناگهان آید همی

بوی گل از گلستان آید همی  
عاشقان را مژده باد ای دوستان  
بوی مشک و عنبر سارا رسد  
مجلس از بیگانه پردازید، کان  
بال و پر سوزید ای پروانگان  
بود چندی با عزیزان سرگران  
چشم مستش غارت عقل است و هوش  
خسرو شیرین لبان محبوب ماست  
سرو آزاد است یا عمر دراز  
جاء اندر دست و خود مست و خراب  
تا نماید داستانها از سبا  
مرحبا ای خوشنوی خوش خبر  
بازگو از وادی رضوی، سخن  
بازگو زان درگه عالی مقام  
مهدی موعود آن قطب وجود  
ای خوش آن روزی که گویند این خبر  
طبع روشن، مطلع دیگر نهاد  
این جهان را باز جان آید همی  
روزگاری چون شکر آید پدید  
بگذرد این فتنه و جور و فساد  
روزگار پیر بعد از قرنهای  
این خبر بدهید با دل مردگان  
تا نگهبانی کند این گله را  
ای خریداران شما را مژده باد  
بوی پیراهن غبار از دل زدود

بر سر این خلق از لطف خدا  
گوی! هان! یا دشمن دجال چشم  
احمد ثانی پی تعلیم خلق  
آورد تا آیت فتح و ظفر  
هر که دیدش گفت: اینک مرتضی  
یا به خیبر از پی قلع یهود  
یا که موسی باید و بیضا، زطور  
آبهای رفته باز آید به جوی  
از پی این ظلمت اهریمنان  
شکر لاله در مدیح شهریار  
آری آری ذوق چون افتد سلیم  
لیک بر درگاه شه همچون عجز  
خوش کلافی کآیتی آن را بها

\* \* \*

ظلّ یزدان سایبان آید همی  
مهدی آخر زمان آید همی  
با لب معجز نشان آید همی  
جبرئیل از آسمان آید همی  
ذوالفقارش بر میان آید همی  
خاتم پیغمبران آید همی  
سوی قطبی مردمان آید همی  
سبز و خرم بوستان آید همی  
نور یزدان مهرسان آید همی  
طبع من گوهر فشان آید همی  
گوهر از طبع روان آید همی  
با کلاف و ریسمان آید همی  
زلف حوران جنان آید همی

## الهی قمشه ای

روحانی متآله آقا میرزا مهدی الهی قمشه ای مفسر، فیلسوف و دانشمند معروف استاد دانشگاه تهران بود. وی در شهر قمشه متولد شد و پس از طی مقدمات تحصیل، حکمت را در محضر آقا میرزا شیخ هادی فرزانه تلمذ کرد. قمشه ای مدتی را نیز در مشهد گذراند و از محضر شیخ اسدالله یزدی بهره‌ها برد و پس از تکمیل علوم معقول به تهران رفت و در دانشگاه تهران به تدریس پرداخت. علاوه بر دیوان شاعر - که چاپ شده است - الهی صاحب تألیفات فلسفی است.

وفات این استاد گرانقدر در سال ۱۳۵۲ ه. ش رخ داد.

## قصیده در مدح حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام\*

ای جمال زیبا، ظلّ حُسن یزدانی      گشته آشکار از وی، سرّ غیب پنهانی

ای رخت به نیکوئی ماه در شب عالم  
 ای به کشور ایمان شهریار بی همتا  
 چهره دل آرا را بر جهانیان بنما  
 آیت خدائی تو، جان مصطفائی تو  
 ز انتظار عالم را از کرم برون آور  
 ما به محفل عشقت همچو شمع و پروانه  
 جنت جمالت را ساز آشکار، ای جان  
 چند دیده ما را در رخت کنی جیحون؟  
 بر کمال صنع خویش حق تبارک الله گفت  
 از تو بر سرم آدم تاج عز کرمناست  
 موسی از جلالت یافت، ملک و عزت و دولت  
 زان جمال قنوسی پرده برفکن کز عشق  
 هم نهان و هم پیدا، در مثل چو خورشیدی  
 ای عجب به پنهانی می زند ره دلها  
 از رخت نقاب افکن، راز عالمی بگشا  
 حال ما مسلمانان در هم است و بی سامان  
 از عطای مسکینان ملک حسن و احسانت  
 راه سخت و منزل دور، شام تار و مه بی نور  
 کار دل شده مشکل، دور کشتی از ساحل  
 چشم عاشقان تا کی ریزد از فراق خون

چهره دل آرایت آفتاب نورانی  
 وی به عرصه امکان گنج علم سبحانی  
 چند رخ نهان سازی ای که بر جهان جانی  
 قلب مرتضائی تو، هفت سر قرآنی  
 ساز ملک گیتی را رشک باغ رضوانی  
 ساز عاشقی در دل، داغ دل به پیشانی  
 کان بهشت رحمت باد بر جهانی ارزانی  
 روشن از رخت گردان، این جهان ظلمانی  
 چون ترا به حسن آراست رب نوع انسانی  
 نوح را توئی رهبر ز انقلاب طوفانی  
 عیسی از جمالت گشت، فرد قدس روحانی  
 بر رخت شود حیران چشم ماه کنعانی  
 گر چه از نظر چندیست زیر ابر پنهانی  
 نرگست به شهلائی، زلفت از پریشانی  
 تا عیان شود بر خلق، سر اول و ثانی  
 درد ما شود درمان از لببت به آسانی  
 کم نگردد ای منعم چون عطای رحمانی  
 پای خسته، دل رنجور، رهبر تو خوددانی  
 روزگار، نامقبل، داد از این پریشانی  
 دردمند هجرانیم، ای طیب درمانی

خاطر (الهی) را از رخت چو ماه افروز  
 کز غمت شب هجران در هم است، ظلمانی

## عبدالعلی خراسانی (نگارنده)

نگارنده فرزند ابراهیم شیرازی به سال ۱۲۷۸ ه.ش در اصفهان ولادت یافت وی چندی در اصفهان و عتبات عالیات و تهران اقامت کرد و به کسب علوم قدیمه و تحصیلات جدید پرداخت. نگارنده در ارتش خدمت می‌کرد و با درجه سرگردی بازنشسته شد.

وی دارای طبعی موزون بود و در سخن سنجی و شاعری تبخّر داشت. بخشی از اشعارش - تا کنون - چاپ شده است. به خاندان عصمت و طهارت (ع) ارادت خاصی داشت. اینک نمونه‌ای از اشعارش درین زمینه:

## در مدح قائم آل محمد (ص)

|                                 |                            |
|---------------------------------|----------------------------|
| رسید از گرد ره مهمان دیگر       | که دارد نزد ما عنوان دیگر  |
| رسید، ای مرغ جان! در این سحرگاه | ز گلزار جنان ریحان دیگر    |
| رسید از لطف حق، ای دردمندان!    | طیب دیگر و درمان دیگر      |
| چه می‌شد حاصل ما مستمندان       | نمی‌آمد، گر این باران دیگر |

رهین منتت آن میزبا نسیم  
خدا، گویی که دنیا را به ما داد  
دریغنا! باز آن مهر دل افروز  
نهان شد، لیک دایم هست ما را  
چو یزدان کُلّ یوم هست فی شأن<sup>۱</sup>  
به غیر از «قائم آل محمد»  
وجود مهدی موعود ما راست  
ولی ای کاش تا در صبح دیدار  
بیا ای نوح طوفانی بپا کن  
به میدان آی تا اهریمنان را  
«نگارنده» نثار مقدمش کن

که گسترده است امشب خوان دیگر  
ازین لطف و ازین احسان دیگر  
نهان گردید تا دوران دیگر  
چو یزدان شاهد پنهان دیگر  
به گیتی نیستش همشان دیگر  
جهان را نیست پشتیبان دیگر  
ز دریای کرم مرجان دیگر  
نمی آمد شب هجران دیگر  
که می خواهد جهان طوفان دیگر  
نباشد فرصت جولان دیگر  
دهندت گر هزاران جان دگر

## نسیم سحرگاه

دستم اگر به دامن آن شاه می رسید  
دیگر مرا نیاز به گفتن نبود اگر  
ای کاش آن لطیفتراز بوی گل شبی  
راه امید بسته مگر این که باز دوست  
می شد ز روشنی، شب تاریک من چو روز  
بود از شرار عشق دل ما نمونه ای  
آن رهنمای عشق «نگارنده» گر نبود

پایم به عرش از شرف و جاه می رسید  
آن کس که هست از دلم آگاه می رسید  
آهسته با نسیم سحرگاه می رسید  
چون میهمان سرزده از راه می رسید  
گر بر فراز کلبه ام آن ماه می رسید  
آتش اگر به خرمنی از گاه می رسید  
کی عقل ما به سیرالی الله می رسید

## لغات و ترکیبات:

۱ - ناظر است به آیه شریفه ۳۰ سوره الرحمن که می فرماید: خداوند

متعال هر روز [هر دم و لحظه] در کاری است.

## دکتر قاسم رسا

دکتر قاسم رسا در سال ۱۲۹۰ ه. ش در تهران ولادت یافت و در سنین نوجوانی به مشهد رفت و تا آخر عمر در آن جا زیست، بدین جهت است که شاعر خود را پرورش یافته خاک خراسان می خواند. پدرش شیخ محمد حسن رسا مردی مؤمن و خوش مشرب بود. رسا در سال ۱۳۱۵ شمسی در رشته طب فارغ التحصیل شد و مدتی به طبابت پرداخت. طبع شاعری و روح لطیفش وی را به سوی شاعری کشاند و به افتخار ملک الشعرائی آستان قدس رضوی نائل آمد. اشعارش عموماً روان و ساده و بیشتر در مناقب ائمه معصومین (ع) و نصایح است.

دکتر رسا در سال ۱۳۵۶ ه. ش چشم از جهان فرو بست. دیوانش به طبع رسیده است.

## به مناسبت میلاد مسعود حضرت ولی عصر عجل الله

### فرجه\*

صبحدم پیک مسیحا دم جانان آمد  
این نسیم ملکوتی ز کدامین چمن است  
سحر از پرده نشینان حریم ملکوت  
دعوی رهبری ای جعفر کذاب خطاست  
عاشقان را رسد این طرفه بشارت ز سروش  
می کند مُرغ سحر زمزمه بر شاخه گل  
میوه باغ رسالت که به ذرات وجود  
وارث تاج «نبی» اوست که با دعوت حق  
شهسواری است که با صولت و بازوی (علی)  
چهره ای زهره بیوشان که زبام ملکوت  
مظهر صلح (حسن) اوست که با حلم حسن  
آنکه در پیکر او خون (حسین بن علی) است  
در ره زهد و عبادت چو (علی بن حسین)  
علم (باقر) همه در اوست که با مشعل علم  
تا ز ناپاک کند مذهب (جعفر) را پاک  
همچو (کاظم) که بود قبله حاجات و مراد  
چون (رضا) تا که کند تکیه بر اورنگ علوم  
اوست سرچشمه تقوا و فضیلت چو (جواد)  
(هادی) وادی حق کز پی ارشاد بشر  
یادگار (حسن عسکری) پاک سرشت  
(قائم) آل محمد، شه اقلیم وجود  
ای شه منتظر از منتظران چهره میپوش  
ز جدائی تو ای کوکب صبح امید  
همه گویند که مفتاح فرج صبر بود  
خسروا جز تو در این ملک سلیمانی نیست

گفت: برخیز که آرام دل و جان آمد  
که چو انفاس سحر غالیه افشان آمد  
نغمه برخاست که شاهنشاه خوبان آمد  
که به صد جلوه برون حجت یزدان آمد  
که سحرگاه شب نیمه شعبان آمد  
که ز نرگس ثمری پاک به دوران آمد  
روشنی بخش، چو خورشید درخشان آمد  
بهر افراشتن پرچم قرآن آمد  
از پی کشتن کفار به میدان آمد  
زهرة (فاطمه) با چهره تابان آمد  
پی آرامش دلهای پریشان آمد  
پی خونخواهی سالار شهیدان آمد  
سوی حق قافله را سلسله جنبان آمد  
رهبر جامعه بی سرو سامان آمد  
مظهر راستی و پاکی و ایمان آمد  
درمندان جهان را پی درمان آمد  
وارث افسر سلطان خراسان آمد  
منبع فیض و جوانمردی و احسان آمد  
با چراغ خرد و دانش و عرفان آمد  
که جهان را کند از عدل گلستان آمد  
که به فرماندهی عالم امکان آمد  
زانکه جانها به لب از محنت هجران آمد  
ای بسا اشک که از دیده به دامان آمد  
صبر نتوان که دگر عمر به پایان آمد  
کی رسد مژده به موران که سلیمان آمد؟



خرم آن روز که از کعبه ندا برخیزد  
از پی تهنیت مقدم گل طبع (رسا)

که به فرمان خدا صاحب فرمان آمد  
نغمه پرداز چو مرغان خوش الحان آمد

## به مناسبت میلاد با سعادت قائم آل محمد (ع) \*

دوش وقت سحر از سامره برخاست نسیم  
شد برانگیخته موج طرب از عالم خاک  
تا که جبریل کند سامره را گلباران  
در شب نیمه شعبان معظم ز افق  
این شمیم ملکوتی ز حریم حسن است  
عرضه فرمود (حکیمه) گل نرگس به امام  
آفرین باد بر آن خامه رسام ازل  
محور دایره کون و مکان، قطب زمان  
سرو جان در قدمش ریز که آن گوهر پاک  
در شجاعت چو حسین و به شهادت چو علی  
تاجداران جهان تاج ز سر بگیرند  
تا برویند غبار حرم محترمش  
چشم صاحب نظر افتد چو بر آن وادی پاک  
ای گل باغ رسالت که پی عرض ادب  
تا بر آن چهره تجلی خدا را نگرد  
شد به فرمان خدا امر ولایت به تو ختم  
صاحب الامری و منجی بشر، مصلح کل  
عهد کردی که گشایی گره از مشکل ما  
پرچم (نصر من الله) برافراز و بیا  
تا جهان پر شود از داد برانداز زین  
تو سلیمانی و شمشیر برآور ز نیام  
وارث مسند پاگان شده ناپا کدلان  
پرچم صلح و عدالت ز تو گردد بر پا

تا برد راحه (نرگس) از آن پاک حریم  
بوی گل بر همه آفاق پراکند نسیم  
کاروانهای گل آورد ز جنات نعیم  
داد مه عالَمیان را خبر از فیض عمیم  
شد مشام دل و جان خرم از آن طرفه شمیم  
وه! چه گل! مظهر آیات خداوند حکیم  
که کند شبه رسول مدنی را ترسیم  
وارث مسند پیغمبر و قرآن کریم  
یادگاری است گرانمایه از آن (دریتیم)  
چون نبی صاحب وجه حسن و خلق عظیم  
گر به سر مهدی موعود گذارد دیهیم  
قدسیان گشته در آن بارگه قدس مقیم  
چشم پوشد ز تماشای بهشت و تسنیم  
خسروان کرده به درگاه جلالت تعظیم  
آمد از طور به دیدار تو موسی کلیم  
بعد میلاد تو شد مادر ایام عقیم  
چهره بگشای که اوضاع جهان گشت وخیم  
ای شه دادرس یسار مبر عهد قدیم  
که به فرمان تو گردد همه عالم تسلیم  
ریشه کفر و فساد و ستم و ظلمت و بیم  
خاک را پاک کن از فتنه دیوان رجیم  
تکیه بر جای کریمان زده اشخاص لثیم  
پایه دین و فضیلت ز تو یابد تحکیم

در دبستان تو آیین ادب را تعلیم  
پرچم صلح برافراشته در هر اقلیم  
کی کند لطف تو ویرانه دل را ترمیم؟  
صبر نتوان که فراق تو عذابی است الیم  
که ندارد دل غمدیده ما جز توندیم  
که توئی سایه الطاف خداوند رحیم  
کز دبستان رضا یافته این ذوق سلیم  
کرده ران ملخی را به سلیمان تقدیم

\* \* \*

توئی آن مکتب آداب که لقمان گیرد  
خرم آن روز که در سایه عدل تو شود  
کی کند نور تو کاشانه جان را روشن؟  
همه گویند که مفتاح فرج صبر بود  
با نگاهی دل غمدیده ما را بنواز  
کاسه صبر شد از هجر تو لبریز، بیا  
طبعم الهام از این چشمه فیاض گرفت  
بهر شکرانه این مقدم مسعود (رسا)

• — دیوان دکتر قاسم رسا، چاپ مشهد، کتابفروشی باستان.

• — دیوان، صفحه ۱۳۶.

## حاج شیخ عبدالله واعظ یزدی

حاج شیخ عبدالله فرزند غلامرضا متخلص به «شهودی»  
به سال ۱۲۸۷ ه. ش درمید یزد ولادت یافت؛ در زادگاه  
خود یزد به تحصیل مقدمات علوم پرداخت سپس به مشهد  
مقدس آمد و درین دیار ساکن شد و به تحصیلات و  
فراگرفتن علوم اسلامی در جوار قبر مطهر حضرت رضا (ع)  
ادامه داد و به وعظ و ارشاد و تبلیغ معارف اسلامی  
پرداخت. «شهودی» آثار منظوم و منثوری دارد. اینک  
نمونه ای از اشعارش در مدح حضرت حجة بن الحسن  
علیه السلام:

### جلوة رحمان\*

ای صبح ازل از گل روی تو هویدا      شام ابد از سنبل گیسوی تو پیدای  
زین سنبل و گل، بلبل دل واله و شیدا      عشق تو بود بردل و جان سرسویدا  
ای چهره و خال و خط تو صفحه قرآن  
ای از دهننت چشمه حیوان شده سیراب      وز طره پرتاب تو دلها شده بی تاب

لعل لب تو در دو جهان گوهر نایاب      روی تو و ابروی توام قبله و محراب  
 جز سوی تو جاننا نبود روی محبتان  
 رخسار تو بر اهل جنان است جنان بخش      گفتار تو بر جان و روان است روان بخش  
 دیدار تو بر خلق جهان است، جهان بخش      ای بوی تو بخشیده به گل نکهت جان بخش  
 از عشق تو بلبل به چمن گشت غزلخوان  
 ای باطن تو قلزم غیر متناهی      پیش تو بود ظاهر اشیاء کماهی  
 شاهان جهان را تودهی حشمت و شاهی      ذات تو بود اعظم اسماء الهی  
 بر خلق بود جلوۀ تو جلوۀ رحمان  
 ما گوی صفت در خم چوگان بلائیم      ما پادشه کشور تسلیم و رضائیم  
 با وصل تو و فصل تو شاهیم و گدائیم      در دایرۀ عشق تو و هجرتو، مائیم  
 پرگار صفت جمله درین دایره حیران  
 از ظلم و ستم چهرۀ آفاق سیاه است      دودی که رود بر فلک از ناله و آه است  
 مظلوم اگر داد زند داد گناه است      هر جانگری منتظری چشم به راه است  
 ای یوسف گم گشته بیا جانب کنعان  
 گسترده بود سفرۀ احسان تو، ای شاه      خلق دو جهان یکسره مهمان تو ای شاه  
 جبریل بود ریزه خورخوان تو، ای شاه      پیوسته «شهودی» ست ثناخوان تو، ای شاه  
 شاهان نظر از لطف نما سوی گدایان

## خطاب به ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه)

ای روی تو زیبائی بخشیده به زیبائی  
 سرو از قد رعنائیت آموخته رعنائی  
 جز فکر تو خوبان را نبود سرو سودائی  
 «ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی»  
 «جان بی توبه لب آمد، وقت است که باز آئی»

سودای وصال تورا سوای جهانم کرد  
مهجور ز دین و دل بیگانه ز جانم کرد  
القصه که هجر تو بی تاب و توانم کرد

«مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد»

«کز دست بخواهد شد پایاب شکیبائی»

جانا دلم از عشقت گردیده چو جام جم  
پیدا ز صفای دل هم کعبه و هم زمزم  
با شور و نوا هر یک گویند به زیر و بم

«یارب به که بتوان گفت این نکته که در عالم»

«رخساره به کس ننمود آن شاهد هر جائی»

هر صبح گل از رشکت از رخ عرق افشانند  
همچون تو، گلی، جانا فردوس نرویانند  
حال دل پر خونم چون است؟ خدادانند

«دائم گل این بستان شاداب نمی ماند»

«دریاب ضعیفان را در وقت توانائی»

چون ناوک مژگانت در دهر خدنگی نیست  
جز ذکر تو آوازی در بر ربط و چنگی نیست  
بی روی توام جنت جز کلبه تنگی نیست

«ساقی چمن گل را بی روی تورنگی نیست»

«شمشاد، خرامان کن تا باغ بیارائی»

از باده وصل خود ما را بیچشان جامی  
ما را نبود، جاننا! غیر از تو دل آرامی  
گفتی ز کفم دردی از درد بیاشامی

«ای درد توام درمان در بستر ناکامی»

«وی یاد توام مونس در گوشه تنهائی»

• نغمه های پیروزی به اهتمام محمود اکبرزاده، چاپ طوس (مشهد) ۱۳۴۰ هـ. ش

صفحه ۱۲۵.

## کمال

احمد کمال پور فرزند حسن به سال ۱۲۹۷ هـ. ش در مشهد تولد یافت. پس از تحصیل دانش در همین شهر به کسب و کار آزاد پرداخت.

کمال بر اثر قریحه ذاتی و علاقه بسیار به شعر و آثار شعرای بزرگ و مطالعات مستمر داواین شعرا و معاشرت دائم با اهل کمال، رفت و آمد در محافل ادبی، توانست اشعاری نغز و استوار بسراید و مورد توجه استادان ادب قرار گیرد. کمال شاعری است استاد و فضیلت خواه و طالب دانش و کمال آثارش از قصیده و غزل در مجلات ادبی نشر یافته ولی دیوان شعرش تا کنون منتشر نشده است.

## کنگره عدل

که به یاد آمدم آن لعل لب نوشین  
سر من هیچ نیامد به سربالین  
گاه چون شام فراقش دل من غمگین

وه! چه فرخنده شبی بود شب دوشین  
چه شبی بود که یک لحظه نیاسودم  
گاه چون صبح وصالش لب من خندان

گاه خونابه فروریختم از مژگان  
گاه ناهید مرا منظر و گاهی ماه  
گاه با هجر شدم همره و گاهی وصل  
گاه گفتم به غم، ای مونس دیرینه  
ای که چون سایه نگردي توجدا از من  
رفع دلتنگی من از تو بود ای غم  
وسعتی یافت فضای دل من از تو  
رفتم از خویش که آمد به وثاقم یار  
صحن کاشانه شد از پرتو او روشن  
گفت: برخیز پس زانوی غم منشین  
دیده از چیست؟ چنین دوخته ای بر در  
شاد زی شاد که امشب بوجود آمد  
آن که در هم شکنند رسم و ره امروز  
آن که در پیچد طومار ستمکاران  
آن که بر هم زند اوراق همه ادیان  
آن که تأسیس کند کنگره ای از عدل  
قائم بالحق، هادی بشر مهدی (ع)  
چون «کمال» آن را که بر آرد به ظهورش دست

\* \* \*

گاه دادم به دل خون شده ام، تسکین  
گاه بر زهره مرا دیده و گه پروین  
شب، سحر گشت، گهی تلخ و گهی شیرین  
ای که کاشانه دل یافت ز تو تزیین  
بسته با جانی و دل هست ترا کابین  
بی سبب نیست که نسبت به توام خوشبین  
که شده در خور پرواز دو صد شاهین  
با رخی تافته و تازه تر از نسرين  
ساحت خانه از او گشت عبیر آگین  
کوی و برزن همه جا بسته بین آذین  
ز انتظار که چنین هستی انده گین؟  
سَر طاهها و گل سر سبد یاسین  
آن که آرد همه در پرتویک آیین  
آن که می گردد از او صلح جهان تضمین  
آن که دیباچه دین یابد از تو تدوین  
آن که می گردد امنیت از تو تأمین  
که از زنده و جاوید بماند دین  
بشود بی شک، از عرش برین، آمین

\* \* \*

## موسوی گرمارودی

علی موسوی گرمارودی در سال ۱۳۲۱ هـ.ش در قم ولادت یافت. پدرش مردی بود عالم و عارف و مدرس که از گرمارود قم به شهر هجرت کرده محضرش مجمع طالبان علم بود.

علی از پنج سالگی مقدمات آموختن قرآن و برخی کتب معمول زمان را پیش پدر آغاز کرد و در سن ۹ سالگی به مدارس جدید رفت. مدتی نیز در مشهد نزد اساتید نامداری مانند مرحوم ادیب نیشابوری دوم به کسب فیض پرداخت، سپس به تهران آمده ابتدا در دانشکده حقوق و سپس در دانشکده ادبیات به تکمیل معلومات ادبی پرداخت. شهرت شعری گرمارودی از سال ۱۳۴۸ از شعر «خاستگاه نور» در بعثت رسول اکرم (ص) بروز کرد و برنده جایزه شد. آثار موسوی گرمارودی عبارتند از: عبور - چمن لاله - خط خون - دستچین که تا کنون طبع شده است.



## خورشید پنهان\*

رخشنده خننده سحر از شرق شد پدید  
رنگ سیاه شب زرخ آسمان، پرید  
و آن تیره اخمهای شب از چهره زمین  
با بوسه های سرخ فلق، گشت ناپدید  
تاخیمه های تیره شب را برافگند  
و آنکه بپا کند به افق، چادر سپید  
از دامن خیام سحر، دستهای صبح  
گل میخهای کوکب سیمینه، می کشید  
و آنکه سپید رشته یی از نقره های خام  
زین سوی تا به سوی دگر در افق رسید  
گویی که از نیام، یکی تیغ صیقلی  
آمد برون و پسرده شام سیه، برید  
یا: کس، سیاه جامه یی از سیمگون تنی  
آهسته از کنار برو دوش، بر درید  
اینک خور از ره آمد و در دشت خاوران  
ز زین سپاه بیحد خود بر پراکنید  
تا چشم زخم کس، نرساند بدو زیان  
هر جا خور - این عروس دل افروز - می چمید  
ابر سیاه، دود زاسپند می گرفت  
وز پیش پیش در ره او تنید می دویید  
از سوی تابناک افق می شتافت پیش  
یک خیمه ابر پاک فرو هشته سپید  
چونان که، موجهای کف آلوده بلند  
از دوردست سیننه دریا شود پدید

\* \* \*

نک، خور به جایگاه بلند خود ایستاد  
و آنکه به بال نور، به هر سوی پر کشید:

هم در کنار لاله وحشی گزید جای  
 هم سوی سوسن و سمن بوستان چمید  
 یک بوسه داد و جان و تن شبنمی ستد  
 بوسی گرفت و خون به رخ سرخگل، دوید  
 و آنگاه تا به دیده «نرگس» نگاه کرد  
 برقی. ز التهاب شگرفی در آن بدید  
 وین برق التهاب به چشمان پاک او،  
 دانست کز شکفتن یک غنچه شد پدید  
 همراه بوسه های زر آفتاب صبح  
 در بوستان «سامره» این غنچه بشکفید  
 یک لحظه در سراسر گیتی زمولدش  
 هر سنگ و چوب دل شد و از شوق برتپید  
 یک لمحہ جان خسته این روزگار پیر  
 در بستر زمانه، ازین مژده آرمید  
 آزادگی سرود که شد «مهدی» آشکار  
 نک بندهای بردگی زور بگسلید  
 آمد غریو عدل که: اینک من آمدم  
 وین نغمه تا به کاخ ستم پیشگان رسید  
 لبخند کبر و ناز ستمبارگان ز بیم  
 چون جغد از خرابه لبهایشان پرید  
 بر خار بوتہ های دل هر ستمگری  
 آن غنچه های تلخ ستم نیز، پژمرید  
 بشکفت چون شکوفه که در بوستان دمد:  
 در شور زار قلب ستمدیدگان، امید

\* \* \*

باز آی! ای چوبوی گل از دیده هان هان  
 کز رنج انتظار تو، پشت فلک خمید  
 باز آ که دیده در همه نامردم جهان

دیری است تا که رادی و آزادگی ندید  
هر نغمه‌ای که خاست، در فرومرد در گلو  
زان پیشتر هنوز که یارد کند نشید...

• — از مجموعه اشعار «عبور» انتشارات توس، ۱۳۴۹ هـ.ش، تهران ص ۶۰.

## غلامرضا قدسی (مشهدی)

غلامرضا قدسی، شاعر آزاده، در سال ۱۳۰۴ ه.ش در مشهد متولد شد. تحصیلات مقدماتی و صرف و نحو و منطق و معانی و بیان و مقداری فقه و اصول را در محضر اساتید آن زمان فرا گرفت. از سال ۱۳۲۹ ه.ش در جریان مسائل اجتماعی و سیاسی قرار گرفت و بارها مورد تعقیب دژخیمان واقع شد و در سال ۱۳۵۲ مدت سه سال و نیم در زندان بسربرد و مورد آزار بود شادروان قدسی در ۲۱ آذر ۱۳۶۸ چشم از جهان فرو بست. قدسی در غزل و قصیده استاد بود. ترکیب بند زیر آثار قدیم استاد است. دیوانش هنوز فراهم نیامده.

## در پناه تو بود ملت ما، کشور ما

ای که درخشن کسی همسرو همتای نیست  
جلوه ماه فلک چون رخ زیبای تون نیست  
سرو افراخته چون قامت رعنا تون نیست  
کیست آن کوبه جهان واله و شیدای تون نیست  
گر چه پنهان ز نظر روی نکوی تو بود  
چشم ارباب بصیرت همه سوی تو بود

آتش عشق تو در سینه نهفتن تا کی؟      همه شب از غم هجر تو نخفتن تا کی؟  
 طعنه ز اغیار تو، ای یار، شفتن تا کی؟      روی نادیده و اوصاف تو گفتن تا کی؟  
 چهره بگشای که رخسار تو دیدن دارد  
 سخن از لعل تو، ای دوست، شنیدن دارد  
 اگر ای مه زره مهر بیایی، چه شود؟!      نظری جانب عشاق نمایی، چه شود؟!  
 غنچه لب به تکلم بگشایی چه شود؟!      همچو لیل به چمن نغمه سرایی، چه شود؟!  
 بی گل روی تو گلزار ندارد رونق  
 از صفای تو صفا یافته گیتی الحق  
 دل بود شیفته طره مویت، ای دوست!  
 چشم ما هست شب و روز به سویت ای دوست  
 جان به لب آمده از دوری رویت، ای دوست!  
 کس نیاورده خبر از سر کویت، ای دوست  
 ره نبردیم به کوی تو و خون شد دل ما  
 رفت برباد فنا از غم تو حاصل ما  
 خاطر ما ز فراق تو پریشان تا چند؟      دوستان از غم تو بی سرو سامان تا چند  
 خانه دل بود از هجر تو ویران تا چند؟      در پس پرده غیبت شده پنهان، تا چند  
 پرده، ای ماه فروزنده ز رخسار فکن  
 تا جهان را کنی از ماه جمالت روشن  
 روی زیبای تو ای دوست ندیدیم آخر      گلی از گلشن وصل تو نچیدیم آخر  
 نغمه روح فزایت نشنیدیم آخر      چون هلال از غمت ای ماه خمیدیم آخر  
 روز ما تیره تر از شب بود از دوری تو  
 زده آتش به دل ما غم مستوری تو  
 شب تار همه را ماه دل افروز تویی      عارفان را به خدا معرفت آموز تویی  
 داور و دادرس و دادگر امروز تویی      مصلح کل تویی و بر همه پیروز تویی  
 هر که آزاده و دانشور و صاحب نظر است  
 بهر اصلاح جهان منتظر منتظر است  
 ما همه بنده، تویی صاحب ما، سرور ما      نبود جز تو کسی قائد ما، رهبر ما  
 چون تویی در همه جا حامی ما، یاور ما      در پناه تو بود ملت ما، کشور ما  
 سایه لطف تو تا بر سر احباب بود  
 دل ز مهر تو چو خورشید جهانتاب بود

ما همه عاشق دلداده و جانانه تویی      رهبر مردم آزاده و فرزانه تویی  
 صدف دین خدا را دُر یکدانه تویی      قدمی رنجه نما صاحب این خانه تویی  
 خانه صبر ز هجران تو گردیده خراب  
 از ره لطف و کرم منتظران را دریاب  
 خاطر آشفته چنین پیرو قرآن میسند      بی پناه این همه افراد مسلمان میسند  
 بیش ازین ذلت این جمع پریشان میسند      دوست را دستخوش فتنه دوران میسند  
 تا به کی نزد کسان بیکس و یاور باشیم  
 چند از دوری روی تو در آذر باشیم  
 سوی ما کن نظر از پی دلداری ما      که کند غیر تو از مهر و وفایاری ما؟  
 تا تو از لطف نیائی به هواداری ما      که دهد خاتمه آخر به گرفتاری ما؟  
 ما همه منتظر مقدم فرخنده تو  
 تا ببینیم مگر چهره تابنده تو  
 دل افسرده ما را زغم آکنده ببین      مسلمین را ز همه جای پراکنده ببین  
 آشنا را بر بیگانه سرافکنده ببین      از غم بی هنری یکسره شرمنده ببین  
 چه بگویم که تو خود آگهی از راز نهان  
 باری آنجا که عیان است چه حاجت به بیان  
 بی تو ما در کف بیگانه گرفتار شدیم      خونجگر از ستم دشمن مگار شدیم  
 تو سری خور ز هوسرانی اشرار شدیم      در بر خلق جهان خوارتر از خار شدیم  
 اجنبی پای چو در کشور اسلام نهاد  
 هستی ملت ما را ز جفا داد بباد  
 سالها دم زند از مهر و ولایت «قدسی»      می کند صبح و مسا مدح و ثنایت قدسی  
 فکند کاش سر خویش به پایت قدسی      تا کند جان خود از شوق فدایت قدسی  
 چه شود گر کنی از لطف به «قدسی» نظری  
 تا که از نخل وصال تو سچینند ثمری

\* \* \*

## صاحبکار (سهی)

ذبیح الله صاحبکار متخلص به «سهی» فرزند ابراهیم در سال ۱۳۱۴ ه.ش در دولت آباد تربت حیدریه ولادت یافت. پس از گذراندن دوران تحصیلات مقدماتی، چند سال به کسب علوم دینی و معارف اسلامی در مشهد اشتغال ورزید. «سهی» را چون قریحه ای روشن و طبعی روان در سرودن اشعار بود، ضمن تحصیل به سرودن اشعار نغزپرداخت و در اندک زمانی در محافل ادبی مشهد شاعری نامبردار و نغزگفتار معرفی شد. «سهی» در قصیده و غزل استاد است.

## مظهر قدرت

خدایا کی به پایان، روزگار انتظار آید  
جدائی دیدگان را مژده دیدار آید

نهان از دیده ما چون شب قدر است و از هجرش  
 به جای اشک، خون از دیده شب زنده دار آید  
 جگرها خون شد و مردیم از هجرش بیاگاهی  
 چه حاصل بعد مردن گر که ما را بر مزار آید  
 اگر آن گل به تنهائی نماید جلوه در گلشن  
 شود بر مدعی ظاهر که از یک گل بهار آید  
 جهان همچون زلیخا پیر شد از هجر آن محبوب  
 که یک ره بی نقاب آن یوسف نسرين عذار آید  
 شفا یابد دگر آن داغ دیرین از دل لاله  
 اگر آن خسرو خوبان به سیر لاله زار آید  
 نگردد باز از سیر گلستان غنچه دلها  
 که ما را بی گل رویش گل اندر دیده خار آید  
 شب هجرم ز جان بیزار کرد؛ ای مرگ تعجیلی  
 که ما را زندگی بی روی جانان ناگوار آید  
 صبا گر نکهستی آرد مرا از زلف مشکینش  
 مشام جان معطر گردد و بر دل قرار آید  
 ز هجرش سوختم وقت است کان ماه کمان ابرو  
 به استفسار حال ایسن پریشان روزگار آید  
 بهای جان در آن باشد که گردد دوست را قربان  
 به تن سر بهر آن خواهم که در پایش نثار آید  
 جهان پر از نفاق و شرک گشت وقت آن آمد  
 که فرزند امیر المؤمنین با ذوالفقار آید  
 گروهی منکر یزدان شدند از فرط گمراهی  
 سپهر! کی شود کان مظهر پروردگار آید  
 تو ای ابر کرم باید بباری تا که از فیضت  
 نهال آرزوی آرزومندان ببار آید  
 چراغ مجلس ما شوشبی تا جان مشتاقان  
 به گرداگرد شمع عارضت پروانه وار آید



«سهی» را نیست دیگر آرزوی جنت و رضوان

اگر روزی به سلک بندگانت در شمار آید

\* \* \*

## علی باقرزاده (بقا)

علی باقرزاده متخلص به «بقا» فرزند مرحوم حاج علی اکبر باقرزاده به سال ۱۳۰۶ ه.ش در مشهد ولادت یافت. وی پس از اتمام تحصیلات به شغل بازرگانی پرداخت و در ضمن به مطالعات ادبی خود ادامه داد. بقا شاعری است با قریحه و دارای طبعی لطیف و نکته پرداز، حافظه ای قوی دارد. آثاری که از این شاعر تا کنون نشر یافته است: لطیفه ها، ده مقاله در شعروادب...

### به یاد دوست

ای فتنه شوخ چشم افسونگر  
ای آفت عقل و هوش و جان و سر  
لطفی کن و کشتگان خود بنگر  
همچون دل عاشقان نمای کسر  
بنمای چو چشم خویشان کافر  
بر خویش گرفته جلوه ای دیگر

خیز ای بت سرو قدمه منظر  
ای نوگل باغ عشق و زیبائی  
خندان شود و برق از جبین بگشای  
با یک نگهت خراب شهری را  
با غمزه کافرت، مسلمان را  
کامروز جهان ز فروردین

گل چاک زده ز شوق پیراهن  
آراست بهار، باغ و صحرا را  
بر دامن باغ خفته نرگس مست  
امروز جهان پیر، برنا شد  
مهدی، شه هفت چرخ و نه کرسی  
آن مظهر حق که قدرت ایزد  
آن منتظری که می شود ظاهر  
بازآ، و جهان پیر برنا کن  
بازآ، و ز ظلم ریشه را بر کن  
ای دست حق از قفای بیرون آی  
وقت است که دشمنان ایمان را  
تا چند بود ز شوق دیدارت  
ای نوح بیا و کشتی ما را  
ای شاه تو پیروان قرآن را  
ای صاحب عصر ملک ایران را

بشنیده چوبانگ عشق از دلبر  
از خیری<sup>۱</sup> وارغوان و نیلسوفر  
از بس که زده است دمبدم ساغر  
از مولد پور حیدر صفدر  
آن آینه صفات پیغمبر  
بنهاده همی به تارکش افسر  
چون چشمه آفتاب از خاور  
از وصل خود ای نکوترین سرور  
بازآ، و به تیغ عدل ده، جوهر  
بر خرمن جهل زن همی اخگر  
با دست خدائیت دهی کیفر  
چون حلقه دو چشم دوستان بر در  
از ورطه کفر و جهل بیرون بر  
یاری بنما ز فتنه کافر  
می دار تو بر کنار از هر شر

## لغات و ترکیبات

۱ - خیری: نام گلی است که انواع بسیار از زرد و سفید و سرخ و  
کبود دارد. برخی آن را «خطمی» می دانند.

## ناصر مکارم شیرازی

معاصر

### بانگ تکبیر\*

عاقبت، عالم ما صلح و صفا خواهد شد  
شام هجران و غم دل سپری خواهد گشت  
قدم از پرده غیبت به برون خواهد زد  
عالم پیر جوان گردد و سرمست سرور  
شب ظلمانی غم مهر رخس بشکافد  
همه آفاق پر از زمزمه عشق شود  
بوستان غرق گل و لاله و نسرين گردد  
اهرمن خیمه ز اطراف جهان بر چیند  
همه جا نغمه قرآن و دعا خواهد بود  
بانگ تکبیر ز هر بام و دری برخیزد  
جان که اندر قفس هجر گرفتار شده  
عالم آن گونه که از ظلم و ستم پرگشته  
بازوی دشمن غدار بهم خواهد بست  
بر شهیدان به خون خفته گذر خواهد کرد  
پنجبه ظالم خونخوار ستمگر آن روز

قلب معشوق پر از مهر و وفا خواهد شد  
یار بی پرده نمایان زخفا خواهد شد  
خضر ما ساقی صهبای بقا خواهد شد  
مشک ریزان نفس باد صبا خواهد شد  
روشنی بخش به خورشید سما خواهد شد  
خود بیندیش در آن روز چه ها خواهد شد  
جامه غنچه نشکفته قبا خواهد شد  
همه جا مظهر انوار خدا خواهد شد  
همه جا غلغل تسبیح و ثنا خواهد شد  
عیش دجال مبدل به عزا خواهد شد  
بشکنند این قفس آن روز و رها خواهد شد  
پرز انوار عدالت همه جا خواهد شد  
کمر خصم فرومایه دو تا خواهد شد  
رمز آرامش روح شهدا خواهد شد  
از گریبان ستمدیده جدا خواهد شد

بی توای راحت جان صحن جهان ظلمانی است  
بهر خونخواهی یاران خدا برخیزد  
جنبشی روز جلوس تو عیان خواهد گشت  
قلب افسرده ما را به نگاهی دریاب  
گر نثار قدمت جان گرامی نکند

روشن از نور رخت خانه ما خواهد شد  
وارث خامس اصحاب کسا خواهد شد  
محشری روز قیام تو بپا خواهد شد  
حاجت این دل پژمرده روا خواهد شد  
«ناصر» این گوهر جانش به فنا خواهد شده

• استقبالی است از شعر معروف حافظ:

نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد      عالم پیرد گرباره جوان خواهد شد

• مجله درسهایی از مکتب اسلام «شماره ۱۱ سال بیست و نهم اسفند ماه

۱۳۶۸ ه. ش.

شاعر در ذیل ابیات می نویسد: «گرچه سروده بیست و بیستی از رویه غزل بیرون است

ولی کشش مطلب گوینده به این سو کشیده است.»

## محمد جواد غفورزاده «شفق»

معاصر

### نسیم وصل

اگر قبول تو افتد ز شوق جان بدهیم  
کجاست گوهر اشکی که ارمغان بدهیم  
اگر در آتش عشق تو امتحان بدهیم  
به دست و سینه امواج بیکران بدهیم  
به پایبوس غم صاحب الزمان بدهیم  
به دست گریه بگوتا به کی عنان بدهیم  
اگر به ناله شبگیر خود امان بدهیم  
اگر به ماه، جمال تو را نشان بدهیم  
چمن چمن گل پر پر به باغبان بدهیم  
گلاب مهر و محبت به آسمان بدهیم

بیا که دل به تو ای یار مهربان بدهیم  
به رونمای تو ای روشنای چشم بشر  
سمندریم ولی از خجالت آب شویم  
شکسته زورق اندیشه را مگر روزی  
ز راه دیده خود هر چه خون دل داریم  
بیا که خانه خراب غم توایم ای دوست  
نوای مرغ شباهنگ می شود خاموش  
به بام چرخ برای ابد، غروب کند  
برای آن که شهادت به شوق ما بدهند  
شمیم وصلت اگر بر مشام ما برسد

### حسرت دیدار

بهار جز نفس پاک مشکبوی تون نیست  
بهشت نیست در آنجا که گفتگوی تون نیست

بهشت غیر تماشای صبح روی تون نیست  
بهار نیست در آنجا که نیست از تو پیام

چرا به جلوه نمی آیی ای بهشتی روی  
نگاه خسته ما نیست جز به راه وصال  
چگونه ساقی پیمان‌های نور شده است  
چگونه ناله شبگیر او جگر سوز است  
به بوی آن که ترا بنگرد در این شب تار  
تو خود شکفتن خود را ز حق تمنا کن  
گواه خون شهیدان تو باش در محشر  
جهان به حسرت دیدار می زند پروبال  
دلش شکست «شفق» از هزار جای دوست

\* \* \*

مگر که این همه آینه روبروی تو نیست  
دل شکسته ما جز در آرزوی تو نیست  
اگر که مستی خورشید از سبوی تو نیست  
اگر که مرغ حق امشب بهانه جوی تو نیست  
نگاه روشن مهتاب جز بسوی تو نیست  
درین چمن گل سرخی به رنگ و بوی تو نیست  
که هیچ شاهدهی آنجا به آبروی تو نیست  
بیا بیا که بشر جز در آرزوی تو نیست  
چرا شکسته دلان را گذریه کوی تو نیست؟

## سید محمد خسرو نژاد (خسرو)

معاصر

### ای مظهر خدا به عنایت به ما نگر

ساقی به یمن مقدم گل خیزومی بیار  
در باغ نغمه خوان شده بر غنچه ها هزار  
بنشسته روی شاخ مگر نافه تترار  
قمری ترانه خوان به سر شاخه چنار  
آوای مرغکان بهشتی ز شاخسار  
سر زد دوباره لاله و نسرین به کوهسار  
عیدی چنین خجسته بتأیید کردگار  
آمد گلی که گلشن از او یافت اعتبار  
امسال از همیشه نکوتر بود بهار  
ماهی که مهر از شرف او راست پرده دار  
این شوکت و جلالت و این عز و افتخار  
دارم امید آنکه کند چهره آشکار  
دل از برای مقدم او گشته بیقرار  
قومی نشسته دیده به راهش امیدوار  
تا آید و دهد به بشر عز و اقتدار

خرم جهان دوباره شد از موکب بهار  
صدها شقایق از دل صحرا شکفته شد  
بگذشته سوی باغ مگر آهوی ختن  
بلبل غزلسرا به سر شاخه های گل  
همراه با نسیم سحر می رسد به گوش  
سال نو و بهار نو و روزگار نو  
سالی چنین خجسته و روزی چنین بزرگ  
زیبا گلی ز دامن نرگس شکفته شد  
عیدی قرین عید دگر گشته زان سبب  
ماهی به نیمه مه شعبان طلوع کرد  
شعبان زیمن مقدم او یافته مگر  
ماهی که چهره کرد نهان در حجاب غیب  
جان از برای دیدن او گشته در تعب  
جمعی ستاده، دیده به سویش به آرزو  
تا آید و دهد به جهان شوکت و شرف



ما تشنگان جرعه جام ولایتش

نوشیم از سبوی ولا آب خوشگوار

\* \* \*

ای مظهر خدا به عنایت به ما نگر  
احیا شود به عهد تو حکم کتاب حق  
خرم شود جهان و عدالت بپا شود  
تا آن زمان که مهر درخشان شود به روز  
از ما به پیشگاه تو صد کاروان درود  
چون باعث ملال شود طول هر سخن

وای ابرمرحمت تو به رحمت به ما بیار  
اجرا شود به عصر تو آیین کردگار  
روزی که در کف تو بود تیغ ذوالفقار  
تا آن زمان که ماه بتابد به شام تار  
وز حق به جان پاک تو صد آفرین نثار  
شیرین بود حکایت «خسرو» به اختصار

\* \* \*

مؤید

معاصر

ترجیع بند

## در ولادت با سعادت امام زمان (ع)

|   |                           |
|---|---------------------------|
| دل ما روبه سوی او دارد                            | شوق دیدار روی او دارد     |
| بس که شیرین بود حکایت او                          | دمبدم گفتگوی او دارد      |
| روبه رضوی <sup>۱</sup> و ذی طوی <sup>۲</sup> بنهد | همه جا جستجوی او دارد     |
| چهره افروخت قائم برحق                             | کس جبهان آرزوی او دارد    |
| حجة بن الحسن که چشم خرد                           | سرمه از خاک کوی او دارد   |
| گل زیبای گلشن حسن است                             | که چنین رنگ و بوی او دارد |
| وارث خاتم النبیین است                             | زین سبب خلق و خوی او دارد |
| طالب خون سیدالشهداء                               | تیغ بهر عدوی او دارد      |
| شب میلادش این ترانه به لب                         | بلبل نغمه گوی او دارد     |

یافت میلاد، مهدی موعود

یادگار محمد محمود

|                         |                              |
|-------------------------|------------------------------|
| چون سحرگاه نیم شعبان شد | ماه سیمای دوست تابان شد      |
| شمع محفل ز شرم شد خاموش | چون که شمع رخسار فرزان شد    |
| جان مهیا کنید بهر نثار  | عاشقان! روز وصل جانان شد     |
| آسمان بر مراد غیر نگشت  | هر چه می خواست کرد گار آن شد |

از رخ نور دیده نرگس  
چون ز نور جمال زیبایش  
آه کان آفتاب نورانی  
آمد آن ماه و آسمان گفتا:  
باز رفت و زمانه گفت به چرخ  
زین بشارت که روح می بخشد

خانه عسکری درخشان شد  
توده خاک نور باران شد  
دیر تابید و زود پنهان شد  
انتظار زمانه پایان شد  
غم هجران او دو چندان شد  
دل غم دیده، باز شادان شد

یافت میلاد، مهدی موعود

یادگار محمد محمود

ماه بهر اوج آسمان آمد  
در بهاری تمام لطف و صفا  
مژده، ای عاشقان چشم به راه!  
آنچه از لطف کردگار بزرگ  
بهر ارشاد کاروان بشر  
پی تکذیب جعفر کذاب<sup>۳</sup>  
دل بشکسته را نوید بده  
مصلح کل، امام جن و بشر  
چون توصل به حضرتش جستم

سرو برطرف بوستان آمد  
گل نرگس به گلستان آمد  
زان مه بسی نشان، نشان آمد  
آرزو داشتیم همان آمد  
میر دلسوز کاروان آمد  
مهدی صاحب الزمان آمد  
مونس دل شکستگان آمد  
بانای صلح جاودان آمد  
ناگه این نکته بر زبان آمد

یافت میلاد، مهدی موعود

یادگار محمد محمود

پای، آن شه چو در رکاب کند  
پرچم عدل را بر افرازد  
پایگاه عدالت خود را  
عیسی از آسمان فرود آید  
هر ستم دیده را دهد تسکین  
از همه زشتی و پلییدیها  
تا که گردد ظهور او نزدیک  
کاش روز ظهور هم ما را  
نه عجب گر نوید میلادش

عالمی را پیر انقلاب کند  
کاخهای ستم خراب کند  
مسجد کوفه انتخاب کند  
اقتدا تا بر آن جناب کند  
هر ستمکار را عذاب کند  
پاک این صحنه تراب کند  
کاش گردون کمی شتاب کند  
جزویاران خود حساب کند  
دل ما را ز شوق آب کنند

یافت میلاد، مهدی موعود  
یادگار محمد محمود

ای بلای تو بر دل و بر جان  
هر غمت را به جان خریدارم  
تو همان جان عالمی که ز لطف  
در کجائی که کس نمی داند  
آخر ای آفتاب صبح امید  
انتظار تو می برد عالم  
می زند داد مذهب و ملت  
به جهان و جهانیان بفکن  
یا برافراز قد پی نهضت  
یا برافروز دیده دل ما  
جز تو فریاد رس دگر نرسد  
پی تجدید شادی احباب

دل و جان منت بلاگردان  
که نشاید غمین بود جانان  
شده ای در تن جهان پنهان  
ای شهنشاه عالم امکان  
پرده برگیر از رخ تابان  
بشتاب ای خلیفة الرحمان  
که بیا ای حقیقة الایمان  
نظری، ای ودیعه یزدان  
که شود انتظارها پایان  
که ببینیم چهره ات آسان  
کس به فریاد ملت قرآن  
باز این جمله می کنم عنوان

یافت میلاد، مهدی موعود  
یادگار محمد محمود

ای ولی خدای بی همتا  
ای که از یمن ذات اقدس تو  
غیبتت بس به طول انجامید  
کور شد ز انتظار، دیده دل  
من چه گویم ز سوز هجرانت؟  
جای تو در درون دیده ما است  
بیشتر از تمام منتظران  
بهر آرامش دل مسادر  
ای مهین نسل خاندان کرم  
که درین جشن خوش، بدین نغمات

وای وصی پیمبر والا  
می رسد فیض بر همه اشیا  
کی شود صبح، این شب یلدا؟  
کی به روی تو می شود بینا؟  
که تو داناتری به ما، از ما  
نه به کهسار و دامن صحرا  
انتظار تو می برد، زهرا  
بشتاب، ای سلاله طاهرا  
بر «مؤید» عنایتی فرما  
طبع خاموش او شده گویا

یافت میلاد، مهدی موعود  
یادگار محمد محمود

## لغات و ترکیبات

- ۱ – رَضْوٰی: نام کوهی نزدیک مدینه در هفت منزلی راه مکه و مدینه در سمت راست (معجم البلدان)
- ۲ – ذِی طَوٰی: نام مکانی نزدیک مکه (معجم البلدان).
- ۳ – جعفر کذاب: برادر حضرت امام حسن عسکری (ص) که شایستگی امامت و حتی نماز گزاردن به حضرت عسکری (ع) رانداشت.

## عبدالحسین فرزین

معاصر

### در نعت و ولادت حضرت بقیة اللہ ولی عصر (عج)

عالم از پرتو خورشید درخشان شد باز  
با طراوت شد و خرم شد و خندان شد باز  
با وصال رخ گل شاد و غزلخوان شد باز  
وز شعف ولوله در نیمه شعبان شد باز  
ارض غبرا چو فلک روشن و تابان شد باز  
عید مسعود شه صاحب برهان شد باز  
هادی خیل و فریق، حامی قرآن شد باز  
کز جمالش متجلی مه کنعان شد باز  
مهر تابنده خجالت زده، پنهان شد باز  
ماه از تابش انوار پیشیمان شد باز  
با جلال نبوی وارد میدان شد باز  
که بر افلاک بلند از دل و از جان شد باز  
در دل از شوق رخ ماه تو طوفان شد باز  
قصه ران ملخ پیش سلیمان شد باز

از افق شمس درخشنده نمایان شد باز  
چمن از گریه ابرو و دمن از فضل و کرم  
بلبل غمزده کز شور و نوا افتاده است  
بسر آمد غم ایام و میهن پایان یافت  
وہ! که از یمن وجود مه تابنده دین  
جشن فرخنده و پُرطنطنه حجّت حق  
روز میلاد مبارک اثر «مهدی عصر»  
از سرا پرده عصمت بدرخشید مہی  
نور سیمای نکویش چو بر آفاق دمید  
تا جهان را رخ نورانی او روشن کرد  
منجی و منتقم و قائم بر حق، امروز  
بانگ، بانگ «زھق الباطل و جاء الحق» است  
رحم بنمای و برانداز نقاب از چهره  
کلک بشکسته «فرزین» و مدیحت هیئات!

## علاءالدین حجازی (ساحل)

معاصر

### توروشنای عالم قدسی\*

ای روشن از جمال تو خورشید آسمان  
صبح از شکوه خنده تومی کند طلوع  
توروشنای عالم قدسی و مردمان  
ای جلوه گربه چشم تو انوار ذوالجلال  
با یاد روی و خوی تو عالم بهار سبز  
شوق حضور و فیض کلام تو داشته  
تا باز دارد از حرم تو نگاه بد  
پشت فلک زرنج فراق تو گشت خم  
در آرزوی وصل تو چندان گذشت عمر  
تا دل به سینه می تپد از شور عاشقی  
تا چشم تو نمایش دریا و موج مهر

شرمنده از فروغ نگاه تو اختران  
دل از بهار چهره تومی شود جوان  
در پرتو فروغ توره برده تا جنان  
افکنده عرش بر سرت از لطف سایبان  
بی تو بهار سبز جهان در نظر خزان  
داوود را به مدح و ثنای تو نغمه خوان  
جبریل در طواف حریم تو پاسبان  
اشک سحاب از غم هجران تو روان  
کز سرو ناز قامت ما، مانده یک کمان  
روح زمان و جان جهان صاحب الزمان (ع)  
من «ساحل» نشسته به دریای بیکران

## محمد علی مردانی

معاصر

### طلوع مهدی\*

دوش سروشی ز کوی یار شنیدم      در ره وصلش جفای خار کشیدم  
شهدی از آن لعل آبدار چشیدم      ز آتش عشقش به جان شرار خریدم  
داد به وصلش چو آن نگار نویدم  
قلب من از التهاب لرزد و ریزد  
مستم اگر من نه مست از می نابم      از غم وصل و فراق مست و خرابم  
تشنه آن شهد لب چو تشنه بر آبم      بنده عشقم به بحر عشق حبابم  
مست رخ دلبرم نه مست شرابم  
گر چه ز چشم شراب لرزد و ریزد  
کن کرم ای شهریار بنده نوازم      دل خوش و سرمست کن ز شور حجازم  
زان می صافی به جرعه ای بنوازم      چون به سوی دلبر است روی نیازم  
شمع صفت در غمش به سوز و گدازم  
خون زدلم چون حباب لرزد و ریزد  
مظهر لطف عمیم خالق سرمد      آیینه حق نمای طلعت احمد  
حجت اثنا عشر ستمی<sup>۱</sup> محمد(ص)  
دین خدا تا ابد از وست مؤبد<sup>۲</sup>  
بهر اعادی<sup>۳</sup> دین آن مه امجد  
از دم تیغش شهاب لرزد و ریزد



اسوه خلقت چراغ محفل انسان      آمده در سال نور و نیمه شعبان  
 تاب نگاهش نداشت عالم امکان      زان شده پنهان به امر خالق سبحان  
 شمس رخس گر شود به دهر نمایان  
 در قدمش آفتاب لرزد و ریزد  
 ای شه قائم ولی حضرت داور      مظهر دین مبین وصی پیمبر  
 فخر بشر نور چشم ساقی کوثر      هست به راه تو چشم ما همه یکسر  
 تا که ز شمشیر عدلت ای شه بافر  
 کاخ ستم ز انقلاب لرزد و ریزد  
 شد به چمن جلوه گر چو روی نکویش      گشت معطر حریم عشق به بویش  
 جلوه ماه است از تجلی رویش      شد شب یلدا عیان ز حلقه مویش  
 باد گل افشانند بر من از سر کویش  
 بر رخم از گل گلاب لرزد و ریزد  
 تا به جهان آن امام منتظر آمد      شب سپری گشت و نوبت سحر آمد  
 مهر فروزان ز پشت ابر در آمد      گلشن دین را نهال نو ثمر آمد  
 چون خلیف شهریار داد گر آمد  
 لعل ز چشم سحاب لرزد و ریزد  
 موکب شادی رسید و غم سپری شد      افسر سلطان گل به جلوه گری شد  
 دلبر من طعنه زن به حور و پری شد      خوش به نشاط و سماع کبک دری شد  
 بلبل باغ حسن<sup>۴</sup> به نغمه گری شد  
 از لب او شهد ناب لرزد و ریزد  
 حجت حق ای چراغ راه هدایت      چشم جهان دارد انتظار لقاییت  
 باش که سر تا نهند جمله به پایت      شیوه «مردانی» است مدح و ثنایت  
 تا شده ام شاعر مدیحه سرایت  
 از قلمم در ناب لرزد و ریزد

## لغات و ترکیبات

۱ - سَمی: همنام (ناظر بدان است که نام حضرت حجة (عج) محمد

است)

- ۲- مؤتد: ابدی، جاودانی  
۳- آعادی: جمع جمع: عدو: دشمنان.  
۴- منظور امام حسن عسکری (ع) است.

۵- فروغ ایمان، مجموعه اشعار محمد علی مردانی، چاپ امیر کبیر، تهران

۱۳۶۷ ه. ش.

## عباسعلی اسفریزی (مهدی)

معاصر

### میان قافله گفتیم تک سواری هست\*

کجا قرار به قلب پراضطراری هست  
کسی که در غم هجران چون تویاری هست  
دل شکسته و چشم سرشکباری هست  
کمند زلف تو را صید بی شماری هست  
مگر ز عاشق دلخسته انتظاری هست؟  
اگر که زنده و بالنده شاخساری هست  
گرت به جانب آن منتظر گذاری هست  
بگو سر طلب جان، اگر که داری هست  
بدان امید که ره را چراغداری هست  
میان قافله گفتیم تک سواری هست  
که با جماعتمان دست آشکاری هست  
چو آگهیم که دی را، ز پس بهاری هست  
از آن خوشیم که این بحر را کناری هست  
به اینکه زود بیایی، امیدواری هست  
چرا که قصه عشقت به هر دیاری هست

گمان مدار که این خسته را قرار می هست  
چه سان به بستر چشم گذار خواب افتد؟  
گرم سری که بسایم به خاک پایت نیست  
به دام عشق تو تنها نه من اسیرم و بس  
جز انتظار تو ای چشم عالمی به رخت  
ز اشتیاق تو، تن بر خزان ظلم نداد  
صبا ز منتظرانش پیام شوق ببر  
به آن عزیز که جان جهان به قربانش  
بگوبه راه خطر پای عزم بنهادیم  
جواب آنکه زد شواری سفر می گفت  
زدیده غایبی و ما مدام می بینیم  
به باغ آرزوی ما خزان نیابد راه  
میان موج حوادث، به کام ورطه غم  
چو روز شب سر راه تولاله می کاریم  
تمام خلق شریکند در غمت «مهدی»

ه - مجله مشکوة، سال نهم، زمستان ۱۳۶۴ ه.ش، صفحه ۶۷.

## کتابهای در دست چاپ

- حیات عقلی اسلام یا فلسفه در اسلام  
بیوک علیزاده
- جامعه از دیدگاه نهج البلاغه  
ولی الله برزگر
- علل انحطاط و سقوط تمدنهای در قرآن  
احمد قانع عزآبادی
- موسی از دیدگاه قرآن  
محسن بینا
- درسهایی از اخلاق مدیریت  
قاسم واثقی
- رهبری امام علی (ع)  
محمد جعفر امامی
- چهارده روایت در قرائت قرآن  
دکتر محمد جواد شریعت
- شرایط موفقیت تبلیغ  
محمد رضا ناجی
- شیوه‌های صحیح در امر به معروف و نهی از منکر  
داسرای مبارزه با منکرات و مواد مخدر